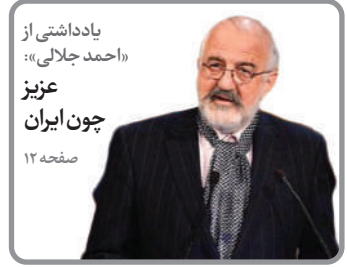




متن سخنرانی
«شیرین بیانی»
به مناسبت
حاکسپاری
دکتر محمد علی
اسلامی ندوشن
صفحه ۴۶

نهم روز

نشریه فرهنگ، هنر، جامعه و اقتصاد ■ ۲۹ آبان ۱۴۰۲ ■ شماره ۴۵ و ۴۶ ■ ۶۰ هزار تومان



یادداشتی از
«احمد جلالی»:
عزیز
چون ایران
صفحه ۱۲

- با آثاری از:
- سجاد آیدنلو
 - اکبر اکسیر
 - سید محمود الهام بخش
 - حسین امینیان ندوشن
 - علیرضا بهرامی
 - مجتبی بیانی
 - شیرین بیانی
 - احمد جلالی
 - بیژن جلالی
 - رضا جلالی
 - یدالله جلالی پندری
 - محمد جواد حق شناس
 - هادی حیدری
 - ضیاءالدین خالقی
 - لیلا خاموشی
 - هادی خانیکی
 - امیرحسین خوشحال
 - ولی الله ذرودیان
 - محمد دهقانی
 - کاوه دولتشاهی
 - سعید رضادوست
 - آیدین رهبر
 - سید مسعود رضوی
 - فتاح زاهد
 - مریم زندی
 - اسدالله شکرانه
 - کیومرث صابری (گل آقا)
 - سید مجتبی طاهری
 - علیرضا طبایی
 - کامیار عابدی
 - افشین علا
 - عبدالرسول عمادی
 - اکبر قلم سیاه
 - کوروش کمالی سروستانی
 - هایده لاله
 - زهرآرزاده
 - م. مؤید
 - فریدون مجلسی
 - جواد محقق نیشابوری
 - غلامرضا محمدی (کوبر)
 - حسین مسرت
 - غلامحسین مظفری
 - رضا ملانوروزی
 - مصطفی ملکبان
 - علی معین صمدانی
 - عبدالمهدی همت پور
 - محمد ولی زاده
 - محمدجعفر یاحقی
 - فضل الله یاری



سفر سیمرغ از ندوشن به نیشابور

پرونده ویژه بازگشت پیکر استاد محمد علی اسلامی ندوشن به ایران

سفر سیمرغ؛ از ندوشن به نیشابور

مشاهیر زنده در معابر را به فرهنگ عادی و روزمره‌ی شهر تبدیل کنیم. «محمدعلی اسلامی ندوشن» یکی از این بزرگان بود که افتخار نامگذاری خیابانی در حوالی دانشگاه تهران در زمان حیاتشان. همراه با انتشار جشن‌نامه‌ی ایشان با عنوان «مردی که ایران را از یاد نبرد»، ساخت و نصب تندیس ایشان و برگزاری مراسم بزرگداشتی در همان محل، همیشه با من است، اما صد حیف که امکان حضور ایشان به همان دلایلی که ذکرش رفت، فراهم نشد.

از همان روزها همواره مهر و معرفت خانواده‌ی استاد اسلامی ندوشن، به خصوص الطاف فراموش‌نشده‌ی همسر دانشور ایشان، سرکار خانم دکتر شیرین بیانی، که خود چهره‌ای ماندگار در آسمان فرهنگ و تاریخ ایران زمین است، شامل حال بنده شده و در تماس‌های گهگاهی، اغلب این موضوع را مطرح می‌کردند که دکتر اسلامی ندوشن را به رسم امانت در خاک کانادا نگه داشته‌اند و مصمم‌اند که بنا به وصیت خود ایشان، بیکرشان را برای دفن در جوار آرامگاه عطار در نیشابور، به ایران برگردانند. بعد از پیشنهاد خانم دکتر بیانی به این‌جانب مبنی بر پذیرش مسئولیت حقوقی انتقال پیکر استاد به ایران، درخواست کردم که اگر این پیشنهاد مکتوب باشد، می‌توانم امور مربوطه را پیگیری کنم. وکالت حقوقی خانواده مهرماه امسال به دستم رسید. هم‌زمان به‌اتفاق سرکار خانم فاطمه دادور (از بستگان دکتر اسلامی ندوشن) و آقایان علی غیائی ندوشن (همشهری و دوست مورد اعتماد استاد) و محمد ولی‌زاده (دوست روزنامه‌نگار و نویسنده‌ام) و تنی چند از همراهان مقدمات انجام این کار را فراهم کردیم که شرح مابقی این رویداد تا بازگشت استاد به ایران و دیگر برنامه‌های مربوط به تشییع در دانشگاه تهران، یزد و ندوشن، مراسم روزنامه‌ی اطلاعات، آیین تشییع و تدفین در نیشابور... در رسانه‌ها و نشست‌های خبری مربوط به آیین بازگشت ایشان آمده است و مکرر نمی‌کنم. مختصر این‌که به‌نوبه‌ی خودم از همه‌ی دوستان و دوستاناران استاد اسلامی ندوشن در جای‌جای این مرز بزرگهر، از جمله نهادها، مؤسسات، مراکز دانشگاهی و مطبوعاتی، اصحاب رسانه، فرهیختگان و متولیان مسئول در شهرهای یزد، ندوشن و نیشابور، همه‌ی دستگاه‌های مرتبط با این آیین و خاندان فرهیخته و ادیب‌پرور اسلامی ندوشن و بیانی، که در این دو‌ماهه تلاش کردند که فرزند ایران، به آغوش وطن بازگردد، صمیمانه سیاسی‌گزارم.

باشد که آرامگاه استاد اسلامی ندوشن در همسایگی خیام و عطار در نیشابور، که به تعبیر حضرتشان، این شهر «بلاکش ترین شهر ایران» است، زیارتگاه همه‌ی ایرانیان و علاقه‌مندان به فرهنگ آن گردد؛ چراکه باور دارم خود دکتر اسلامی ندوشن، بیکر شریفشان را به‌عنوان آخرین تیرترکشی خود از کانادا به سمت قله‌های بینالود شلیک کرده‌اند و این شاید نقطه‌ی آغازی برای یک تفکر و تحول باشد. برای همین عنوان «سفر سیمرغ»، از ندوشن به نیشابور» را برای این رویداد تاریخی برگزیده‌ایم ■

۱۴۰۲ آبان ۲۹



محمد جواد حق شناس
مدیرمسئول و صاحب امتیاز

گفتن از استاد دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن، مثل نوشته‌ها و آثار ارزنده‌شان سهل و ممتنع است؛ هم سخت است و هم آسان. او که در جوانی با شعر و شاعری شروع کرد و به داستان‌نویسی هم روی خوش نشان داد، هر دو را تقریباً کنار نهاد و وقت و توش و توان خود را به نوشتن مقالات فرهنگی و اجتماعی اختصاص داد؛ مقالاتی شیرین و پندآموز در حوزه‌های متعدد، که «ایران» و گفتن و اندیشیدن پیرامون آن همان نخ تسبیحی است که همه را در بر می‌گیرد. چرا که در همه‌ی این سال‌ها، عشق و علاقه‌ی وصف‌ناپذیرش به ایران و بزرگان آن، تمامی نداشته است. کافی است فهرست آثار او را از نظر بگذرانیم؛ خواهیم دید که بدون استثنا، ترجیح‌بند همه‌ی آن‌ها ایران و فرهنگ ایرانی است. او اگرچه در حوزه‌های دیگری هم آثاری خواندنی دارد، اما آن چیزی که زندگی خود را صرف آن کرده است، «ایران» است و بس. اهمیت این موضوع نزد استاد اسلامی ندوشن چنان است که به فکر تأسیس «ایران‌سرای فردوسی» می‌افتد و چون به دلایل متعدد در این راه توفیقی که مد نظر اوست حاصل نمی‌شود، به «هستی» می‌رسد؛ مجله‌ای که خود مدیر آن بود و پس از سال‌ها نوشتن در این‌جا و آن‌جا، اینک به مجله‌ی خود می‌رسد و «هستی» را آن‌طور که دوست دارد، منتشر می‌کند. انتشار این مجله تا زمانی که استاد توان اداره‌ی آن را داشت ادامه می‌یابد و چند سال قبل از این‌که ایران را برای دیدن فرزندان ترک کند، از ادامه‌ی انتشار باز می‌ماند...

ماجرای سفر استاد برای دیدن فرزندان و ماندگارشدن در «تورنتو»ی کانادا، حکایتی است عجیب، اگر نگوییم پُر آب چشم. او که همیشه و همواره، از جمله در کتاب «نامه بفرزند»، حکیمانه اطرافیان و فرزندان خود را پند می‌دهد که «شما باید هدفتان آن باشد که پس از خاتمه‌ی تحصیل به کشورتان بازگردید و در آن‌جا زندگی دائمی خود را بنا نمایید؛ هیچ کشوری هرچه آباد و آزاد جای سرزمین خود انسان را نمی‌گیرد و یک ایرانی که در خارج زندگی بکند، ولو زندگی راحتی داشته باشد، یک نیمه‌انسان است، زیرا رشته‌ی فرهنگی او قطع شده است»، حالا خود فرسنگ‌ها دور از معشوقش «ایران»، با همه‌گیری ویروس کرونا و سپس بیماری و کهولت سن، امکان بازگشت به وطن را از دست می‌دهد و ناباورانه در همان دیار خرقه‌تهی می‌کند!

چند سال پیش از این‌که بنا به اقتضای روزگار مسئولیت کمیسیون فرهنگی شورای شهر و نامگذاری معابر و اماکن عمومی شهر تهران را عهده‌دار بودم، تکریم و بزرگداشت مشاهیر، اندیشمندان و مردان و زنان تأثیرگذار در حوزه‌های مختلف را در دستور کار خود قرار داده بودم و به‌اتفاق همراهم در «کارگروه مشاهیر»، مصمم بودیم که نامگذاری

چشم‌روزر



سفر سیمرغ
از ندوشن به نیشابور
پرونده ویژه بازگشت پیکر استاد محمدعلی اسلامی ندوشن به ایران

صاحب امتیاز و مدیرمسئول: محمد جواد حق شناس
شورای سردبیری: محمد ولی‌زاده، مرتضی رحیم‌نواز
مدیر هنری: محمد رحیم‌نواز
دبیر تحریریه: ندا مهیار
مدیر اجرایی: بهناز شوهانی
مدیر فنی: مریم حق شناس
طراح لوگو: حسن کریم‌زاده
چاپ و لیتوگرافی: پیمان نواندیش

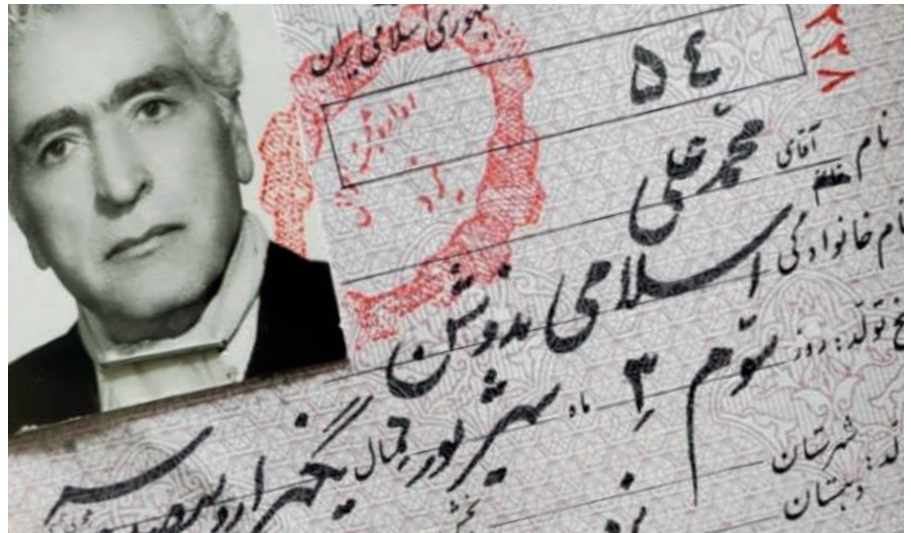
با تشکر از (به ترتیب حروف الفبا):
شیرین بیانی، علیرضا جلالی ندوشن
فاطمه دادور، پوپک ده‌شهری، محمد حسین دهقان
علی غیائی ندوشن، احسان گریایی
و خانواده‌ی زنده‌یاد
استاد دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن

نشریه نیمروز پذیرای دیدگاه‌ها، نظرات، یادداشت‌ها و مقالات کارشناسان، مسئولان و هموطنان عزیز است. نشریه نیمروز حق ویرایش و کوتاه کردن نوشته‌های رسیده را برای خود محفوظ می‌داند. مطالب طرح شده در این نشریه، صرفاً بیانگر دیدگاه نویسندگان مطالب است.

نشانی: تهران، بلوار کشاورز، خیابان وصال شیرازی
کوچه دکتر شیرین بیانی، کاشی ۵، طبقه دوم
تلفن: ۸۸۹۳۴۴۳۷ - ۸۸۹۲۴۴۰۵

www.Nimroozmag.com
Nimroozmagazine
nimroozmag.1400@gmail.com
خرید نسخه الکترونیک:
https://idpay.ir/nimroozmag/file





صغیر سیمرغ در کوچه باغ های نشابور

از یزد تا نشابور



محمد ولی زاده
روزنامه نگار

کیست که زلف خود را با ادب و فرهنگ فارسی گره زده باشد و استاد محمد علی اسلامی ندوشن را نشناسد و نام و آثار ارزنده و ارزشمند او برایش آشنا نباشد؟ به جرأت می توان گفت: هیچ کس. دانشی مردی نستوه و پربکار که تقریباً تمام عمر پربار خود را از نوجوانی تا آخرین روزهای زندگی در راه اعتلای فرهنگ، ادب و تاریخ ایران نهاد و در این راه از هیچ کوششی فروگذار نکرد. شعر سرود، داستان نوشت، مقالات متعدد در حوزه های مختلف به رشته ی تحریر درآورد، در فرهنگ و ادب ایران غور کرد و به پژوهش های ناب همت گماشت، در دانشگاه به تربیت چند نسل پرداخت، ترجمه کرد، برای رسیدن به هدف غایی خود به روزنامه نگاری روی آورد و در سفرهایی که داشت، آموزنده ترین نکات و گرانبهاترین تجربیات را برای فارسی زبانان به ارمغان آورد و در همه حال، نام ایران و تلاش و تقلا برای عزت و آبادانی آن، هیچ گاه از ذهن و زبانش دور نماند.

آن دُخْتِ پری وار که ایران من است
پیدا و نهان بر سر پیمان من است
هم نیست، ولی نهفته در جان من است
هم هست، ولی دور ز دامان من است
حتی در زندگی نامه نویسی که حاصلش چهار جلد کتاب «روزها» ست و به تعبیر خود، «باب نامعهودی در خاطره نویسی» است، به جای گفتن و نوشتن از خود، بیشتر به ایران و انسان ایرانی پرداخت و ماجراهایی که بر آنان گذشته است؛ کتابی شریف و خواندنی، که راهنما و پیش نیازِ خاطره نویسی برای هر چهره ی ایرانی است که در تکاپوی نوشتن خاطرات زندگی خود است.
همه ی این ها در کنار مطالعات و پژوهش های گسترده ی استاد اسلامی ندوشن در آثار و اندیشه ی بزرگانی

چون فردوسی، مولانا، سعدی و حافظ باعث شده تا نام او برای همیشه در ردیف بزرگترین ادیبان زبان فارسی جای گیرد و هیچ ادب پژوه، دانشجو و علاقه مند به ادبیاتی نباشد که در این حوزه خود را بی نیاز از آثار ایشان بداند.

در این مختصر، جا و مجال نیست تا سخنی گفته شود که دیگران درباره ی زندگی، آثار و اندیشه های استاد اسلامی ندوشن - به خصوص در این ویژه نامه - مطرح نکرده باشند؛ تنها ذکر نکته ای ضروری می بینم و به اشارتی از آن درمی گذرم که چه بسا پرداختن به این مهم، لازمه ی داشتن فرصت بیشتر و ارائه ی ارجاعات متعدد به آثار این بزرگ مرد است. «کمال گرایی»، ویژگی برجسته و منحصر به فردی است که استاد اسلامی ندوشن، چه بسا از کودکی و نوجوانی، سرلوحه ی زندگی خود قرار داده و تا واپسین دم از آن غافل نبوده اند. برای نمونه، می توان به شاعری ایشان اشاره کرد که زندگی ادبی خود را با این هنر آغاز کرد، اما پس از سال ها سرودن و انتشار چند دفتر شعر - که از قضا چهارپاره های موفقی هم در آن ها دیده می شود -، شاعری را کنار گذاشت؛ چرا که انگار خوش نداشت اشعاری منتشر کند که دیگر هم نسلان ایشان، صاحب نمونه های بهتر، درخشان تر و استخواندارتری از آن هستند. همین روحیه ی کمال گرایی ایشان بود که هر چند هیچگاه عطای شاعری را به لقایش نبخشید، اما به صورت حرفه ای آن را به گوشه ای نهاد و جز برای تقنین، به سراغ آن نرفت و به حوزه های دیگری پرداخت که اینک از سرآمدان است. این را هم ناگفته نگذارم که حتی در یکی دو دهه ی پایانی عمر هم، هر وقت صحبت از شعر می شد، در برابر خیلی از شاعران دیگر، خود را مدعی می دانست و دفترهای شعرش را در دهه های پیشین یادآوری می کرد؛ که البته سخن گزافی نبوده و نیست. امیدوارم در آینده فرصتی دست دهد که این موضوع را مبسوط تر بنویسم.

یاد استاد، مستدام ■



افشین آغا
شاعر

ای خفته بیا دولت بیدار تو را خواند
آری به قدمگاه فلک، یار تو را خواند

آرامگه تربت دلجوی خراسان
از دامگه صحبت اغیار تو را خواند

دل شاد کن ای مرغ مهاجر که در این باغ
سرو و گل و شمشاد و سپیدار تو را خواند

یک عمر طیبیپ دل ما بودی و امروز
خاک وطن این نرگس بیمار تو را خواند

در باختر، اسرار نهان با که توان گفت؟
از شرق کهن، محرم اسرار تو را خواند

گویی که دگر بار شدی زاده ز مادر
چون زادگه شعر، دگر بار تو را خواند

راهی شدی از یزد و ندوشن به نشابور
آغوش به آغوش، که دلدار تو را خواند

آرام بیاساکه در این خیمه ی خوش عطر
خیام صدایت زد و عطار تو را خواند ■

شناخت نامه محمد علی اسلامی ندوشن



حسین مسرت
پژوهشگر ادبی

محمد علی اسلامی ندوشن (۳ شهریور ۱۳۰۴ ش / ۱۹۲۵ م) نویسنده، مترجم و شاعر معاصر. او در دهستان ندوشن در استان یزد به دنیا آمد. پدر وی، مهدی (د: ۱۳۱۳ ش) از اعیان ده بود و مادرش خاور (د: ۱۳۴۹ ش) نام داشت. جد پدری و مادری او، هر دو، روحانی بودند که اولی ملقب به «شیخ الاسلام» و دومی به «امام جمعه» معروف بود (اسلامی، گفته‌ها، ص ۱۶۶؛ همو، روزها، ج ۱، ص ۴۸).

اسلامی ندوشن دوره‌ی ابتدایی را در ۱۳۱۱ ش از دبستان ناصر خسرو در ندوشن آغاز کرد و در ۱۳۱۷ ش در دبستان هدایت، در یزد به اتمام رساند. او دوره‌ی متوسطه را در دبیرستان‌های دینیاری و ایرانشهر در یزد و البرز تهران در ۱۳۲۵ به پایان رساند. (اسلامی ندوشن، روزها، ج ۱، ص ۱۰۶؛ ج ۲، ص ۳۰؛ ج ۳، ص ۱۷ و صص ۳۴-۳۵) بلافاصله پس از پایان دوره‌ی متوسطه (۱۳۲۵)، به قصد تحصیل در رشته‌ی حقوق، وارد دانشکده‌ی حقوق دانشگاه تهران شد. (اسلامی ندوشن، روزها، ج ۱، ص ۱۰۶؛ ج ۲، ص ۳۰؛ ج ۳، ص ۱۷، صص ۳۴-۳۵ و ۴۹؛ وزیر، ص ۵۷۴)

در سال ۱۳۲۸ ش دوره‌ی لیسانس حقوق قضایی خود را به پایان برد و رساله‌ی خود را تحت عنوان «پیروری آینده‌ی دموکراسی» دفاع کرد و در سال بعد (۱۳۲۹)، به پایمردی مرتضی کیوان، آن را به چاپ رساند.

دهی ۱۳۲۰ اوج دوران تب‌وتاب‌های سیاسی و رونق احزاب بود. اسلامی ندوشن هرچند به گروه‌های سیاسی وابستگی پیدا نکرد، اما به محافل و مجامع گوناگونی آمدوشد می‌کرد. (همان، ص ۴۱ و ص ۱۰۱) در سال‌های ۱۳۲۵ تا ۱۳۲۸، به همراه حسین منتظم، مرتضی کیوان، محمدجعفر محجوب، ناصر نظمی، ناصر مجید، نعمت‌الله ناظری و اکبر بهروز، یک حلقه‌ی ادبی تشکیل دادند. (همان، صص ۸۴-۸۵)

او در فروردین ۱۳۲۹ به استخدام وزارت دادگستری درآمد و بی‌درنگ به درخواست خود به شیراز فرستاده شد تا به کار قضاوت بپردازد (همان، ص ۱۲۸) اما در اسفند همان سال برای ادامه‌ی تحصیل در رشته‌ی دکترای حقوق راهی فرانسه شد. (روزها، ج ۳، ص ۱۴۱) او برای تکمیل رساله‌ی دکترای خود که با هند مرتبط بود، به اقامتی یک‌ساله در انگلستان مبادرت ورزید تا از کتابخانه‌های آن‌جا بهره‌ور گردد (همان، صص ۲۵۰-۲۵۳؛ همو، نوشته‌ها، صص ۲۱۰-۲۱۵). در سال ۱۳۳۴ توانست با ارائه‌ی پایان‌نامه‌ی خود با عنوان «جمهوری هند و کامن‌ولث» از دانشکده‌ی حقوق دانشگاه فرانسه، دکترای حقوق بین‌الملل را اخذ کند. (روزها، ج ۳، صص ۲۶۷-۲۶۸)

در سال ۱۳۳۴ به کشور بازگشت. همکاری جدید اسلامی ندوشن با مجله‌ی «یغما» از سال ۱۳۳۷ آغاز شد و نزدیک به ۲۰ سال و تا پایان عمر مجله، یعنی سال ۱۳۵۷، ادامه یافت. (همان، ص ۲۰۲؛ نیز نک: همو، نوشته‌ها، صص ۱۹۵

۲۰۶). نگارش مقالات اجتماعی و فرهنگی در «یغما»، که رنگ‌وبوی سیاسی هم داشت و به مذاق حکومت وقت خوش نمی‌آمد، با دسرهای سیاسی برای وی و حبیب یغمایی (مدیر مجله) همراه بود (اسلامی ندوشن، باران، صص ۴۷-۴۸) و باعث انتظارخندمت (که معمولاً برای عناصر نامطلوب از نظر دولت بود) او از دادگستری در دی‌ماه ۱۳۴۳ شد و تا آذر ۱۳۴۷ ادامه داشت (همان، ص ۴۷ و ص ۶۶؛ شمس‌الدینی، ص ۲۸۳). او در این مدت به تدریس حقوق و ادبیات در مراکز آموزش عالی اشتغال داشت، از جمله: دانشکده‌ی حقوق و دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه ملی، مدرسه‌ی عالی ادبیات، مدرسه‌ی عالی بازگانی، مدرسه‌ی عالی علوم بانکی، دانشکده‌ی هنرهای دراماتیک، مؤسسه‌ی علوم حسابداری. (اسلامی ندوشن، باران، صص ۶۶-۶۵؛ مسرت، یزد، ص ۱۸۲)

مابین سال‌های ۱۳۲۳ تا ۱۳۴۰، در چندین حلقه‌ی ادبی و فرهنگی که در دفتر مجله‌ی «یغما»ی حبیب یغمایی و نیز دفتر مجله‌ی «جهان نو» با حضور برخی چهره‌های سرشناس مانند سیدمحمد فرزانه، عبدالحسین زرین‌کوب، ایرج افشار، غلامحسین یوسفی، عباس زریاب خوبی، احمد آرام، محمدتقی دانش‌پژوه، مجتبی مینوی و دیگران تشکیل می‌شد، حضور می‌یافت. (افشار، ص ۳۰۵ و ص ۷۹۵؛ اسلامی، نوشته‌ها، صص ۱۹۸-۲۰۰ و ص ۲۲۱؛ همو، گفته‌ها، ص ۲۰۰؛ همو، روزها، ج ۳، صص ۶۲-۶۳ (۵۸-۵۹))

سفرهای علمی و فرهنگی او از تابستان ۱۳۴۶ با سفر به آمریکا آغاز شد. (جهانبخش، صص ۶۸۲-۶۸۶؛ اسلامی ندوشن، باران، صص ۲۶۷-۲۷۱) او حدود سال ۱۳۴۸ به علت ترمذ رفتن به دادگستری مازندران تا آستانه‌ی انفصال رفت (باران، صص ۶۷) او در این زمان (تیر ۱۳۴۸)، به پایمردی پروفیسور فضل‌الله رضا، رئیس وقت دانشگاه تهران، ابتدا به عنوان مشاور حقوقی و فرهنگی دانشگاه و سپس، بر اساس تألیفاتی که در حوزه‌ی ادبیات منتشر کرده بود، به همراه ۱۱ تن دیگر، بدون تشریفات رسمی، به عضویت هیئت علمی آن دانشگاه درآمد. (باران، صص ۶۷-۶۸) اسلامی ندوشن در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران به تدریس نقد ادبی و سخن‌سنجی، ادبیات تطبیقی، فردوسی و شاهنامه، و شاهکارهای ادبیات جهان و در دانشکده‌های حقوق و اقتصاد به تدریس تاریخ تمدن و فرهنگ ایران و در دانشکده‌ی پزشکی به درس نگارش فارسی پرداخت. (اسلامی، باران، صص ۶۶؛ مسرت، یزد، ص ۱۸۳)

در آبان ۱۳۵۷، با توجه به شرایط نابسامان فرهنگی کشور، بیانیه‌ی «انجمن دفاع از فرهنگ» را در مجله‌ی «یغما» چاپ کرد و در شهریور ۱۳۵۸ آن انجمن را تشکیل داد. (عبادی، اندیشه، ص ۵۷۸) در مهر ۱۳۵۹ (سال ۱۳۶۰، وزیر، ص ۵۷۴) به تقاضای خود، پیش از موعد، از دانشگاه تهران بازنشسته شد. (اسلامی ندوشن، مصاحبه) او در اسفند ۱۳۷۰ مؤسسه «ایرانسرای فردوسی» را تشکیل داد و هیئت‌امانی آن را از میان کسانی مانند احمد آرام،

غلامحسین امیرخانی، عبدالحسین زرین‌کوب، محمدرضا شفیعی‌کدکنی و فریدون مشیری برگزید و فصلنامه‌ی «هستی» را نشریه‌ی رسمی آن قرارداد. (هست‌نامه، صص ۷)

آثار

اسلامی‌ندوشن تقریباً در تمامی زمینه‌های فکری، فرهنگی، اجتماعی و انواع ادبی قلم زده است. در حوزه‌ی شعر، از او شعر آزاد، چهارپاره و رباعی دیده شده است و در حوزه‌ی نثر نیز، هم دارای سفرنامه، داستان کوتاه و بلند، نمایش‌نامه، متون ادبی و فرهنگی و اجتماعی است و هم دارای مقالاتی در زمینه‌های گوناگون ادب، سیاست، اجتماع، فرهنگ، آموزش، جامعه، تاریخ و هنر است؛ ترجمه‌های او موضوعاتی چون شعر، داستان، نمایش‌نامه و متون سیاسی و اجتماعی را شامل می‌شود.

الف. آثار منظوم

او شعرگفتن را از دوران نوجوانی و در ۱۲ سالگی آغاز کرد. (گفته‌ها، ص ۲۰۱) نخستین شعرهای او شامل مراثی، مطایبه و غزل‌های عاشقانه است. (روزها، ج ۱، صص ۱۹۹-۲۰۱) نخستین شعر او در ۱۵ سالگی در مجله‌ی «گل‌های رنگارنگ» (سال ۱۳۱۹ ش) به سردبیری علی‌اکبر مشیر سلیمی چاپ شد. (باران، صص ۵۴) با ورود به دبیرستان البرز و آشنایی با نائل خانلری که شیوه‌ی نو را با سرودن شعر پارسی آغاز کرده بود و در «سخن» چاپ می‌کرد، وی هم تحت تأثیر شعرهای نو نیما، به سرودن شعر جدید یا آزاد پرداخت. وی به همراه دیگر شاعران مانند رعدی آذرخشی، گلچین گیلانی، نائل خانلری، علی‌آبادی و توللی سعی می‌کرد با بهره‌گیری از موج نو، شیوه‌ی معتدل‌تری را به کار ببرد. (شفیعی، ص ۱۲۷) این شعر که به تعبیر برخی از ادیبان «شعر نو تغزلی» است، از سال‌های ۱۳۳۵-۱۳۳۶ مورد توجه عده‌ای از شاعران قرار گرفت. بنیان‌گذاران واقعی این نوع شعر را خانلری و توللی می‌دانند که به لحاظ ظاهری، شکل چهارپاره را با برخی تنوعات تازه می‌پذیرد و از نظر بافت و زبان، از ترکیبات و تعبیرات تازه و واژه‌های شاعرانه‌ی نو برخوردار است. (زرین‌کوب، صص ۱۰۱-۱۰۲)

نخستین شعرهای نو وی، زیر نظر خانلری، در مجله‌ی «سخن» سال‌های ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ چاپ شد و او را به عنوان شاعر به جامعه‌ی ادبی دهه‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ معرفی کرد. (وزیری، ص ۵۷۵) در آن زمان، او جوان‌ترین همکار مجله‌ی «سخن» بود. (اسلامی، گفته‌ها، ص ۲۰۱) این چند شعر، بی‌درنگ، به بسیاری از نشریه‌ها، تذکره‌ها و مجموعه‌های ادبی راه یافت و حتی به‌وسیله آبروی و دیگران به انگلیسی و فرانسه ترجمه شد. (روزها، ج ۳، ص ۵۸؛ خلخالی، ص ۲۲)

او نخستین مجموعه شعر خود را در سال ۱۳۲۹ ش به نام «گناه» چاپ کرد، آن‌گاه راهی فرانسه شد و پس از برگشت، اشعار همان مجموعه را با چند شعر آزاد که در فرانسه سروده بود، به سال ۱۳۳۵، به نام «چشمه» چاپ کرد و کم‌کم از سرودن شعر کناره گرفت. (نوشته‌ها، ص ۱۲۱؛ همو، گفتگوها، ص ۱۴۴) او در سال ۱۳۸۶ مجموعه‌ای از

۷۶ رباعی خود را به نام «بهار در پاییز» منتشر ساخت. (نوشته‌ها، ص ۱۲۱؛ همو، گفته‌ها، ص ۱۴۴؛ مسرت، بهاری...، ص ۶)

ب. آثار منثور

اسلامی ندوشن نخستین نثرهای شیوای خود را از همان زمان نوجوانی و جوانی نوشت. (روزها، ج ۲، صص ۱۱۱-۱۱۲، صص ۲۰۲-۲۰۳) در سال ۱۳۳۵، از سرودن شعر دوری جست و در جهت کمال نثر خود گام برداشت. چندی نگذشت که آثار فراوانی در این زمینه خلق کرد و بدان پایه رسید که برخی او را «سلطان نثر معاصر» نامیدند. (دادبه، باران...، ص ۷۲) آثار منثور اسلامی را می‌توان به دو دسته کلی نگارش و ترجمه تقسیم کرد.

۱. نگارش

اسلامی در این زمینه آثار متنوعی در حوزه‌های گوناگون ادبی اعم از سفرنامه، داستان، نمایش نامه، نقد ادبی و مقالات تاریخی، سیاسی، اجتماعی، ادبی و فرهنگی نوشته است. در زمینه نگارش مقاله، کار خود را پس از آمدن به تهران آغاز کرد در این دوره، با نشریات «جهان نو»، «سوگند»، «سخن»، «شباهنگ» و چند نشریه دیگر همکاری کرد که حاصل آن چند مقاله و نقد داستان و نقد نمایش نامه بود. (روزها، ج ۳، صص ۶۱-۶۳) در برگشت از اروپا، همکاری خود را از سال ۱۳۳۵ با «سخن» از سر گرفت، اما یک سال بیشتر دوام نداشت. (اسلامی، گفته‌ها، ص ۲۰۲) دومین دوره‌ی زندگی ادبی او از همکاری با مجله‌ی «یغما» از سال ۱۳۳۷ آغاز شد که تا ۱۳۵۷ ادامه داشت. بیشتر این مقالات بعدها در دو کتاب «ایران را از یاد نبریم» و «به دنبال سایه‌ی همای» چاپ شد. (همان جا) پس از ۱۳۵۷، همکاری گاه‌به‌گاهی او با نشریات جدیدی چون «نشر دانش»، «دریچه»، «ایران فردا»، «دنیای سخن»، «اطلاعات سیاسی-اقتصادی» و به‌ویژه «هستی»، که خود بنیان نهاده بود، ادامه یافت.

در زمینه‌ی داستان‌نویسی، نخستین داستان کوتاه او به نام «زندگی» در مجله‌ی «پیام نو» (۱۳۲۵) چاپ شد که نتیجه‌ی آشنایی او با هدایت و نیز آثار دیگر داستان‌نویسان مانند صادق چوبک و بزرگ علوی بود. (اسلامی ندوشن، گفته‌ها، صص ۱۹۶-۲۰۱؛ همو، روزها، ج ۳، صص ۶۰-۶۱) او داستان‌های کوتاه خود را که از سال ۱۳۲۵ تا ۱۳۴۹ در مجلات «سخن»، «پیام نو»، «اندیشه و هنر» و «صدف» چاپ شده بود، بعدها در مجموعه‌ای به نام «پنجره‌های بسته» در سال ۱۳۵۷ منتشر نمود. (اسلامی ندوشن، باران...، ص ۷۴) وی یکی داستان بلند هم به نام «افسانه و افسون» دارد که در سال‌های ۱۳۴۵ و ۱۳۵۵ با نام مستعار «م. دیده‌ور» چاپ کرده است. مهم‌ترین و ماندگارترین اثر او در این حوزه، داستان یا سرگذشت‌نامه‌ی خود او به نام «روزها» است. این سرگذشت‌نامه به‌گونه‌ای است که خواننده می‌پندارد مؤلف در همین چند روز گذشته شاهد رویدادها بوده است. به تعبیری دیگر، او چنان اشخاص را ملموس توصیف می‌کند که می‌توان آن‌ها را در نظر خویش مجسم کرد. (یوسفی، در آیین روزها، صص ۱۹-۲۲؛ نیز نک: دهقانی، صص ۲۱۵-۲۲۱)

در زمینه‌ی نمایش‌نامه‌نویسی، تنها اثر او به نام «ابر زمانه و ابر زلف» نخست در مجله‌ی «راهنمای کتاب»

سال ۱۳۴۲ با نام مستعار «گنارنگ» و سپس، در همان سال به صورت کتاب به نام خود او چاپ شد. این نمایش‌نامه‌ی تمثیلی به روابط نابرابر کشورهای اروپایی با جهان سوم می‌پردازد.

در زمینه‌ی سفرنامه‌نویسی، اسلامی ندوشن، صاحب آثار گوناگون است. نخستین سفرنامه‌ی او مربوط به سال ۱۳۴۶ و گزارش سفر او به آمریکا است که در قالب سفرنامه‌ای به نام «آزادی مجسمه» است که اولین بار در مجله‌ی «یغما» چاپ شد. (باران، ص ۷۰) دستاورد سفرهای او در این کتاب‌ها منتشر شده است: «آزادی مجسمه» (سفرنامه‌ی آمریکا، ص ۱۳۵۶)؛ «در کشور شوراها» (سفرنامه‌ی ازبکستان، تاجیکستان و روسیه، ۱۳۵۴)؛ «سفیر سیمرغ» (سفرنامه‌ی چند کشور و چند شهر ایران، ۱۳۵۲)؛ «کارنامه‌ی سفر چین» (سفرنامه‌ی چین و ترکستان، ۱۳۶۲)؛ «بازتاب‌ها» (سفرنامه‌ی چند کشور و چند شهر ایران، ۱۳۸۲).

در زمینه‌ی نقد ادبی و ادبیات تطبیقی، آثار دکتر اسلامی ندوشن را می‌توان در سه گروه عمده جای داد: ۱. حافظ‌شناختی مانند «تأمل در حافظ» (۱۳۸۲)؛ «ماجرای پایان‌ناپذیر حافظ» (۱۳۶۸). ۲. شاهنامه‌شناختی و فردوسی‌پژوهی مانند «داستان داستان‌ها، رستم و اسفندیار» (۱۳۵۱)؛ «زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه» (۱۳۴۸)؛ و «سرو سایه‌فکن». ۳. دیگر کتاب‌ها که به موضوعات گوناگون ادبی ایران پرداخته است، مانند کتاب‌های: «جام جهان‌بین» (۱۳۴۶)، «آواها و ایماها» (۱۳۵۴)، «نوشته‌های بی‌سرنوشت» (۱۳۵۶).

۲. ترجمه

ترجمه‌های اسلامی ندوشن را که بیشتر از زبان فرانسوی و انگلیسی برگردانده شده است، می‌توان به سه گروه عمده‌ی شعر، داستان و نمایش‌نامه، و اجتماع تقسیم نمود.

در حوزه‌ی شعر آثار بسیاری وجود دارد، از جمله: دو کتاب «گزیده‌ی اشعار لانگ‌فلو» (۱۳۳۷)، «شاعر اخلاق‌گرای و محبوب آمریکایی» و «بزرگ‌زده‌ی گل‌های بدی» اثر شاعر معروف فرانسوی (۱۳۴۱) شارل بودلر^۲ قرار دارد.

و در حوزه داستان، کتاب «شور زندگی» اثر ایروینگ استون^۳ دیده می‌شود. در حوزه‌ی نمایش‌نامه، ترجمه‌ی «تراژدی آنتونیوس و کلوپاترا» اثر ویلیام شکسپیر (چاپ ۱۳۶۳).

کتابنامه

آرام، احمد، «هفت سال در زندان آریامهر»، به کوشش اسماعیل راین، تهران، ۱۳۵۸.

اسلامی ندوشن، محمدعلی، «ابر زمانه و ابر زلف»، تهران، ۱۳۷۳.

همو، «از زندگی بگویم»، «باران نه رگبار»، تهران، ۱۳۸۲.

همو، «باران نه رگبار»، تهران، ۱۳۸۲.

همو، «بر مرز دو فرهنگ»، «باران نه رگبار»، تهران، ۱۳۸۲.

همو، «روزها»، ج ۳، تهران، ۱۳۶۳-۱۳۷۶.

همو، «فرهنگ و شبه‌فرهنگ»، تهران، ۱۳۷۱.

همو، «گفته‌ها و ناگفته‌ها»، تهران، ۱۳۷۵.

همو، مصاحبه‌ی خصوصی با حسین مسرت (۱۳۸۵).

همو، «نوشته‌های بی‌سرنوشت»، تهران، ۱۳۷۶.

افشار، ایرج، «نادره‌کاران»، تهران، ۱۳۸۳.

جلالی پندری، یدالله، «رهاورد دیدار»، تهران، ۱۳۸۴.

جهان‌بخش، فرهنگ، «تکدرخت»، تهران، ۱۳۸۰.

دادبه، اصغر، «بر مرز دو فرهنگ»، «باران، نه رگبار»، تهران، ۱۳۸۲.

دهقانی، محمد، «نگرش و سبک ویژه اسلامی ندوشن در سرگذشت‌نامه‌های او»، «رهاورد دیدار»، به کوشش یدالله جلالی پندری، یزد، ۱۳۸۴.

زرین‌کوب، حمید، «چشم‌انداز شعر نو فارسی»، تهران، ۱۳۵۸.

شفیعی‌کدکنی، محمدرضا، «ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت»، تهران، ۱۳۸۰.

شمس‌الدینی، پیام، «فرخ و روشن و جهان‌افروز، روزشمار زندگی دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن»، «رهاورد دیدار»، به کوشش یدالله جلالی پندری، یزد، ۱۳۸۴.

مسرت، حسین، «بهاری خوش در پاییزی سرخوش» (نقد کتاب بهار در پاییز)، روزنامه‌ی «اطلاعات» (۱۳۸۴/۸/۵).

همو، «پنجره‌های بسته» (معرفی کتاب)، ندای یزد، ۱۳۶۷، سال ۴، شماره‌ی ۱۶۶.

همو، «در نگاه یاران»، «در روشن‌تر از روشن»، به کوشش حسین مسرت، یزد، ۱۳۸۴.

همو، «روزها با سوزها، روزها با اشک‌ها»، «رهاورد دیدار»، به کوشش یدالله جلالی پندری، یزد، ۱۳۸۴.

همو، «روشن‌تر از روشن»، همو، «روشن‌تر از روشن»، «رهاورد دیدار دوستانه با دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن»، یزد، ۱۳۸۴.

همو، «کتابشناسی دکتر اسلامی در یزد»، «یادگار تاریخ»، ج ۱، یزد، ۱۳۷۶.

ندوشن، «رهاورد دیدار»، به کوشش یدالله جلالی پندری، یزد، ۱۳۸۴.

همو، «مردی از جنس ایران، کارنامه زندگی و آثار دکتر اسلامی ندوشن»، «فرهنگ یزد»، یزد، ۱۳۸۳، سال ۶، شماره‌ی؟؟؟.

وزیری، سعید، «اسلامی ندوشن»، «فرهنگ ناموران معاصر ایران»، ج ۲، زیر نظر شورای عالی فرهنگ ناموران، تهران، ۱۳۸۴.

«هست‌نامه‌ی ایرانسرای فردوسی»، تهران، ۱۳۷۷.

یوسفی، غلامحسین، «برگ‌هایی در آغوش باد»، تهران، ۱۳۵۶.

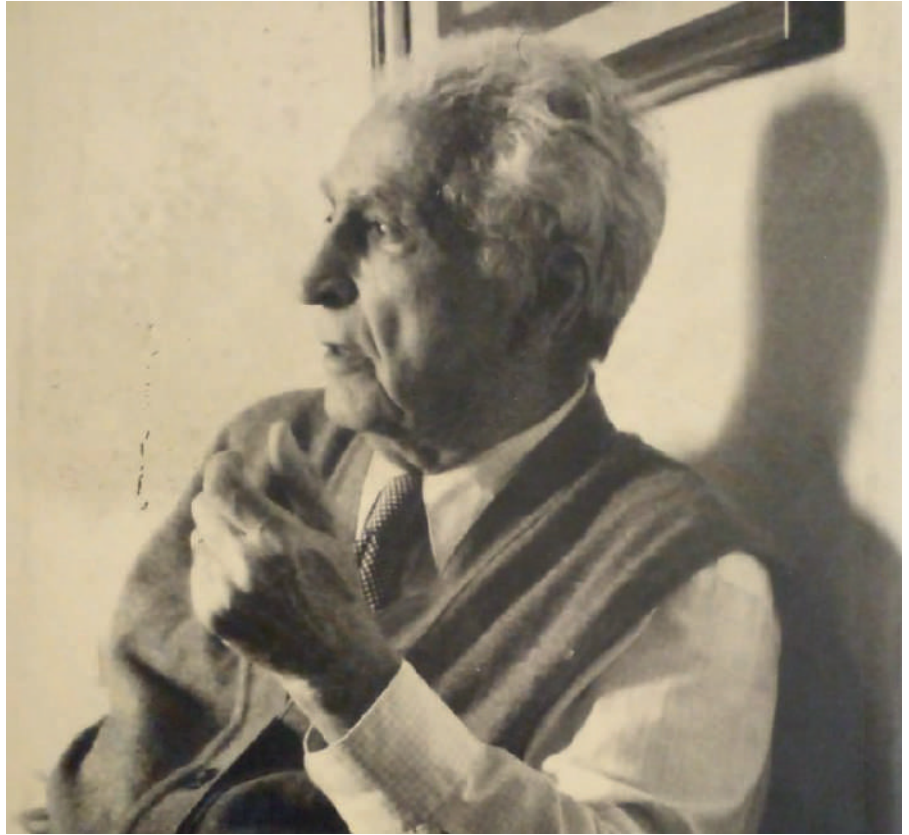
همو، «در آیین روزها» (نقد کتاب «روزها»)، نشر دانش، ۱۳۶۵، سال ۶، شماره‌ی ۳.

۱. ویرایش نخست: دانشنامه‌ی ایران؛ زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۹، ج ۳، صص ۷۲۸-۷۲۹.
این مقاله اکنون با اصلاحات جزئی آقای دکتر اسلامی ندوشن به چاپ می‌رسد. [حسین مسرت، «کارنامه زندگی و آثار دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن»، دیپاچه‌ها، صص ۱۵-۹].

۲. La Republique Indienne et Le Commonwealth.

۳. Charles Boudlaire

۴. Irving Stone



تک درختی که سایه افکن بود



فریدون مجلسی

نویسنده و دبیرمات پیشین

با دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن در زمانی که در لباس افسری وظیفه دانشجوی فوق لیسانس حقوق بودم و او استاد حقوق اساسی تطبیقی ما بود، آشنا شدم. این آشنایی در طی سالیان که مأموریت‌های خارج از کشور آن را منقطع می‌کرد، به دوستی و الفتی پایدار انجامید. پس از دوران انقلاب جمعی از سفیران فرهیخته که بازنشسته شده بودند، محفلی مستمر با دیدارهای ماهانه برپا داشتند که دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن را نیز. که هم‌دوره دانشگاهی اغلب آنان بود. به حرمت دوستی ایام دانشگاه شمع محفل خود کرده بودند. بخت با من یار بود که در دوران خدمت اداری با اغلب اعضای آن گروه فرهیخته و ارزشمند که همکاران و رؤسای پیشین من بودند، از نزدیک آشنا شده بودم. اما این دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن بود که حضور مرا در آن جمع توصیه کرد و در کنار دکتر مهدی بشارت که در بازگشت از بغداد سردبیر مجله‌ی «اطلاعات سیاسی و اقتصادی» بود، جوان‌ترین اعضای آن گروه بودم. حضور در چنان محفلی بر ارادت و الفت من نسب به آن استاد ارجمند افزود.

چندین سال پیش در تجسمی شاید شاعرانه از پدیدآمدن چنین استادی از روستایی دور در حاشیه کویر، او را همچون تک‌درختی در بیابان یافتم. شاید از نام کتابی به همین عنوان از او یا درباره او الهام گرفته بودم. در آن یادداشت نوشتم:

«گاه در دشت و بیابانی، گاه بر تپه‌ای یا کوهی عربان و خشک، تک‌درختی می‌بینی که حیرت می‌کنی، که اگر این دشت و آن کوه درخت‌پرور است، چگونه است که جز این تک‌درخت در آن پهنه نپرورانیده، و اگر درخت‌پرور نیست، راز آن تک‌درخت در چیست؟ گویی فرهنگ و ادب ایران‌زمین نیز چنین است. ناگهان از کنجی دور تک‌نوا حنظلله بادغیسی به گوش می‌رسد که نوازی زبان فارسی را نوید می‌دهد، سپس جداجدا، تک‌درخت‌ها جان می‌گیرند و پدیدار می‌شوند؛ خواه در شعر و ادب، خواه در فلسفه و ریاضیات و علوم و هیئت. رودکی سمرقندی، ابن سینا، ابوریحان بیرونی، فردوسی توسی، ابونصر فارابی، خیام نیشابوری، خوارزمی، جلال‌الدین بلخی، نظامی گنجوی، مسعودی، ابوالفضل بیهقی، سعدی، خواجوی کرمانی، عبید زاکانی و حافظ شیرازی، ... گویی بادغیس و سمرقند و بخارا و فرغانه و توس و بلخ و گنجه و بیهق و فاریاب و زاکان و حتی شیراز همچون مکانب فلسفی معاصر (فرانکفورت و شیکاگو و پاریس) محافل دانشگاهی آن چنانی و پژوهشکده‌های

ویژه‌ای داشته‌اند که اینان فرآورده‌هایشان بوده باشند. چنین نبوده است، آن مکان‌ها در شمار دشت‌های خشک و نیمه‌خشک و سراهای ساده و گلین بوده‌اند که این تک‌درخت‌ها در آن‌ها روییده و بالیده‌اند و به جای این‌که شهرت از شهر و دیار خود برده باشند، شهر و دیارشان را شهرت بخشیده‌اند. شاید بتوان گفت آنان از تبار همان دهقان‌مداری اصیلی باشند که فردوسی صریحاً خود را در آن شمار می‌داند. دهقانان، نه به معنای امروزی روستایی و کشاورز ساده، در واقع تجلی‌اشرافیت فرهنگی جامعه ایرانی بوده‌اند که میراث این فرهنگ را از نسلی تحویل گرفته، بار آن را به دوش کشیده و سنگین‌تر از گذشته به نسل دیگر منتقل کرده‌اند. دهقان نه قدرتمند است و نه بازرگان، اما به قول امروزی‌ها، ریشه در خاک دارد.»

اکنون نیز او در نظرم همان تک‌درخت کویر است. اما از وقتی که با عشق به فردوسی کتاب «سرو سایه‌فکن» را نوشت، آن تک‌درخت برایم به صورت یک سرو سایه‌افکن بوده است!

اکنون که به درخواست خودش پیکر او به خاک نیشابور، و در جوار عطار سپرده می‌شود، با نگاهی به سوی گستره‌ی کویر پایین‌دست، سرو ۵۰۰ ساله، تک‌درخت کاشمر را می‌بینم. تک‌درخت اما با سایه‌ای گسترده بر ادبیات فارسی؛ زبانی که به آن عشق می‌ورزید و فردوسی را به دلیل پرچمداری همین زبان که وحدت‌بخش ایران بوده است می‌ستود.

ندوشن زادگاه و روستایش را چنان که در [کتاب] «روزها» آورده است، بسیار دوست می‌داشت و خانه‌ی پدری خود را به خانه‌ی فرهنگ آن دیار کوچک اختصاص داد که مردانی بزرگ پرورانده است، اما وطن بزرگ او ایران بود که زبان فارسی را مادیون خراسان است. شاعر بود که در جوانی بسیار هم موفق بود اما نخواست ادامه دهد، اما در پایان مجموعه رباعیاتش را منتشر کرد که همسایگی با عطار را بر سر راه توس معنادار می‌کند!

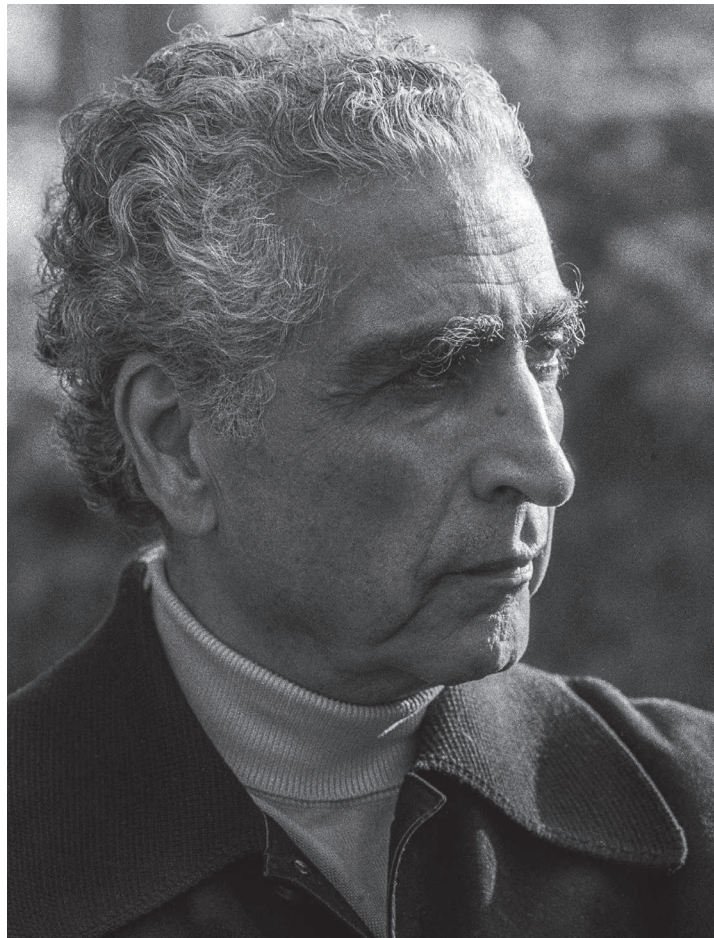
وطن‌پرستی اخلاق‌مدار بود، با این اعتقاد انسانی که «ما نه می‌توانیم خود را انسان برتر بدانیم و نه انسان فروتر و نه از مردم دنیا جدا هستیم.» باید به همین که هستیم افتخار کنیم. در دیدارهای اواخر حضورش در ایران که راه‌رفتن قدری برایش دشوار شده بود، در مسیر پیاده‌ی رفت و برگشت قدری به من تکیه می‌کرد، اما نمی‌دانم چرا به دست گرفتن عصا را خوش نمی‌داشت. خواهان رفتن و ماندن نبود، اما بیماری امانش نداد.

روزی از او پرسیدم: «این نوشتن آرام و روان را چگونه برگزیدید؟» گفت: نمی‌دانم، اما شاید کوشیدم ساده و درست صحبت کنم، که گفتار روان آسان‌تر از نوشتن است. سپس همان طور که می‌گفتم نوشتم. درس بزرگی که نیازی به الگو و تقلید هم ندارد! ■

فعالیت در عالم شعر و چاپ مجموعه‌های «گناه» و «چشمه»، به اعتراف خود، به این باور رسید که آثار شعری او از آن چنان درخشش بالا و جوهر ماندگاری والا و ضروری برخوردار نیست و می‌تواند از ظرفیت آگاهی و توانایی علمی و استعداد خود در مسیری دیگر بهره‌جوید.

اسلامی ندوشن در مقدمه‌ی کتاب «جام جهان‌بین» نوشته است: «... ما هر کوششی برای شناختن گذشته‌ی خود بکنیم، سروکارمان نخست با شعر خواهد بود. مثلاً نمی‌توانیم تاریخ ایران را بنویسیم، به خصوص تاریخ اجتماعی و تاریخ تمدن و فکر او را، مگر آن‌که در توده‌ی عظیم دیوان‌های شعر شاعران به جست‌وجو بپردازیم... ما با شعر، تنها، به‌عنوان شاخه‌ای از شاخه‌های ادبیات سروکار پیدا نمی‌کنیم، بلکه آن را وسیله‌ای می‌بینیم برای بهتر شناختن خود و گذشته‌ی خود و گذشته‌ی کشورمان...» او بعد از مطالعه و تعمق در تاریخ سیاسی و تاریخ ادبی کشور، سرانجام به این باور می‌رسد که: «... توجه ادبای ما بیشتر معطوف به صورت و کالبد شعر بوده، نه به معنی و عمق آن. کتاب‌هایی که درباره‌ی شعرهای گذشته تألیف گردیده، یا درس‌هایی که در دانشکده‌ها داده شده، به استثنای چند، به تعیین تاریخ دقیق تولد شاعر و نام و کنیه و تعداد معاصران و ممدوحان او محدود مانده و درباره‌ی خود شعر به ذکر بعضی کلیات و برشمردن صنایع لفظی و گشودن تعقیدها و معنی‌کردن تحت‌اللفظی لغات قناعت ورزیده شده است... اما همه‌ی این‌ها مقدمه‌ی قرار می‌گیرد برای موضوع اصلی و آن، شناخت جهان‌بینی شاعر و ارزش آثار او و تأثیری است که او بر فرهنگ و فکر کشور خود داشته...»

شعر فارسی، در طی عمر هزار و صد ساله‌ی خود، ذخیره‌ی حیرت‌آوری از معانی گوناگون را در خود نهفته است و می‌توان گفت که سینه‌ی گویندگان ما، رقصگاهی بوده است که در آن، اندیشه‌ها جز با هنجار و آهنگ به حرکت در نمی‌آمده است. موزون‌کردن کلام، و دمیدن جان در تن لفظ، خود، وسیله‌ای بوده است برای گشودن راز زندگی، جستن اکسیر دانایی و چیره‌شدن بر تاریکی‌ها... بر اساس همین اندیشه‌ها و باورها، او همت خود را صرف خلق و تولید آثاری کرد که به‌واقع جوهر ماندگاری دارند. او به پژوهش روی آورد و مقالات و آثار ارزنده‌ی پژوهشی و تحقیقی و روشمندانانه، به‌ویژه در زمینه‌ی ادبیات تطبیقی، امروز، چشمه‌ای روشن و جوشان است که می‌توان از آن سیراب شد. مجموعه مقالات او زیر نام «جام جهان‌بین» به‌طور نمونه از این دست است و بر همین نشان، کتاب‌های دیگر او به نام‌های «ایران را از یاد نبریم»، «ابر زلف و ابر زمانه»، «زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه» و «به‌دنبال سایه‌های» که آن‌ها را از سر شور و عشق عالمانه و دردمندانانه نگاشته و زوایای تاریخی و فرهنگی قوم ایرانی و میراث کهن فرهنگی و مرده‌ریگ ادبی این مرزوبوم را با کلام خود برای دوست‌داران ادب و تاریخ و فرهنگ ایران زمین به روشنی تصویر کرده و ارج بخشیده است. او همچنین از اشعار لانگ فلو و شارل بودلر گزیده‌هایی ترجمه و تدوین کرده و نیز ترجمه‌ی رمان معروف ایروینگ استون را که راز زندگی ون‌گوگ است، زیر نام «شور زندگی» و ترجمه‌ی اثری از توماس مان را با نام «پیروزی آینده دموکراسی» به همراه کتاب‌های دیگر، توأمان با فعالیت‌های روزنامه‌نگاری و تدریس، در کارنامه‌ی زندگی خود دارد. یاد آن بزرگوار خداوند، همیشگی! ■



عکس: عزیز زندی

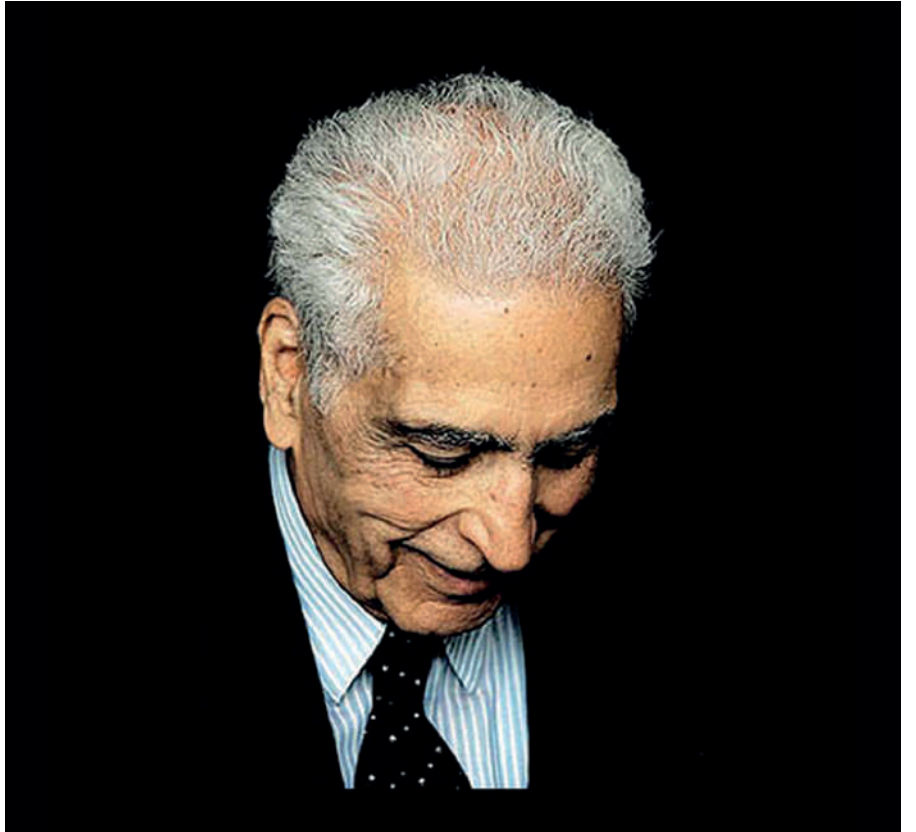
نقبی از خلوت شعر به سخن پژوهش و ترجمه

علی رضا طباطبائی
شاعر

نشریاتی که گرایش روشنفکری و دگراندیشی دارند بیشتر مشهود است و می‌توان اختلاف زاویه دید دست‌درکاران را با رهروان ادب کلاسیک به روشنی دریافت. در صفحات ادبی هفته‌نامه‌های آن روزگار چون «سپیدوسپاه»، «آسیای جوان»، «تهران مصور»، «ترقی»، «امید ایران»، «خوشه»، «روشنفکر»، «فردوسی»، «کتاب جمعه»، «آزنگ جمعه»، «هنر و اندیشه»، «نگین»، «آرش»، «دفت‌های زمانه»، «پیام نوین»، «روزن» و... آثار و نام شاعرانی چاپ و کم‌وبیش تکرار می‌شد که از آن میان، این نام‌ها را می‌توانستی دید: نیما یوشیج، تولی، نادرپور، م. امید، شاملو، کسرابی، مشیری، ه. ا. سایه، فرخ‌زاد، بهیمانی، رؤیایی، آتشی، م. آزاد، رحمانی، هنرمندی، زهری، سپهری، و دیگرانی چون کیانوش، نیستانی، ایرانی، گیلانی، ایل‌بیگی، شرف، جاوید، معانی، بادیه‌نشین، لعبت والا، فریدون کار، صدرالدین الهی، کلانتری، زبیده جهانگیری، م. طه، و سرانجام محمدعلی اسلامی که نام روستای زادگاهش «ندوشن» را همراه نام خود داشت. از میان این گروه که نامشان آمد، امروز از آثار و نام نزدیک به نیمی از آنان نشانی نیست؛ اگرچه در آن دوران به‌اصطلاح برویایی داشتند.

محمدعلی اسلامی اما، به دلیل انصاف و سرشت انسانی، سرنوشتی دیگر یافت. او پس از چندین سال

مفهوم این کلام حکیمانه و تجربه‌محور را می‌باید همه‌ی آنان که از دور یا نزدیک دستی بر آتش هنر دارند و در یکی از کارگاه‌های هنرهای هشت‌گانه به‌گونه‌ای پیگیر. و نه از سر تفنن. آمدوشد می‌کنند، در استمرار پیوسته به یاد داشته باشند؛ آن‌که غریب به دست دارد، در مقام دآوری، به‌دنبال خواهد آمد. توفقی نه شتاب‌آلود در مطبوعات چند دهه‌ی پیش از این (دست‌کم از دهه‌ی ۲۰ تا امروز) و مروری بر آثار و نام شاعران و نویسندگان در آن‌ها گویای این حقیقت روشن است که داور زمانه همواره بر مدار نقد شایستگی‌ها می‌پوید، و سره را از ناسره جدا می‌کند و از تلاش نمی‌ماند. از دهه‌ی ۲۰ و خاصه از نیمه‌ی دهه‌ی ۳۰ به بعد، پس از فروکش کردن تدریجی تب‌وتاب‌های جریان‌های سیاسی و اجتماعی، صفحات «ادبی» و «شعر» نشریات و مجلات فرهنگی و ماهنامه‌ها، با طول عمر متفاوت، آکنده از آثار و نام شاعران و نویسندگانی است که می‌کوشند ساختار زبان و دیدگاه نوآورانه و متفاوت‌تری داشته باشند و در تولیدات خود، زبان و بیان و چشم‌اندازی دیگرگونه را به نمایش بگذارند. این رخداد به‌ویژه در



در رباعی اول او چهره‌ی پیبری خود را در آئینه می‌نگرد و این نگرستن را همچون صدای جرس کاروان شعر حافظ می‌داند که «هر دم / فریاد برمی‌دارد که: برنبدید محمل‌ها» و به تعبیر دکتر اسلامی: «گوید به سفر کرده که این دور بس است». آئینه در خطابه‌ی بدرود شاملو با عنوان «در آستانه» نیز ظاهر شده است؛ اما در آنجا راوی، آثار پیبری را که به منزله‌ی صدای جرس کاروان است، در آئینه نمی‌بیند، بلکه خود را همچون کسی که عزم سفر دارد، آراسته می‌سازد تا به خیل سفرکردگان سرای دیگر بپیوندد:

آئینه‌ای نیک پرداخته توانی بود
آنجا
تا آراستگی را
پیش از در آمدن
در خود نظری کنی.

(در آستانه: ۱۸)

فروغ نیز خود را همچون آئینه‌ای می‌بیند که اگر زندگی به آن بنگرد، سرشار از نگاه زندگی‌بخش می‌شود و اگر مرگ به آن بنگرد، سیاهی و غبار آن را می‌پوشاند:

آه... ای زندگی! من آینه‌ام
از تو چشمم پر از نگاه شود
ورنه گر مرگ بنگرد در من
روی آینه‌ام سیاه شود

(دیوان: ۲۸۶)

دکتر اسلامی در رباعی سوم، وزش باد در موهای سپید را همچون لرزیدن بید در برابر باد خزان می‌بیند و قصد عبرت‌گرفتن از آن را دارد: «بگذشت بهار و مهرگان گشت پدید / اکنون که درخت عمر چون بید لرزید / باری بشنو نصیحتی از موی سپید» اما شاعر دیگر معاصر (فریدون توللی) موی سپید را همچون پرچم سفید تسلیم می‌داند که جنگاوران شکست‌خورده آن را در برابر دشمن غلبه‌یافته برمی‌افرازند؛ دشمنی که نامش مرگ است:

موی سپید پرچم تسلیم برکشید
دیدار مرگ تیر ستیز از کمان گرفت
در رباعی نهم، دکتر اسلامی ندوشن، مرگ را لازمه‌ی طبیعت می‌داند، همان‌گونه که سپهری نیز گفته است: «زندگی بال و پری دارد با وسعت مرگ / و اگر مرگ نبود، دست ما در پی چیزی می‌گشت.» (منظومه‌ی «صدای پای آب»)

از مرگ خطا مبین که گر مرگ نبود
بر شاخ درخت عمر یک برگ نبود
نه صولتِ حُسن بود و نه دولت عشق
آرایش باغ را زیب گلبرگ نبود
و در رباعی دیگر، مرگ بهنگام را «نغز و دلارام» می‌داند و در رباعی ۱۱ تأکید می‌کند که:

خاک می‌خواند مرا هر دم به خویش
می‌رسند از ره که در خاکم نهند
آه... شاید عاشقانم نیمه‌شب
گل به روی گور نمناکم نهند

البته او برخلاف دو شاعر پیشین، امیدی به سنگ مزار خود ندارد:

بعدها نام مرا باران و باد
نرم می‌شویند از رخسار سنگ
گور من گمنام می‌ماند به راه
فارغ از افسانه‌های نام و ننگ

(دیوان فروغ: ۲۸۴)

و شاعر دیگری، بدون آن‌که در اندیشه‌ی شعری برای سنگ مزاری باشد، سال‌ها خفتن در زیر آن سنگ را تحمل‌پذیر نمی‌داند و آرزو دارد همچون باران جاری شود:

چون بمیرم، (ای نمی‌دانم که؟) باران کن مرا
در مسیر خویشتن از رهسپاران کن مرا
خوش ندارم زیر سنگی جاودان خفتن خموش
هرچه خواهی کن ولی از رهسپاران کن مرا
(شفیعی کدکنی)

دکتر اسلامی ندوشن در سفینه‌ی رباعیات خود با نام «بهار در پاییز»، ۱۵ رباعی ذیل عنوان «بدرودنامه» دارد که به نوعی اندیشیدن به پایان زندگی را تداعی می‌کند.

بدرودنامه



پدیده جلالی پندری

استاد ادبیات دانشگاه یزد

اندیشیدن به پایان زندگی در شعر شاعران معاصر به صورت‌های مختلف جلوه‌گر شده است؛ برخی پیشاپیش برای سنگ مزار خود شعر سروده‌اند، مانند پروین اعتصامی:

این که خاک سیه‌اش بالین است
ختر چرخ ادب پروین است
یارهی معیری:

الا ای رهگذر کز راه باری
قدم بر تربت ما می‌گذاری
در این جا شعری غمناک خفته‌ست
«رهی» در سینه‌ی این خاک خفته است

(سایه‌ی عمر: ۲۲۳)

برخی نیز پایان زندگی خود را پیش‌بینی کرده‌اند، مانند فروغ فرخزاد:

مرگ من روزی فرا خواهد رسید
در بهاری روشن از امواج نور
در زمستانی غبارآلود و دور
یا خزان خالی از فریاد و شور
...

اسلامی ندوشن و دعوت به سنجیدگی



کامیار عابدی
پژوهشگر ادبی

درباره‌ی محمدعلی اسلامی ندوشن شاعر، نویسنده، مترجم و منتقد ادبی و فرهنگی و اجتماعی می‌توان از منظرهای مختلفی سخن گفت. از او در زمینه‌ی شعر و داستان و نمایشنامه آثاری بر جای مانده است، اما آثارش در نوع نقد ادبی بسیار گسترده‌تر است، تا جایی که بی‌شک باید او را از شناسندگان و تحلیلگران سرشناس و پیشگام آثار ادبی کهن به زبان امروزی دانست.

اما اسلامی ندوشن علاوه بر آثار ادبی، از منتقدان فرهنگی و اجتماعی روزگار خود به‌ویژه از اواخر دهه‌ی ۱۳۳۰ تا اواخر دهه‌ی ۱۳۹۰ هم محسوب می‌شود. در واقع، آثار فرهنگی و اجتماعی وی حدود یک دهه و نیم پس از تکاپوهای ادبی‌اش، تا پایان عمر دوش‌به‌دوش این یک پیش آمده و او را به یکی از قلمزنان سرشناس و پرنفوذ عصر خود تبدیل کرده است. اسلامی ندوشن بی‌آن‌که از موضوع «انسان» و «جهان» درگذرد، سهمی از نوشته‌های اخلاقی خود را به این موضوع اختصاص داده بود که «ایران را از یاد نبریم». او با گرایش تاریخی از موضوع‌های خرد و کلان مربوط به ایران و جهان می‌نوشت.

این نویسنده‌ی توانمند در نوشته‌های خود فقط به مخاطبان خاص نظر نداشت، بلکه با قلم روان خود در نوع نثر غیرداستانی، میهن‌دوستی معتدل و فرهنگ‌مدارانه‌ای را در کنار انسان‌دوستی خطاب به خوانندگان عام‌تر ادبی و فرهنگی موکد می‌کرد. گسترش تدریجی نوشته‌های او، هم به صورت مقاله و هم در شکل کتاب در دهه‌های مورد گفت‌وگو، در حدی بود که می‌توان او را یکی از شکل‌دهندگان غیررسمی ذهنیت بخشی از ایرانیان در عصر جدید شمرد. او در عصری که ایدئولوژی‌ها، اندیشه‌ها و گرایش‌های تند و عتاب‌آلود از هر نوع، جهان، انسان جهانی و انسان ایرانی را احاطه کرده است، بی‌آن‌که به افراط و تفریط روی آورد، هم از انسان نوشت و هم از ایران. انس درونی و عمیق او با بزرگان شعر فارسی، از فردوسی تا حافظ، به او کمک کرد تا در روزگاری پراشوب با قلمی گرم و گیرا، ایرانیان را به خردمندی و سنجیدگی برای نیل به حسن عاقبت و نه سوء عاقبت دعوت کند ■

آبان ۱۴۰۲

گرفته‌اند، اما اگر به دست خود آنان می‌دادند که آن را بسازند، بهتر از وضع کنونی‌اش از کار در نمی‌آمد.» (ص ۳)
و این همان اندیشه‌ای است که در خطابه‌ی بدرد شاملو نیز دیده می‌شود:
دالان تنگی را که درنوشته‌ام
به وداع
فراپشت می‌نگرم
فرصت کوتاه بود و سفر جانکاه بود
اما یکانه بود و هیچ کم نداشت
به جان منت پذیرم و حق‌گزارم»

(در آستانه: ۲۴)
و سرانجام با تأمل در گذشته به این نتیجه می‌رسد که توفیق کنونی او در «زنده‌یاد» بودن به سبب عمر عزیز است که در راه آن صرف کرده است:

گر میوه‌ای از باغ زمان بگرفتم
تا ظن نبری که رایگان بگرفتم
یک عمر عزیز در آرایش دادم
این دادم و آن جان جهان بگرفتم
شاملو در آستانه‌ی رفتن، خود را رقصان و شادمانه و شاکر یافته بود:

بدرد
بدرد
(چنین گوید بامداد شاعر)
رقصان می‌گذرم از آستانه‌ی اجبار
شادمانه و شاکر
(ص ۲۰)
و افزوده بود:

رخصت زیستن را
دست بسته، دهان بسته
گذشتم
دست و دهان بسته
گذشتیم

(ص ۲۳)
و دکتر اسلامی وداع‌نامه‌ی خود را این چنین به پایان برده است:

دستی به طلب فرا داشتیم و رفتیم
خطی به هوس نگاشتیم و رفتیم
هشتیم هر آنچه داشتیم و رفتیم
سر بر سر هم گذاشتیم و رفتیم ■

منابع:

- محمدعلی اسلامی ندوشن، «بهار در پاییز»، تهران، انجمن خوشنویسان ایران، ۱۳۸۲.
- رهی معیری، «سایه‌ی عمر»، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۷۸.
- سهراب سپهری، «هشت کتاب»، تهران، کتابخانه‌ی طهوری، ۱۳۷۷.
- احمد شاملو، «در آستانه»، تهران، انتشارات نگاه، ۱۳۷۶.
- محمدرضا شفیعی کدکنی، «آواز باد و باران»، با مقدمه‌ی تقی پورنامداریان، تهران، نشر چشمه، ۱۳۷۷.
- فروغ فرخزاد، «دیوان اشعار»، به کوشش بهروز جلالی، تهران، مروارید، ۱۳۷۱

«هم خوب‌تر از مرگ نیامد به وجود»
آشتی با مرگ، اندیشه‌ای است که در شعر سهراب سپهری هم ظاهر شده است:
و نترسیم از مرگ
مرگ پایان کبوتر نیست.
مرگ وارونه‌ی یک زنجره نیست.
مرگ در ذهن افاقی جاری ست.
مرگ در آب و هوای خوش اندیشه نشیمن دارد.
مرگ در ذات شب دهکده از صبح سخن می‌گوید.
مرگ با خوشه‌ی انگور می‌آید به دهان.
مرگ در حنجره‌ی «سرخ‌گلو» می‌خواند.
مرگ مسئول قشنگی پر شاپرک است.
مرگ گاهی ریحان می‌چیند.
مرگ گاهی دکام می‌نوشد.
گاه در سایه نشسته است به ما می‌نگرد.
و همه می‌دانیم
ریه‌های لذت، پراکسیژن مرگ است.

(هشت کتاب: ۲۹۶۷)
و این اندیشه‌ی آشتی با مرگ با یادآوری «روز بدرد»، آشناتر و سازگارتر می‌شود: «زودا باشد که روز بدرد رسد»، اما چگونه می‌توان با این اندیشه‌ی هراسناک که جان انسان‌ها را همواره در اضطراب «رفتن» نگاه می‌دارد پیوند آشتی برقرار کرد، پس شاعر به خود امیدواری می‌دهد:

گر عشق به زلف زندگی آمیزد
زان است که مرگ از میان برخیزد
امیدواری دیگر او به زنده ماندن پس از مرگ است. او این زنده ماندن را در زنده ماندن «یاد» می‌داند:
او زنده به «یاد» است که خاکستر یاد
بر باد نمی‌رود که هستی این است و خود را به پایان یافتن سفر زندگی دلداری می‌دهد:
پایان سفر چرا نه دلخواه کسی است
چون زنده به «یاد» این دل پر هوس است
یا: «چون عمر بشد، کنون به "یاد"م» زنده
اما آیا «یاد» زنده خواهد ماند و از یاد روزگار نخواهد رفت؟
جز یاد چیز دیگر ماند در این جهان؟
یا یاد نیز می‌رود از یاد روزگار؟

(گلچین گیلانی)
اما دکتر اسلامی امیدواری دیگری در خود می‌یابد و آن این‌که آیا سهم خود را در زندگی ادا کرده است؟ یا به قول شاملو: «دشواری وظیفه را به جا آورده است؟» پس می‌گوید: «چه بوده‌ایم؟ چه‌گونه‌ایم؟ و به کجا می‌رویم؟ آیا حق زندگی را ادا کرده‌ایم یا نه؟ حرف در این است. آنچه مهم است آن است که در آخر منزل از خود شرمند نباشیم و بتوانیم به خود بگوییم: هرچه از دستم برمی‌آمد کردم، پیمان‌های خود را پر کردم... رسیدن یا نرسیدن مهم نیست، همان پوییدن مهم است.» (ص ۲)

و با خرسندی به زندگی‌ای که پشت سر گذاشته می‌نگرد: «زندگی ماهیتی بهتر از آنچه هم اکنون دارد نمی‌توانست داشته باشد. با همه‌ی شکوه‌هایی که شاعران و فیلسوفان داشته‌اند و هزاران عیب بر آن

می‌خواست و خیال می‌کرد بیهوده نیست که کشوری به نام ایران در مرکز جهان و در خاورمیانه‌ی پر آشوب جای گرفته است. او کشور خود را چهارراه تمدن دنیا می‌دانست. اقوام و افکار و ادیان مختلف، گاه چون نسیمی ملایم و گاه چون طوفانی ویران‌گر و سرکش، از این چهارراه گذشته‌اند و تأثیر خود را لاجرم بر آن نهاده‌اند. اما آنچه ایران را، در میان امواج آشفته‌ی تاریخ، همچنان برپا نگه داشته، همین احساس مسئولیت و اندیشه‌ی مبتنی بر حفظ تعادل میان جوانب مادی و معنوی زندگی و میان خود و دیگری است. ایرانی باید بکوشد این قوه‌ی اعتدال را از دست ندهد و از هر گونه تندروی و یکسوتنگری در جوانب اخلاقی و سیاسی زندگی برحذر باشد. با عنایت به این نکته باید بگوییم که به خاک سپردن بیکر اسلامی در جوار آرامگاه خِیام و عطار تأکید دیگری است بر همین اندیشه‌ی رعایت تعادل در اخلاق و سیاست. عطار یکی از قله‌های عالی اندیشه‌ی عرفانی و آسمانی و خِیام هم نمودار بی‌چون و چرای اندیشه‌ای است که بر خورداری از مواهب زمینی و این جهانی رامی‌ستاید. چنان که آمد، اسلامی به هر دو این‌ها تعلق خاطر شدیدی داشت و اینک با آرام گرفتن در جوار آن‌ها گویی بر حفظ همان تعادلی تأکید می‌کند که به آن اشاره شد. اشاره‌ی منور دیگری هم در این خاکسپاری هست و آن این‌که همه جای ایران سرای اسلامی بود و فرقی میان یزد و خراسان و کرمان و اهواز و آذربایجان و جاهای دیگر ایران نمی‌دید. ایران را در عین رنگارنگی یکپارچه و متحد می‌خواست و ایرانیان را از هر قوم و تباری که بودند ارج می‌نهاد و ایران و زبان و ادبیات فارسی را حاصل رنج و میراث مشترک همه‌ی آن‌ها می‌دانست.

توصیف صاحب «چهارمقاله» درباره‌ی خِیام و منظره‌ی مزار او در بهار نیز با روحیه‌ای که در دکتر اسلامی می‌دیدم کاملاً جور درمی‌آید و چون، پس از قریب به ۱۰۰ سال و نیم، مبین همان تأثر و تأسفی است که من اینک از مرگ استاد عزیز و بی‌نظیر خود دارم، این یادداشت را با همان توصیف به پایان می‌برم. نظامی عروضی نوشته است که در سال ۵۰۶ قمری، خِیام را در بلخ دیده و «میان مجلس عشرت» از او شنیده است که می‌گفت: «گور من در موضعی باشد که هر بهاری شمال بر من گل افشان می‌کند». در سال ۵۳۰ که به نیشابور می‌رود، چند سالی از مرگ خِیام می‌گذشته است و «عالم سلفی از او بیتیم مانده. او را بر من حق استادی بود. آدینه‌ای به زیارت او رفتم و یکی را با خود ببردم که خاک او به من نماید. مرا به گورستان حیره بیرون آورد و بر دست چپ گشتم. در پایین دیوار باغی خاک او دیدم نهاده و درختان امروز و زردآلو سراز آن باغ بیرون کرده و چندان برگ شکوفه بر خاک او ریخته بود که خاک او در زیر گل پنهان شده بود. و مرا یاد آمد آن حکایت که به شهر بلخ از او شنیده بودم. گریه بر من افتاد که در بسط عالم و اقطار ربع مسکون او را هیچ جای نظیری نمی‌دیدم. ایزد تبارک و تعالی جای او در جنان کناد بمئه و کرمه»^۱.

پی‌نوشت‌ها:

- این تعبیر که در عنوان این یادداشت هم آمده است، برگرفته از مولوی است در یکی از غزل‌هایش: چون در گهر رسید اشارت گذاخت او احسنت! آفرین! چه منور اشارتی!
- شرح این داستان را در دفتر اول مثنوی ببینید.



آگاهام، تصوّر من این بود که اسلامی لابد دوست می‌داشته و وصیت کرده است که بیکرش را در همان زادگاهش، یعنی ندوشن یا لااقل یزد، به خاک بسپارند. اسلامی سعدی و حافظ و به خصوص فردوسی را هم بسیار دوست می‌داشت و درباره‌ی همه‌ی آن‌ها فراوان نوشته و سخن گفته است. پس چرا مزار او مثلاً نباید در توس یا شیراز باشد؟ خانواده و دوستان دکتر اسلامی، حتماً بنا بر سفارش و وصیت خودش، او را در کنار عطار و خِیام به خاک می‌سپارند و اگر چنین باشد، در این هم، به قول مولوی، «منور اشارتی» است.

مهم‌ترین رکن فلسفی و اخلاقی در نظر دکتر اسلامی رعایت تعادل میان جنبه‌های مادی و معنوی زندگی بود. او آدمی را می‌پسندید که سری به سوی آسمان و پای به زمین داشته باشد؛ نه یک‌سره آسمانی و فرشته‌وار و فارغ از انسان و نیازمندی‌های این جهانی‌اش بیندیشد و نه یکباره گرفتار لذایت و هفوات حیوانی و زمینی بشود. انسان از منظر او می‌بایست مثل همان عرب فقیر «مثنوی» باشد که سبویی پر از آب باران در بغل دارد و می‌خواهد آن را از سنگباران کودکان و خطرهای دیگر دور بدارد و به سلامت به منزل مقصود یعنی دربار خلیفه برساند.^۲ چنین کسی همه‌ی حواسش باید به سبوی شکننده‌ای باشد که مایه‌ی حیات در شکم دارد و به هیچ‌روی نباید آسیب ببیند. او نه حق دارد زمین بخورد و نه سبویش را زمین بگذارد و به کودکانی حمله‌ور شود که وی را سنگ می‌زنند. همه‌ی هم‌وغمش را باید صرف نگهداری از سبو و محتوای گران‌بهای آن بکند. ناچار است محتاط و معتدل باشد. می‌داند که خشم و کین تیزی و مکابره با کودکان ممکن است به بهای نابودی هدیه‌ی بی‌بدیلی تمام شود که در بغل دارد. این تلقی اسلامی از زندگی اخلاقی به گمانم اساس فلسفه‌ی سیاسی او هم بود. ایران را لنگر تعادل جهان

چه منور اشارتی!



محمد دهقانی

استاد دانشگاه و پژوهشگر ادبی

وقتی شنیدم دکتر اسلامی ندوشن در کانادا درگذشته و بیکرش را نیز همانجا به خاک سپرده‌اند تا در آینده‌ای نامعلوم به ایران منتقل شود، این آیه به یاد آمد که «ما تدری نفس بائ ارض تموت» و با خود گفتم اسلامی هم به چند گوهر یگانه‌ای پیوست که روزگار غدار آن‌ها را از محبوب حقیقی‌شان، یعنی ایران، جدا کرد و در سرزمینی بیگانه به سینه‌ی خاک سپرد و از این حیث به سرنوشت کسانی چون صادق هدایت و غلامحسین ساعدی و سیاوش کسرابی گرفتار آمد. راستی حق نبود که بیکر دکتر اسلامی، با آن همه عشقی که به ایران می‌ورزید، در جایی جز دل محبوب همیشگی‌اش بیارامد. فکر هم نمی‌کردم که خانواده‌ی ایشان، با توجه به این‌که همگی سال‌هاست مقیم کشور کانادا، اصلاً رضایت دهند که مزار آن دُر بی‌مانند در جایی باشد که هزاران فرسنگ با منزل و ماوای آن‌ها فاصله دارد. اکنون بسیار خوشحال و سپاس‌گزارم که آن عزیزان خیلی زود به وعده‌ی خود عمل کردند و اجازه دادند که دکتر اسلامی به میهن خویش بازگردد و در جوار دو تن از بزرگ‌ترین مفاخر و رهبران فکر و فضیلت انسان-مولانا فریدالدین عطار و مولانا عمر خِیام نیشابوری بیارامد. با این‌که از شدت علاقه‌ی اسلامی به خِیام و عطار



آخرین سفر سیمرغ



محمدجعفر یاقی

استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی

بی هیچ دلیلی ناگهان هوس کردم در مورد اسلامی ندوشن مطلبی تحقیقی بنویسم که بر باشد از ارجاع و منبع و استدلال، اما نشد، به دو دلیل و شاید هم به سه دلیل: نخست که یادم رفته بود که باید ظرف دو سه روز این مطلب را تمام کنم و بدهم برای چاپ در ویژه‌نامه‌ای که قرار بود به مناسبت قرار یافتن پیکر دلباخته‌ی وطن در خاک نیشابور منتشر شود و ظرف دو سه روز نمی‌شود کار تحقیقی دلیذیری ارائه کرد که آخر تصمیم را هم همین دو سه روز پیش گرفته بودیم در نیشابور.

دوم این‌که هنر نویسندگی اسلامی به من می‌گفت نثر تحقیقی در حوزه‌ی پسند و سلیقه‌ی اسلامی و دوستداران او نیست که آخر خود او هم وقتی قرار بود به مناسبتی مقاله‌ی تحقیقی ارائه کند، هرگز با نثر سیال و روان و راحت همیشگی‌اش فاصله نمی‌گرفت؛ گویی قلم او تنها در این مسیر بود که خوش می‌خرامید. من تا آن‌جا که یادم هست، سال‌های دور به‌طور مشخص در دو کنگره‌ی جهانی ابوالفضل بیهقی (شهریور ۱۳۴۹) و ناصر خسرو (شهریور ۱۳۵۳) و بعد از آن هم بارها

پای سخنرانی تحقیقی او نشسته و از قلم روان او در حوزه‌های پژوهشی نیز بهره‌مند بوده‌ام.

سوم این‌که می‌دانستم مخاطب این کتاب، که قرار است به مناسبت آخرین سفر سیمرغ فرهنگ ایران به نیشابور منتشر شود، انتظار کار تحقیقی ندارد، بلکه خوش‌تر می‌دارد حس نویسنده از موضوع به او منتقل شود.

و حالا برای این‌که از نیت اولیه‌ی خودم به کلی دور نشوم، به گوشه‌ای از کارهای دکتر اسلامی اشاره می‌کنم که همیشه نسبت به مفاهیم پرننگ «ایران‌گرایی» و «فرهنگ‌مداری» و سفرنامه و خاطرات‌نویسی در سایه قرار می‌گرفته است. نباید از یاد ببریم که دکتر اسلامی از نخستین کسانی است که مکتب ادبیات تطبیقی را در دانشگاه تهران بعد از فاطمه‌ی سیاح جا انداخت و سال‌ها در دانشکده ادبیات به تدریس این ماده‌ی درسی، که بسیار مهجور و غریب و بی‌کس و کار بود و بعد از او هم چندانی دنبال نشد، اقدام کرد. کار تطبیق ادبی در قدیم به مقایسه‌ی برخی از آثار شاعران ایرانی با شاعران عرب اکتفا می‌کرد و هرگز علمی به نام ادبیات تطبیقی برای اهالی ادب شناخته نبود. اسلامی ندوشن مسیر نگاه به ادبیات تطبیقی را عوض کرد و با استفاده از بنیان‌های علمی جهان راه بررسی مرادوات ادبی را به روی دانشگاه‌ها گشود و خود او هم در پژوهش‌های

ادبی چندی، که در مورد آثار کلاسیک فارسی به ثمر رساند، از این امکان علمی استفاده کرد.

او علاوه بر درس‌گفتارها و مفاوضاتی که با دانشجویان دانشکده ادبیات داشت و برخی از آن‌ها بعداً در مجموعه مقالات وی به چاپ رسید، در مقالات مستقل به‌ویژه در برخی تحلیل‌ها از آثار ادبی مانند پیشنهاد مشابیهت داستان رستم با پرومئوس، یا اسفندیار - دست‌کم در پاره‌ای موارد مثل قضیه‌ی روئین‌تنی - با آخیلوس در کتاب «داستان داستان‌ها»، یا همسانی سیمای تولستوی با مولوی و فردوسی با هم در کتاب آواها و ایماها، سودابه‌ی فردوسی با فدر راسین در کتاب «جام جهان‌بین»، و موارد دیگر همه نمونه‌ای است از این رویکرد نوین به افق‌های برتر در دامن ادبیات جهان. آشنایی ژرف و برتر از آن علاقه‌ی وی به بزرگان ادب جهان و ترجمه‌ی بخش‌هایی از آثار آنان به فارسی مانند ویلیام شکسپیر، لئو تولستوی، شارل بودلر، جواهر لعل نهرو، ژاک پرهور، پل ورنل، والت ویتمن که همگی در کتاب نوشته‌های بی‌سرنوشت به چاپ رسیده، زمینه‌ی فکری وی را برای پرداختن به ادبیات دیگر ملل در قالب تطبیقی فراهم کرده است. برای اسلامی ندوشن زبان فرانسه دریچه‌ای به دنیای نوین و بزرگی بود که ما در عصر نوگرایی بدان سخت نیازمند بودیم. اصلاً به نظر من داستان ترجمه‌های دکتر اسلامی و دیدگاه‌های او در این باره با توجه به نثر پخته و فرهیخته‌ی او می‌تواند موضع بحث و جست‌وجوی دیگری باشد که متخصصان فن ترجمه و نشریات مربوط می‌توانند به آن بپردازند و دست پر هم بگردند. استقبال شایسته‌ای که از کتاب «شور زندگی» او به عمل آمده و تاکنون بارها در شمارگان‌هایی باورنکردنی به چاپ رسیده، نشان می‌دهد که تمام توفیق این کتاب به سرگذشت شورانگیز و خواندنی و نسان و نگوگ، نقاش پراوازه‌ی هلندی، هم مربوط نمی‌شود و قطعاً نثر خوش‌خوان و دل‌انگیز و توانایی فنی مترجم هم در این توفیق بی‌تأثیر نبوده است.

حالا که پیکر نگران او در غربت تاب نیاورد و بعد از یک سال و اندی که از پرواز روان آسمانی‌اش می‌گذرد، در دامان خاک وطن آرام یافت، جای آن دارد که پژوهشگران به آثار رنگارنگ و دردآلود او فرو نگرند و کتاب‌ها و رساله‌ها بنویسند و نشان دهند که چگونه قلم خوش‌رفتار او از زوایای مسائل پیچیده‌ی ایران روزگار ما سر در آورده و برای بسیاری از دردهای بی‌درمان این فرهنگ چاره‌اندیشی کرده است.

نگاه ادبی کافی نیست جامعه‌شناسی، روان‌شناسی اجتماعی، مردم‌شناسی، سیاست، فلسفه و هنر هم در این میان می‌توانند زاد راه بگیرند و از این رهگذر برای حل مشکلات امروز نه تنها ایران که انسان سرگشته‌ی عصر انفورماتیک چاره‌ها بیابند.

خوشا نیشابور و شادیاخ که فرزند راستین خود را سرانجام بازیافت و گرم در آغوش فشرد ■

عزیز چون ایران



احمد جلالی
عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی
و سفیر پیشین ایران در یونسکو

گفتم این کیست که پیوسته مرا می خواند؟ خنده زد از بن جانم که: منم، ایرانم

حدود هجده ماه پیش، چه غمبار بود خبر خاموشی استاد دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن، این فرزند برومند و خادم فرهنگ ایران زمین و میراث ادبیات پارسی، و اکنون چه مسرت بخش است خبر عمل به وصیت ایشان و انتقال پیکر او به وطن و سپردنش به خاک نیشابور عطار و خیام. «ای بس غم و شادی که پس پرده نپاهاست». چنین بادا که مهر وطن اسباب غم و شادی مان باشد، هم دردمان و هم درمانمان از یار باشد، از ایران و با ایران و در ایران؛ چرا که: «این که می گویند آن خوش تر از حسن یار ما این دارد و آن نیز هم».

که اگر این شد، «گفته خواهد شد به دستان نیز هم».

کاش مجال بود که به این مناسبت، با استناد به میراث علمی و آموزشی استاد، ذکر جمیل شمه‌ای از خدماتشان را در میان آورم. اما متأسفانه گرفتار رنج سفرم و از دسترسی به منابع لازم محروم. ناگزیر، صرفاً به نیت مشارکت در بزرگداشت ایشان، به این یادداشت کوتاه بسنده می‌کنم.

علاقه‌مندان او هر کدام از زاویه‌ای به شرح خدماتش پرداخته و خواهند پرداخت. بگذارید بنده در عرض ادب و قدرشناسی از راه این سؤال وارد شوم که: چرا اسلامی ندوشن برایمان عزیز است و عزیز می‌ماند؟ و در پاسخ عرض کنم که: تا زبان و ادبیات فارسی هست، تا ایران زمین و فرزندان از رودهای جاری از دماوندی چون فردوسی سیراب می‌شوند، تا «زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه» نقل و نقل شیرین محفل دل ماست، تا در سایه‌ی این «سرو سایه‌فکن» آرام می‌گیریم، تا ماجرای ذوق و زبان ما با «ماجرای پایان‌ناپذیر حافظ» گره می‌خورد، تا فردوسی و مولوی و سعدی و حافظ را «چهار سخنگوی وجدان ایران» می‌بینیم و می‌دانیم، تا به تأمل در «ایران و جهان از نگاه شاهنامه» می‌پردازیم، تا «ناردانه‌ها» ی رباعی‌های

که کسانی فکر کنند که نگاهداشت میراث فرهنگی و معنوی و ادبی و زبانی و هنری ایران، کاری زینتی و صرفاً اسباب یادکرد شکوه گذشته‌ی تاریخی است و بس، و ربط چندانی به زندگی و ماندگاری امروزمان ندارد. اینجا جای بازکردن این جستر نیست، اما یادآوری این مهم برای این است که به جد بگوییم که خادمان فرهنگ و ادبیات ایران، در شمار نگاهبانان امنیت و ماندگاری راهبردی ایران نیز هستند. شرحش بماند برای مجالی دیگر و حالی دیگر.

■ ■ ■

سال گذشته، در اردیبهشت‌ماه، محمدعلی اسلامی ندوشن را از دست دادیم و در مردادماه امیر هوشنگ ابتهاج، سایه، را. وصیت اسلامی ندوشن برای انتقال پیکرش به ایران و نیشابور، مرا به یاد ابیاتی از غزل «سایه» انداخت که دو سال قبل از رفتنش ساخته بود:

ای به رقص آمده با صد دف و نی در جانم
دف و نی چیست مَنت کف زده می‌رقصانم
گفتم این کیست که پیوسته مرا می‌خواند؟
خنده زد از بن جانم که: منم، ایرانم
گفتم ای جان و جهان، چشم و چراغ دل من
من همان عاشقِ دیرینه‌ی جان افشانم
به هوای تو جهان گرد سرم می‌گردد
ورنه دور از تو همین سایه‌ی سرگردانم
که گویی زبان حال اسلامی ندوشن هم هست. و چه خوشحالم که این هر دو بزرگ، دیگر دوری و سرگردانی ندارند و در دامان مام و خاک پاک وطن آرام دارند.
در نهانخانه‌ی جان جای گرفته‌ست چنان
که به دل می‌گذرد گاه که من خود آنم

■ ■ ■

خدمت استاد ارجمند سرکار خانم دکتر شیرین بیانی عرض سلام و ادب و تسلیت مجدد دارم، و به دیگر اعضای خاندان استاد و همکاران و دوستداران محترم ایشان. از راه دور خواهند پذیرفت. کاش در این مناسبت نسیم صبح نیشابور به رویم می‌خورد، با عطر عطار، در کنار خیمه‌ی خیام. و بزرگداشت مفاخر فرهنگ و ادب ایران.

■ با یاد جاودان ایران، و با عرض احترام ■

فارسی را مزمره می‌کنیم، تا از خود می‌پرسیم که «ایران چه حرفی برای گفتن دارد؟»، تا در راه دراز و پرمنظر «از رودکی تا بهار» بای سفر داریم، تا رستم و اسفندیار را «داستان داستان‌ها» می‌دانیم و به رازها و حکمت‌های داستان پُر آب چشم «رستم و سهراب» چشم می‌دوزیم، تا «نامه‌ی نامور» مان گزیده‌ی شاهنامه است، تا در سرسرای «ایران‌سرای فردوسی» به صحنه‌های رنگارنگ قدرت و زیبایی و نجابت و ادب شاهنامه خیره می‌شویم، تا فصلنامه‌ی «هستی» می‌خوانیم و شب‌های درازمان را با «شهرزاد قصه‌گو» کوتاه می‌کنیم، تا حتی از راه ترجمه، به رشد و غنای زبان و ادب فارسی همت می‌گماریم، و... این زاده‌ی ندوشن یزد هم برایمان عزیز می‌ماند، و خواندن «روزها» ی سرگذشت او، ذهن و زبان گفتاری و نوشتاری مان را بارور می‌کند با آن نثر روان و شیرین و زنده و بی‌تکلف.

او عزیز است، چون ایران و میراث زبان و ادب پارسی عزیز است. چون ایرانیان و میراث ادبیاتمان را دوست داریم، هر کس را که نشانی از دوست بیاورد، پیکری خجسته می‌بینیم و می‌شناسیم، از قلم و بیان ادیبان و سخنوران و استادان گرفته تا آواز و پنجه‌ی هنرمندانی که به فرزندان ما می‌آموزند که چگونه «به دنبال سایه‌ی همای» برویم و «ایران را از یاد نبریم». سعدی چه لطیف گفت و شجریان با آن صدای داوودی‌اش چه باشکوه خواند:

ای پیکِ پی خجسته که داری نشانِ دوست
با ما مگو به جز سخنِ دل‌نشانِ دوست
حال از دهانِ دوست شنیدن چه خوش بُود
یا از دهانِ آن که شنید از دهانِ دوست

■ ■ ■

این بخت و توفیق نصیب شد که سال‌های نسبتاً زیادی، مسئول نمایندگی دائم ایران در سازمان آموزشی و علمی و فرهنگی ملل متحد (یونسکو) باشم. بی‌گراف و اغراق عرض می‌کنم که در خلال این مأموریت و دیگر تجربه‌های کاری و حرفه‌ای‌ام که ماهیت بین‌المللی داشتند، بر این باور راسخ‌تر شدم که میراث زبان و ادبیات فارسی، برای امنیت و تمامیت و ماندگاری ایران و تمدن ایرانی، یک تکیه‌گاه راهبردی و بی‌بدیل است؛ تمدنی که در عین وحدت، از زیبایی و کثرت و تنوع فرهنگی و زبان‌های قومی هم برخوردار بوده است. و چه خوب که هست. اشتباه بزرگی است

عاقبت کردم به نیشابور جای...

بازیابی هویت ایرانی در ادب پارسی، نوشته‌ای در ستایش استاد اسلامی ندوشن



سید مسعود رضوی
پژوهشگر و روزنامه‌نگار

من چو آن سلطان گرفتم گوشه‌ای
چون به معنی داد ما را توشه‌ای

عطار

ادبیات پارسی را باید رکن و سنگ بنای فرهنگ و فکر ایرانیان قلمداد کرد. حکمت، اخلاق، روح ملی، عواطف، زیبایی‌شناسی یا استتیک، تاریخ، روابط اجتماعی و روح فردی و... همه در ادبیات ما جلوه‌گری دارد و در زمانی که جهان فاقد ادبیات مثنوی یا داستان و رمان و نثرهای ادبی بود، روح بی‌قرار انسان‌ها را در قالب شعر و نثر بازگو کرده و روح بی‌قرار انسان‌ها را سیراب می‌کرد. نیز تربیت و آماده‌سازی برای زیستن در دامان طبیعتی سخت و متشکل از کویر و کوهستان با اقوام گونه‌گون که همانند موزائیک در کنار یکدیگر زیسته و با هم اتحاد و خویشاوندی یافته‌اند، زیر نام ایران یک معجزه‌ی بزرگ تاریخی است که باید قدر بدانیم و بدان ببالیم.

آمدن و رفتن اقوام و گروه‌ها، تاخت‌وتاز و ایلغار مهاجرانی وحشی و دشمن تمدن، جنگ‌های درازآهنگ و اشغال این سرزمین توسط بیگانگان، هیچ‌گاه قادر به انفصال پیوندها یا نابودی روح مردم این سرزمین دیرزی و دیرسال نبوده است. هزاره‌ها برای ارزیابی ایران دراز نیست، زیرا هزاره‌ها در تاریخ این ملت و این تمدن چون قرون و سده‌ها برای دیگر اقوام و ملل بوده است.

وضع ایران در طول تاریخ چندبار چنان بوده که گویی خرجه تهی کرده و نابود شده است، اما باز با همان محتوا و سلیقه و ظرائف و باورهای همیشگی، در سایه نام واسامی تازه بازآمده و رنج و ناشکیبایی را پشت سر گذاشته و دشمن و سلطه‌گر را تأدیپ کرده و از هضم رابع هم گذرانده است.

بزرگ‌ترین جهانگیران عالم تا قبل از هیتلر و ناپلئون، چه کسانی بودند؟ جهانگیران را می‌گویم، نه جنگاوران و جبارانی چون آتیل و نرون! به نظرم اسکندر بود و چنگیز و تیمور... و حقیقت آن است که آنان به خاطر فتح ایران و گشودن قفل این سرزمین، عنوان جهانگیر یافتند. ایران اگر نه جهان، بلکه قلب و دل آن بوده، اما شگفتا که جهان جویان، جز مشتکی زر و خاک نصیب نبردند و گویا اگر که قابل بودند با تربیت در میان این قوم به کمال می‌رسیدند و از اعتبار و منزلتی برخوردار می‌شدند. همانند فرزندان و نوادگان تیمور، که از شاه‌رخ و همسرش گوهرشاد آغا و بایسنقر و سلطان حسین بایقرا و الغ بیگ و همراهان با نشست‌برخواست و تعلیمات نزد افراد و آموزگاران چون عبدالرحمان جامی و امیرعلیشیر نوایی و واعظ کاشفی توانستند به مراتب علمی، مراحل فکری و منازل انسانی دست یابند و در اخلاق و عرفان، در زیباشناسی و شعر، و در ادبیات و علم به درجات والا رسیدند.

استاد بزرگ و یگانه‌ی فرهنگ ایران، نور چشم کویرهای آفتابگیر بزد بود و در قریه‌ی ندوشن زاده شد، جایی که در مرز فارس با جنوب خراسان و غرب سیستان جای‌گیر شده و «هم حدود» و محیط بر کویرها و راه‌های باستانی، در قلب

ایران قرار گرفته است.

زنده‌یاد دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن، بیش از هر کسی با فرهنگ و زبان، تاریخ و جغرافیا، زیر و بم، و آشکار و نهان، شادی و اندوه، و داشته‌ها و نداشته‌های این سرزمین آگاه و به جزئیاتش آشنا بود. هم زمین و سرزمینش را، هم انسان و مردم ایران‌زمینش را، هم آسمان و آیینش را خوب می‌شناخت. تدبیر و تفکر و موشکافی در منابع مکتوب از یک سو و سفر آشنایی با اقلیم و ساختار عینی ایران از سوی دیگر از او داور و پژوهشگری ممتاز ساخت که پختگی و انضمام عشق و خلاقیت به کارهای وی جان بخشید تا بدان جا که آثار پرشمار و ماندگار بسیار بر جای نهاد. آثارش نوشته‌های دانایی است که برای سعادت قوم می‌کوشد و اگر لازم باشد، می‌خروشد و حتی می‌کند. میراث یک ایرانی برجسته و شایسته، که همچون حکما و دانایان دیرینه، می‌دانست بر خاکی پای می‌نهد که سخن‌ها و حتی افسانه‌هایش تاریخ و تمدن و ادبیاتی بی‌همتا را به جهان اهدا کرده است. داشته‌ها و داده‌های ادبیات و سرزمین و زیست اقلیمی و تاریخ ایران را همواره و خستگی‌ناپذیر می‌نوشت و ثبت می‌کرد. مردی بود استوار، عاشق و بی‌جایگزین.

امروز شهر ندوشن که نامی همچون دیگر شهرها و قریه‌های ایران‌شهر بود، نامی آشنا و بزرگ است، زیرا که چنین فرزندی را برای ایران‌شهر زاده و پرورده است. در هر جا که بنگریم چنین است: از باز و یوش و پوشنج و کدکن و پاریز و... و تافراهان و ری و توس و شیراز و تبریز و کرمان و شوش و همدان و... که هر کدام بارگاه و بستر تمدن و گوهر انگشتی این کشور و تاریخ بزرگ و بی‌همانندش بوده و هنوز هست. این شعرهای شیخ عطار گویی از برای اسلامی ندوشن است:

کسی کو چون منی را عیب جوی است
همین گوید که او بسیارگوی است
ولیکن چون بسی دارم معانی
بسی گویم، تو مشنو، می تو دانی!
شمارا بیت بیت این‌ها بگویم
من از کتب معانی تخم روئیم

باری، امروز که پیکر گرامی استاد بزرگ و نویسنده نازنین و نجیب ایران، از آن سوی جهان به وطن بازمی‌گردد تا در جوار عارف نامی و شاعر و نویسنده‌ی نابغه‌ی صاحب «تذکره‌الاولیا» و «منطق‌الطیر» و «مصیبت‌نامه» قرار گیرد و بیارآمد. اسلامی ندوشن در سالیان بسیار در جهان برین با عطار و خیام همسخن و همسایه خواهد بود و مرغ روح صوفی را با خود همراز و همراه می‌کند تا بنشینند و از ورای هرچه در عالم امکان است به جهان گذران و بیش و کم‌اش لیخند یا عبرتی بیفشاندند. دوست دارم در فضایی ورای واقعیت (رنال) و به قول عالم و ادیب بزرگ شیعی در قرن چهارم هجری، جناب سید مرتضی، در تموج بی‌مرز و بی‌وصف «طیف‌الخیال» حضور داشته باشم و یا گوشه‌ای پنهان شوم تا از روزنی باز، به شفتن راز پردازم و همدلی و عیش عارفانه و عاشقانه را به چشم جان، عیان بینم. خیال و حضور بی‌واسطه در جهانی ورای عالم آشنا، همچون شعر و سکوت است؛ سوزنالیستی که سی مرغ و سیمرغ را بر قله‌ی قاف می‌نشاند؛ جهانی مینوی است که من اطمینان دارم هم جناب شیخ فریدالدین عطار در آن زیسته، و هم

اسلامی ندوشن عازم آن آستانه و منزل است و در آن پردیس مقیم خواهد شد. کاروان مغرب که تابوت مرد را می‌آورد، از ورای طیف بدان جا رهسپار است:

فریدالدین در «تذکره‌الاولیا» در ذکر محمد فضل که: «از مشایخ خراسان بود و ستوده‌ی همه بود و در ریاضیات و رنج بی‌نظیر بود و در فتوت و مروت بی‌همتا بود... و بوعثمان حیری گفت محمد فضل، سمسار مردان است... در پناه او روم تا اسرار من صافی شدی به دیدار او...» ابتدا گوید: «آن متعین به اشارت و دقایق، آن مقبول طوایف، آن مخصوص لطایف، آن در مرغزار عشق و عقل... رحمة‌الله علیه.»

یادش گرامی باد که در این دوران خزان‌زده که دانش و فضل گناهی ناخوشدنی است و بی‌خردان و تُنک‌مایگان بر جنازه‌ی حسنک سنگ می‌زنند و قلم در گلوی بوالخبیر چون تیغ فرومی‌کنند و کتاب بر سر مستشارالدوله می‌کوبند و رگ‌های امیرکبیر می‌برند و چشم مردم دانا به تیر جهل درمی‌آورند و محبس می‌سازند و قفس‌ها را از پرنندگان خوش‌آوا پرکرده‌اند، از ایران گفت، از آزادی گفت و روح بزرگ و گوهر بی‌همتای فرهنگ و ادب این سرزمین را به صد زبان و کتاب‌ها و بیان‌های شیوا، بارها و باره نوشت و گفت و به کمالی شگرف و شگفت، درس‌ها داد که تنها روح بلند حکیمیان و نیز سیمرغ داند و گزیده‌ی ابرار... اما اینک دیگر زمان بیان و روزگار قلم و خطابه برای آن فرزانه‌مرد، تمام شده به قول عطار در ذکر بوعثمان حیری: «و گفت اصل ما در این طریق خاموشی ست و بسند کردن...»

باری، زنده‌نام استاد اسلامی ندوشن، فرزند ایران، که تنها عیش او عشق ایران بود و تنها پوشش او پژوهش ایران بود، به آغوش ایران بازمی‌گردد. نظامی، حکیم داستان‌سرای گنجه‌فرمود:

همه عالم تن است و ایران دل
نیست گوینده زین قیاس خجل
چون که ایران دل زمین باشد
دل ز تن به بود یقین باشد
زان ولایت که مهتران دارند
بهترین جای مهتران دارند
دل تویی وین مثل حکایت توست
که دل مملکت ولایت توست...

خوشا چنان زیستن و زهی چنین آرمیدن! که بازگوی سنت است و فرهنگ ایران، که در سرزمین فردوسی مشایعت می‌شود، به دیدار خیام رفته و در جوار عطار می‌آرمد. این عبارت فریدالدین بازگوی تمام زندگی و مرگ اسلامی ندوشن و آینده‌ی اندیشه و آرمان اوست: «و گفت هر که سنت را بر خود امیر کند، حکمت گوید...»

سخن را تمام می‌کنم به این بیت‌ها از عارف نیشابور، شیخ فریدالدین عطار، که گویی برای این ماجرا و این روزها سروده است:

ما عیان کردیم این گنج تورا
دستبردی دادم این رنج تورا
چار اقلیم جهان گردیده‌ام
با قلم روی تورا بوسیده‌ام
این بگفت و روی خود پنهان نمود
بعد از آن روی دلم با جان نمود...
عاقبت کردم به نیشابور جای
اوفتاد از من به عالم این صدای
در نیشابورم به گنج خلوتی
با خدای خویش کرده وحدتی... ■



از روشنای یاد تا غبار فراموشی

یاد، اسنادی خبری است و می‌تواند نقطه‌ی آغازین آگاهی و دانایی قرار گیرد: «ما به یاد خیلی چیزها هستیم، افسوس خیلی چیزها را می‌خوریم جز گذشت عمر که این‌گونه بی‌حاصل می‌گذرد و اصرار داریم که از آن بی‌خبر بمانیم». چنین دریافت و تعبیری، ریشه در نگرش انسانی، آموختگی در بستر رویدادها و حوادث روزگار، دانایی و معرفت، رفاقت و نجابت ذاتی او دارد و بر همین اساس است که می‌توان فهمید فرهنگ ایران چگونه اندک‌اندک، اما پُربُرد، در جان، تن و روان او ریشه دوانده است؛ سپس، این جایافتگی فرهنگ ایران را در وجود او تراش داد، بازخوانی و تحلیل کرد و در پژوهش‌های میان‌رشته‌ای علوم انسانی به‌عنوان دست‌مایه‌ی شناخت زیرساخت‌های فرهنگ ایران به کار گرفت و از آن در بازنگری چندوچون ایرانی‌زیستن و سررشته‌ی زندگی به فرهنگ سپردن بهره جست و به نسل‌های پسینی، زنجیره و نخ تسبیح فرهنگ را سپرد تا خود، به‌تناسب روزگار و هم‌بسته‌هایش، در نگهداری و همگامی آن با دیگر فرهنگ‌ها بکوشند؛ چراکه هم‌پذیری، همراهی زیرکانه و حساب‌شده و بهره‌های بزنگاهی از ویژگی‌های فرهنگ و تمدن ایران است که از دیرباز به زمان، نگاهی بنیادی و اسطوره‌ای داشته است.

در کتاب چهارجلدی «روزها»، اسلامی ندوشن از بسیاری کسان یاد کرده است و با قلمی ساده، اما تودار و سنجیده، از آنان نوشته است. فصل سوم کتاب «روزها»، رساله‌ی

اجتماعی است که با دیگر گفت‌وگوهای فرهنگی و اجتماعی‌اش از سالیان دور در مصاحبه‌ها، مقالات، کتاب‌ها و به‌طور کلی در «هشدار روزگار» هایش همسویی دارد؛ گفت‌وگوهایی ایرانی و فرهنگی که در لایه‌های اشارت و بشارت، تراش‌خورده و سنجشگرانه، روشنگرانه، روشنفکرانه، صالحانه و ادیبانه‌اند. گفت‌وگویی که اسلامی ندوشن به آن‌ها می‌بالد و می‌نازد «گرافه نیست اگر بگویم که طی این ۵۰ سال هیچ‌کس بیشتر از من نام ایران و فرهنگ را بر قلم نیاورده است». (روزها، ج ۴، ص ۱۱۱)

یاد، سرنوشت انسان‌ها در مدار زندگی است. انسان در یادهای اسلامی ندوشن، گاه «یاد جمشیدی» است که تمدن را می‌سازد، اما در غبار خودخواهی، با ادعای خدایی، چنان گم می‌شود که دوران ضحاک تاریخ‌ساز می‌شود و گاه «یاد فردوسی» است و اشارات خردگون او در غزه‌شدن به دانایی است، آن‌جا که در پیشانی نویسنده مقاله‌ی «هشدار روزگار» با بن‌مایه‌ی عدم توازن علم و صنعت و زندگی و نابهنجاری در برخورد تروریسم و آمریکا، از زبان فردوسی شاهد می‌آورد:

«چو گویی که فام خرد تو ختم

همه هرچه بایستم، آموختم

یکی نغزبازی کند روزگار

که بنشاندت پیش آموزگار»

اسلامی ندوشن در مقاله‌ی «نسل ملول» اشاره‌ای ظریف به مقوله‌ی «یاد» از منظر «خبر» دارد، گویی که



اسدالله شکرانه

نویسنده و پژوهشگر ادبی

از گونه‌های شناخت، چندوچون بازتاب زندگی «یکی» در ذهن و زبان دیگری است که با عنوان «یاد» نیز می‌توان تعبیر کرد. به این تعبیر، «یاد» عصاره‌ی شناخت از دیگری است؛ ته‌مانده‌ی غبارگونه یا روشنای حضور دیگری در خاطره و حافظه است و چه بسا دست‌مایه‌ی بسیار ارزشمند تاریخی در شناخت سویه‌های زیستی و کنش‌های رفتاری «یکی‌هایی» در ادوار تاریخی است که می‌شود با «یکی بود، یکی نبود» قصه‌ها در ترازوی نقل‌ها و گفت‌وگوهای گاه‌وبی‌گاه گذاشت. کوتاه سخن آن‌که «یاد» سرآغاز فلسفه‌ی قصه‌ی زندگی است که در «یکی بود، یکی نبود» زندگی‌ها فشرده شده است.

محمدعلی اسلامی ندوشن از نادر راویان «یادهای فرهنگی» است که با نثر روان، بیان ساده، جملات کوتاه، تعبیرها و برداشت‌های بی‌بدیل، نقد پاک، عاطفه‌ی ناب و پندار نیک در گفتارها و نوشتارهایش، از «دیگری»‌هایی یاد کرده است که عصاره‌ی تاریخ و فرهنگ زمانه‌ای نه‌چندان دور، هم‌سخن، همکار، هم‌نشین و یا هم‌زمانه‌اش بوده‌اند.

رویکرد اسلامی ندوشن به مقوله‌ی یاد، رویکردی نوستالژیک و رمانتیک نیست، گفت‌وگویی فرهنگی و

می آید از شراب خرد، سرمست



غلامرضا محمدی (کوبر)
شاعر

در پهن دشت تشنه‌ی این وادی،
مردی چو بحر، موج درافکنده است
مردی که صد بهار طرب با اوست
از شور و شوق و عاطفه، آکنده است

اینجا در این کویر ملال انگیز
مردی ست آسمانی و بارانی
می بارد از تغزل و می شوید
از سینه‌های خسته، پریشانی

مردی که در تَرَنَم شیداییش
روزی طلایه‌دار تغزل بود
با نثر، عهد بست و به طوفان خاست
نثری که رهگشای تحوّل بود

می آید از شکوه هنر، سرشار
می آید از شراب خرد، سرمست
چون صبح، از طراوت و گل، لبریز
از باده‌ی بهار، سبو در دست

از گلشن کدام دلارامی ست؟
کاین سان، قرار خاطر این صحراست
گل زخم‌های داغ جنون با اوست
لب تشنه‌ی تبسم او، دریاست

علم و کمال برده به استغناش
عشق و عطش کشیده به حیرانیش
از رهگذار عشق، که می آید
دل می برد تموج طوفانیش

احساس می‌کنم که در آثارش
چیزی شبیه روشنی و دریاست
چیزی که یافت می‌شود جاری ست
آنی که وصف می‌نشود پیدا است

تا بزم عاشقی بر باید هوش
تا نشکند ترنم نوشانش
یارب مباد گرمی مهرش سرد
یارب مباد شور دلش، خاموش

ای رفته موج‌گون، به جهان خُسنست
چشم کویریان به تو روشن باد
از نامت ای بلند تماشاچی
بالابند، نام «ندوشن» باد

و یک جمله بس است اهل اشارت و بشارت را. همان اشارت‌گویی‌های بی‌هقی وار در «تاریخ بی‌هقی». بی‌گانه متن ادبی و تاریخی که مروری بر یاد‌های تاریخی از منظری انسانی و چشم‌اندازی نوستالژیک و شناخت‌گونه است. جستار «از روشنائی یاد تا غبار فراموشی» اختصاص به بازخوانی یاد‌های اسلامی ندوشن دارد که در فصل سوم جلد چهارم کتاب «روزها» با عنوان «بعضی از کسانی که در زندگی شناختم» آمده است، با بی‌تی از ناصر خسرو: «آن روزگار چون شد و آن دوستان کجا دیدارشان حرام شد و یادشان حلال».

آوردن این بیت در پیشانی فصل، فشرده‌کردن افسوس، جست‌وجو، نگرش کلامی و زیباشناسی فرهنگ عامه در دو واژه‌ی «حرام» و «حلال» است. مردم یزد هرگاه چیزی ناگهانی و بدون استفاده‌ی کافی را از دست بدهند، می‌گویند «حیفش، حروم شد» و آن‌گاه که کسی چیزی را به‌موقع و خوب به دست بیاورد و از آن استفاده‌ی درست ببرد، می‌گویند «نوش جونش، حلالش باشه». اسلامی ندوشن با هوشیاری از زبان مردم شهر و دیار خویش چنین بی‌تی را برگزیده است تا یادآور این معنا نیز باشد که حرام و حلال موضوع گفت‌وگوی حوزه‌ی شرع و کلام فقهی نیست، بلکه در مسیر روزگار نیز چه بسیار چیزها، آدم‌ها و موقعیت‌ها و دستاوردها حرام می‌شود و چه بسیار روزگاران که شیرین، دل‌چسب، خوش‌عاقبت و پر بار، حلال جان کسانی می‌گردد که از روزگار می‌آموزند و عمر به یاد‌های بسیار پیوند می‌زنند.

یادکردهای اسلامی ندوشن در فصل سوم جلد چهارم کتاب «روزها»

در این فصل، اسلامی ندوشن از کسانی یاد می‌کند که به‌نحوی، چه کوتاه‌مدت و گذرا و چه بلندمدت و رفیقانه، با آن‌ها بوده است. روش او تلخیصی از جایگاه سیاسی، ادبی، فرهنگی و تاریخی آن‌ها در دوران معاصر. بعضی از کودتای ۲۸ مرداد تا انقلاب اسلامی و بعضی تا پس از انقلاب است. کوتاه و سنجیده، ستایشگرانه و نقادانه از آن‌ها نام می‌برد و به اشارات و جمله‌هایی فشرده، اما دقیق و حسابگرانه، با صفات و برجستگی‌ها بسنده می‌کند. فهم و دریافت، شناخت، تأمل و تدبیر در این صفات و خصوصیات و توانمندی‌ها، رویکردها و کارکردها و تأثیرگذاری‌های این افراد، دایره‌ی واژگانی ویژه‌ای دارد که می‌توان آن را «دایره‌ی فرهنگ و سیاست» یا «زیست فرهنگی و سیاسی» نامید. در این دایره، یکی را «پاکیزه‌تر از میان رجال سیاسی» و دیگری را «تلفیق دین و دانش» و بعدی را «دارای قلم نجیب و متین» می‌داند. چنین قضاوت‌ها و سنجیدن‌ها و در دایره‌های خاص قراردادن‌هایی، خود یک نشانه و یک راه نشان دادن است؛ از آن سو نشانه است که نشان از دقت نظر، ژرف‌اندیشی و تحلیل‌های اسلامی ندوشن از این افراد دارد و راه نشان دادن است از آن سو که زیستن بر چنین مدارهایی در زندگی چه بهره‌هایی دارد و چه عقبه‌هایی بر جای می‌گذارد. زیرا، فارغ از نام‌ها و روزگاران، رسم آدمی چنین شده است که یا غبار بر نام‌ها می‌نشانند و در دایره‌ی فراموشان خاموش قرار می‌دهد، یا آن‌که به تاریخ بها می‌دهد و ترازویی عادل می‌داند که به هر بهانه و ترفندی یاد‌ها را تازه می‌کند و از وادی خاموشان فرا می‌خواند ■

کوتاهی از یاد‌های فرهنگی و تاریخی است که در ساحت فرهنگ و تاریخ ایران و یا در ارتباط با ادب و فرهنگ ایرانی حضور داشته‌اند، کار خود کرده‌اند، بار خود برده‌اند و به‌گونه‌ای در یاد و خاطره‌ی اسلامی ندوشن جای باز کرده‌اند. گرچه در این فصل همه را نیاورده و اشارت کرده است که در جاهای دیگر از آنان گفته و نوشته است، اما فصلی است فشرده از تاریخ اهل فرهنگ که گاه در میدان سیاست نیز گام گذاشته‌اند و کارها کرده‌اند. بازخوانی این فصل به‌مناسبتی مرور زندگی با دیگری، نشانه‌ای از ذهن شخصیتی فرهنگی است که نکته‌بین و نکته‌نگهدار است. همان‌گونه که در پیشینه‌ی ادب ایرانی، «فهلویات» و پسین‌نمونه‌ی آن رباعیات چنین کرده‌اند و در سخنانی کوتاه، زبان حال و قال، فهم و ادراک، بینش و نظر را گنجانده‌اند، چنان‌که خیام چنین کرده است:

«ای چرخ فلک خرابی از کینه توست
بیدادگری شیوه‌ی دیرینه‌ی توست
ای خاک اگر سینه‌ی تو بشکافند
بس گوهر قیمتی که در سینه‌ی توست»

روش و کوشش اسلامی ندوشن در یاد از افراد، ساختاری شخصی و اجتماعی دارد و مبتنی بر اعتقاد و ارزش‌هایی است که روزگار در ذهن سنجشی و آینده‌نگر او جاگذاری کرده است. سنجشی از آن بابت که شرایط و اوضاع روزگار و چرخش دنیا به سمت وسوهای تازه و نورا در نظر داشته است. آینده‌نگری از آن بابت که به‌تجربه دریافته است همه‌ی نسل‌ها با دنیای نویی که پیش‌روی آن‌ها در کار صورت‌پذیری، تحول و دگرگونی‌های اندیشگی و ایزاری و کارکردی است، به‌صورت، نیاز به بن‌مایه‌های فرهنگی و گنجینه‌ی اندیشگی پیشینی دارد تا بتواند از بحران‌های روحی و فکری ناشی از این نوشدن‌ها و جابه‌جاشدگی‌ها، رویداد‌های ناگهانی و لطمه‌خوردن‌های پشت پرده از قدرت‌های شرور و غیرانسانی گذر کند. تکانی به خود بدهد و باز در مسیر زندگی انسانی مبتنی بر مهر و دوستی قدم بردارد.

می‌توان در دو ساحت اندیشگی روش و کوشش او را در چنین سنجش و آینده‌نگری برشمرد:

۱. ساحت اعتقاد به کسانی که از آن‌ها یاد می‌کند. در این نگرش به تأمل و تأمل می‌توان فهمید اگر از کسی و یا کسانی در آثارش یاد نمی‌کند، به آنان اعتقادی نداشته است. اشاره‌ی زیرکانه به یادآوری این نکته که «یاد با اعتقاد پیوندی تنگاتنگ دارد».

۲. ساحت ارزش داشتن کسانی که یاد می‌کند از آن‌ها کرده است. تأمل در کلمه‌ی «ارزش» نیز این اندیشه را به ذهن متبادر می‌کند که بعضی نام‌ها عصاره‌ی ارزش‌های فرهنگی، انسانی، تاریخی و... هستند. زنده‌کردن یاد آن‌ها، اشاره‌ای به یاد و گذشته‌های فرهنگی، تاریخی ایران است؛ اشاره‌ای به آن چه در ساحت تاریخ و فرهنگ ایران معاصر جریان داشته است؛ سامان داده است و عقبه‌هایی به‌دنبال داشته است.

با چنین رویکرد باورمندی، اسلامی ندوشن می‌خواهد نشانه‌شناسی فرهنگ و تاریخ ایران را در یاد‌ها تازه کند و انگار دارد با آینه‌ی یاد‌ها چنین می‌کند. هرکدام از این نام‌ها یک «نشانه»‌اند. از نام شخصی فراتر رفته‌اند و در حوزه‌ی نشانه‌ها جای گرفته‌اند. این نشانه‌ها اغلب در یک کلمه و یا جمله‌ی کوتاهی بیان شده، گویی می‌خواهد بگوید در ساحت یاد، گاه یک کلمه، خود، دفتری است



اسلامی ندوشن، ویکتور هوگوی فارسی‌زبانان



حسین امینیان ندوشن

کارشناس بین‌المللی فرش

برای من که بیش از چهار دهه در خارج از ایران زندگی می‌کنم، دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن دو ساحت متفاوت دارد. ساحت اولیه ایشان به سال‌های کودکی، نوجوانی و جوانی‌ام بازمی‌گردد و خاطرات چندی که از حضور ایشان در ندوشن دارم و ساحت دوم به زمانی که به فرانسه مهاجرت کردم و در این دیار با کتاب‌های مختلف ایشان، بیشتر و عمیق‌تر آشنا و آن‌ها را در مطالعه گرفتم و بیش از گذشته با اندیشه‌ها و آرایشان مأنوس شدم. به یاد دارم وقتی عزم مهاجرت داشتم، نزد ایشان رفتم برای خداحافظی که کتابشان (ایران را از یاد نبریم) به من هدیه دادند که من هنوز با خود دارم و واقعاً هم با این کتاب، هیچ‌گاه ایران را از یاد نبرده‌ام.

دکتر اسلامی ندوشن با پدرم در دبستان «ناصرخسرو»ی ندوشن هم‌کلاس بودند و به همین دلیل دوستی‌ای درازدامن بین این دو، برقرار بود. وقتی به یزد می‌آمدند و در منزل خواهرشان سُکنی می‌گزیدند، همه‌ی فامیل به دیدارش می‌رفتیم و همه بچه‌های فامیل هم به تاسی از خواهرزادگانشان

ایشان را دایی صدا می‌کردند. دکتر اسلامی ندوشن در دبیرستان «ایران‌شهر» یزد درس خوانده بودند، از این‌رو علاوه بر بستگان در دوره اقامتشان در یزد، همشاگردی‌های قدیم و حتی دبیران و معلمانی که به او درس داده بودند نیز برای دیدارش به منزل خواهرشان در یزد می‌آمدند. ولی دیدار با دوستان و نزدیکان صمیمی‌تر در صدرآبادِ ندوشن که مزرعه‌ی بیلاقی اجدادی‌شان بود، برگزار می‌شد. من شاهد برخی از این دیدارها بودم. باغ و منزلی ساده که درخت گردوی بزرگی داشت و آب فناتی که از آن گذر می‌کرد و همان‌جا بساط چایی، عصرانه یا ناهاری پهن می‌شد و هم‌صحبتی با استاد اسلامی، جان می‌گرفت. این خاطرات شاید به بیش از ۴۵ سال قبل بازگردد. یاد دارم از ایشان می‌پرسیدند چرا دیگر شعر نمی‌گویید؟ شعرهای شما خیلی زیبا و روان است. به خاطر این‌که استاد ندوشن در ایام جوانی و تا سال‌ها بعد دستی و ذوقی در سرودن شعر داشتند، پیش از بسیاری از شعرای نوگرای معاصر شعر می‌سرودند. دکتر اسلامی پاسخ می‌دادند که همه کارها را نمی‌شود به خوبی انجام داد و من نثر را انتخاب کردم.

یک‌بار نیز در منزل دایی‌عنایت با ایشان درباره‌ی دکتر شریعتی صحبت می‌کردم که آن زمان نوشته‌ها، سخنرانی‌ها و کتاب‌هایش حساسی گل کرده بود.

پرسیدم که دکتر شریعتی کتاب‌های زیادی نوشتند و... آقای ندوشن هم البته با رعایت حرمت و احترام، اما به ظرافت و فراست گفتند: نوشتن تعداد کتاب‌های زیاد مهم نیست، بلکه کیفیت و محتوای یک اثر است که به آن اهمیت می‌دهد. همان‌طور که کتاب زیاد خواندن مهم نیست، بلکه چگونه خواندن و چه کتابی خواندن است که اهمیت دارد.

روزهایی از تابستان که به خانه‌ی مادربزرگم در مجاورت منزل خواهر دکتر اسلامی در مزرعه‌ی صدرآباد می‌رفتم، توفیق دیدار استاد هم راحت‌تر دست می‌داد. به یاد دارم که روزی برای ناهار دعوتم کردند و با اشتیاق به آن‌جا رفتم و جالب این‌که اسلامی ندوشن با من که نوجوان ۱۲ ساله‌ای بودم از هر دری سخن می‌گفت تا از عوالم نوجوانی خود سخنی به میان آورم. همچنان که با کارگر، بنا، کشاورز و باغدار هم به‌گونه‌ای سخن می‌گفت که حس همدلانه و هم‌صحبتی خوشایندی می‌یافتند. گویی خود دکتر اسلامی ندوشن تمامی این شغل‌ها و پیشه‌ها را از سر گذرانده باشد که با هر کس به فراخور شغل و سطح سواد و دانش او سخن می‌گفت و آن‌ها را سر ذوق می‌آورد که حرف بزنند و از خودشان بگویند و حتی درد دل‌هایشان را با دکتر اسلامی مطرح کنند. دکتر ندوشن از این نظر گوش شنوایی داشت و به این‌گونه نبود که بخواهد یک‌طرفه به منبر برود و به

چهره‌ی جاودانه‌ی فرهنگ

اکبر قلم‌سیاه
شاعر

آسمان ادب در این دوران
زین همه اختراش چه تابان است؟
اختراشی که از درخشانی
هر یکی نادری به دوران است

هست در آسمان رخشانش
اوستادی یگانه و نامی
در ادب بی‌مثال، نادره‌کار
مایه‌ی فخر، دکتر اسلامی

چه هنرها که باشدش چون نثر
که در آن بی‌بدیل، سلطان است
نثر افسونگر دلاویزش
روح‌افزاتر از بهاران است

لفظ‌ها دلکش و معانی، بکر
با بیانی که سهل و ممتنع است
می‌نماید به جادوی قلمش
عالمی را که یافت باید دست

چيست توصیف آن گران‌آثار؟
هر یکی دلرباتر از دگری
ادب، اندیشه، ذوق با هم جمع
از چنان کلک، با چنان هنری

هست مقبول پیش اهل نظر
هر نوشتار فاخر و اثرش
می‌برندش از آن چو کاغذ زر
که نبوده است این چنین دگرش

چهره‌ی جاودانه‌ی فرهنگ
عاشق نامدار ایران است
چه بگوید «قلم» که در وصفش
هرچه گوید، هزار چندان است

به این کنفرانس رفتیم. آن روزها کتاب «غرب‌زدگی» جلال آل احمد رایج شده بود و ایشان در آن سخنرانی ضمن اشاره به نکات دیگر، بدون اشاره به کتاب «غرب‌زدگی» جلال، گفت نمی‌گویم غرب‌زدگی خوب است، اما نباید از غرب‌زدگی به سمتی حرکت کنیم که غرب‌زده شویم. بلکه باید به فرهنگ ایرانی و اصیل خود توجه کنیم.

زمانی که به فرانسه آمدم و با زبان فرانسه و بزرگان ادب و هنر و اندیشه آن بیشتر آشنا شدم، یک نویسنده همه‌گاه مرا به یاد دکتر اسلامی ندوشن می‌انداخت؛ ویکتور هوگو. من کتاب «بینوایان» هوگو را در ایران خوانده بودم، که البته ترجمه‌ی خوبی هم نبود، اما در این‌جا وقتی بیشتر با زبان فرانسه آشنا شدم و برخی ظرایف و لطائف آن را بیشتر دریافتم، با خواندن کتاب‌های هوگو به زبان اصلی همه‌گاه به یاد دکتر اسلامی ندوشن و نوشته‌های او می‌افتادم که با چه روانی و سادگی و البته زبانی پاکیزه و جافتاده مفاهیم را برای مخاطب توضیح می‌داد. به همین دلیل بارها از ایشان با عنوان ویکتور هوگووی فارسی‌زبانان یاد کرده‌ام و این نکته‌ای بود که در چند تماس تلفنی که با ایشان داشتم، با خودشان در میان گذاشتم. به یاد دارم زمانی که کنفرانسی درباره‌ی ایران در دانشگاه لوور پاریس برگزار شد، پای سخنان یک استاد فرانسوی که در زمینه‌ی ایران مطالعاتی داشت نشستم و بعد از سخنرانی در لابی کنفرانس با یکدیگر گپ می‌زدیم که من یاد دکتر ندوشن افتادم و برایشان توضیح دادم که استاد ندوشن چهره‌ای شناخته‌شده در عرصه‌ی تاریخ و فرهنگ و ادب ایران است. ایشان با این‌که نام استاد ندوشن را نشنیده بودند، اما مشتاق شدند با دکتر ندوشن گفت‌وگویی داشته باشند. من در هماهنگی با دکتر ندوشن این ملاقات تلفنی را فراهم کردم و نزدیک به یک ساعت این دو تن درباره‌ی برخی از نکات مهم تاریخ ایران باستان صحبت کردند.

پس از گفت‌وگو این استاد فرانسوی به من گفت چقدر این همشهری شما فرد با دانش و فرهنگی است و عجیب است که من تا امروز از شناخت نام و آثار ایشان غفلت کرده‌ام.

در بخشی از این نوشته از مونتسکیو هم جمله‌ای آوردم، پسندیده است که در این‌جا از مونتسکیو هم یادی بکنم که برخی از نوشته‌ها و جملات قصارش مرا به یاد دکتر اسلامی ندوشن می‌انداخت. من این‌جا البته بسیار شیفته‌ی مونتسکیو و نوشته‌ها و زندگی‌اش شدم و به همین دلیل یک شرکتی را به نام او تأسیس کردم.

از مونتسکیو نقل است: هنگامی که در یک شخص یا یک دستگاه حاکم قدرت تقنین با قدرت اجرایی جمع گردد، دیگر از آزادی اثری نیست. زیرا بیم آن است که همان شه‌ریار یا همان سنا قوانین خودکامه‌ای وضع کنند و با خودکامگی به موقع اجرا گذارند. ■

دیگران اجازه‌ی صحبت کردن ندهد، بلکه به‌گونه‌ای سخن می‌گفت که فرد مقابل تحریک به سخن گفتن و حتی درد دل می‌شد و این چنین به عمق روابط بین انسان‌ها راه می‌برد که می‌توانست به زیبایی در کتاب خاطرات و داستان نوشته‌هایش صحنه‌پردازی کند و البته این روحیه حکایت از افتادگی و انسان‌دوستی او نیز داشت. این فروتنی او مرا به یاد این جمله‌ی مونتسکیو می‌انداخت: «انسان همچون رودخانه است که هر چقدر عمیق‌تر باشد، آرام‌تر و متواضع‌تر است.» که تقریباً معادل ضرب‌المثلی معروف در فارسی است که «درخت هر چه پربارتر، افتاده‌تر» و این دو ضرب‌المثل واقعاً مصداقش را در دکتر اسلامی پیدا کرده بودند.

از دیگر خاطراتم به حساسیت ایشان درباره‌ی استفاده از هنر و صنعت ایرانی در منازل مرتبط است، ضمن این‌که این نکته را یادآور شوم که دکتر اسلامی خودشان در شناخت فرش و صنایع دستی فردی کارآزموده و خبره بود. آن زمان‌ها تازه فرش‌های ماشینی به بازار آمده بود و برخی از اهالی ندوشن به خرید این‌گونه فرش‌ها روی آورده بودند. یک روز به همراه دکتر اسلامی ندوشن به منزل دایمی پدرم، دایمی عنایت، رفتیم. دایمی عنایت همسر خواهرزاده‌ی دکتر اسلامی بود و به همین دلیل هر زمان که دکتر اسلامی به ندوشن می‌آمد، سری به منزل ایشان می‌زد. آن روز وقتی وارد منزل شدیم، دکتر ندوشن در مسیر ورودش نگاهی به فرش زیر پایش کرد و گفت: «آقا عنایت، این فرش ماشینی را چرا خریدید؟» دایمی عنایت گفت: «راستش دیدیم اتاق بازی، بچه‌هاست و فکر کردیم فرش ماشینی بیندازیم.» دکتر اسلامی درحالی‌که برافروخته شده بود گفت: «خب، با همان پول و همان میزان بودجه، شما می‌توانستید یک جاجیم یا زیلو بخرید که دستبافت باشد و بیندازید اتاق بچه‌ها.» سپس شروع کرد به صحبت درباره‌ی مزیت‌های فرش‌ها و آثار صنایع دستی و اضافه کرد: این کارها ضمن این‌که بُعد هنری دارند و به منزل جلا و جلوه‌ای دیگر می‌بخشند، حمایت از تولید و صنعتگران و فرش‌بافان منطقه است که سبب می‌شود شغل و پیشه‌ی آن‌ها هم استمرار بیابد. نکته‌ی جالب توجه این‌که در همان فاصله‌ای که دکتر اسلامی داشت در این زمینه سخن می‌گفت، یک‌باره دیدیم که یک گلیم دستبافت جای همان فرش انداخته شد و فرش ماشینی جمع و از اتاق بیرون رفت. این سرعت عمل نشان می‌داد که چقدر خاطر دکتر اسلامی و حرف‌هایش برای مردم و به‌خصوص فامیل ارزش و اعتبار داشت که آن‌ها نمی‌خواستند حتی کوچک‌ترین آزرده‌گی را در او ببینند و سریع خواسته‌اش را اجابت کردند.

یکی از آخرین خاطرات من از ایشان به کنفرانسی بازمی‌گشت در دانشگاه شیراز، که با چند تن از دوستان

اسلامی ندوشن در حوزه‌ی فردوسی و شاهنامه که وجه تمایز این آثار با کارهای بسیاری از شاهنامه‌شناسان و فردوسی‌پژوهان نیز هست، قلم و نگاه تحلیلی-توصیفی ایشان است. با این‌که در شماری از مقالات و کتاب‌های شادروان دکتر اسلامی ندوشن اشارات تحقیقی هم درباره‌ی فردوسی و شاهنامه وجود دارد و گاه در بین آن‌ها نکات تازه‌ای نیز یافته می‌شود، روش اصلی آن استاد فقیه نقد و تحلیل شخصیت‌ها و داستان‌های «شاهنامه» با نثری سخته و دل‌انگیز است. فصل دوم نخستین کتاب مرحوم دکتر اسلامی ندوشن (زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه) تحلیل سرگذشت و ویژگی‌های هفت نفر از کسان مهم «شاهنامه» است و در کتاب دوم ایشان (داستان داستان‌ها) تفسیری مفصل از داستان مشهور و پرخواننده‌ی رستم و اسفندیار به دست داده شده است. این دو کتاب دکتر اسلامی ندوشن به همراه کتاب «مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار» شادروان استاد شاهرخ مسکوب. که البته چاپ اول آن در سال ۱۳۴۲ و چند سال پیش از کتاب‌های دکتر اسلامی ندوشن منتشر شده. به وجود آورنده‌ی جریان یا شیوه‌ای در پژوهش‌های شاهنامه‌شناختی است که می‌توان آن را روش تحلیلی-توصیفی نامید.

به سخنی دیگر در کنار تحقیقات علمی درباره‌ی فردوسی و «شاهنامه» که مبتنی بر ارجاعات و استنادات برای روشن کردن نکته‌های علمی است. و در میان محققان ایرانی پیشگام این شیوه‌ی کار مرحوم استاد سید حسن تقی‌زاده و اوج آن در کارهای کسانی چون دکتر جلال خالقی مطلق و مرحومان دکتر بهمن سرکاراتی و دکتر ابوالفضل خطیبی است. زنده‌یادان استاد مسکوب و دکتر اسلامی ندوشن احتمالاً با توجه به نمونه‌های اروپایی سبکی را در ایران بنیان نهاده‌اند که موضوعات، رویدادها و اشخاص «شاهنامه» را با دریافت و اجتهاد خود نویسنده، نقد و تحلیل و تفسیر و با کمترین ارجاعات و مستندات در قالب انشایی روان و توصیفی عرضه می‌کند. این روش که دشواری و نیز اهمیت آن در شاهنامه‌شناسی کمتر از کارها/ روش تحقیقی نیست، پس از آثار دکتر اسلامی ندوشن از سوی شماری دیگر از استادان و محققان. و به احتمال فراوان به تأثیر از کارهای ایشان. بی‌گرفته شده است، اما به عقیده‌ی نگارنده هر کسی نمی‌تواند از عهده‌ی این کار برآید و برخلاف مقالات و کتاب‌های پژوهشی، تعداد نوشته‌های تحلیلی-توصیفی و تفسیری خوب و شاخص درباره‌ی «شاهنامه» بسیار کم است. امید است بعضی از منتقدان و محققان جوان و دوستداران «شاهنامه» با دقت عمیق در شیوه‌ی کار شادروان دکتر اسلامی ندوشن و نیز مرحوم استاد مسکوب و بدون این‌که گرفتار تطبیق یا به تعبیر درست‌تر تحمیل نظریات ادبی غربی بر متن حماسه‌ی ملی ایران شوند، به نقد و تفسیر داستان‌های «شاهنامه» و شخصیت‌های داستانی و تاریخی آن بپردازند ■



اشارتی به جایگاه

اسلامی ندوشن در شاهنامه‌شناسی



سجاد آیدنلو

استاد دانشگاه پیام نور ارمیه، شاهنامه‌پژوه

آبِ فردوسی بزرگ به جوست
هرچه دارم ز زمین صحبت اوست
از پس قرن‌های حادثه‌خیز
او همان شهسوار حادثه‌جوست

(دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن)

نیشابور آرام بگیرد، بنا بر فرمایش یکی از دوستان، به طرح نکته و اشارتی درباره‌ی نقش و اهمیت نوشته‌های مرحوم دکتر اسلامی ندوشن در تحقیقات شاهنامه‌شناختی می‌پردازم.

سابقه‌ی قلم‌رزی شادروان دکتر اسلامی ندوشن در عرصه‌ی تخصصی فردوسی و شاهنامه دقیقاً به سال ۱۳۳۵ می‌رسد که ایشان دو مقاله‌ی «سودابه و فدر از نظر فردوسی و راسین» و «شب رومو و ژولیت و شب زال و رودابه» را به ترتیب در مجلات «سخن» و «یغما» چاپ کرده‌اند. از آن تاریخ تا پایان زندگانی استاد، سی و اند مقاله از ایشان درباره‌ی فردوسی و شاهنامه منتشر شده است که فهرست آن‌ها را می‌توان در دو کتاب کتاب‌شناسی فردوسی و شاهنامه مرحوم استاد ایرج افشار و مجلدات مختلف «فهرست مقالات فارسی» ایشان هم دید. غیر از مقالات. و البته سخنرانی‌های گوناگون. دکتر اسلامی ندوشن پنج کتاب مستقل هم در این حوزه نوشته‌اند که به ترتیب تاریخ چاپ عبارت است از: «زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه» (چاپ نخست: ۱۳۴۸)، «داستان داستان‌ها» (رستم و اسفندیار در شاهنامه) (چاپ نخست: ۱۳۵۱)، «سرو سایه‌فکن» (درباره‌ی فردوسی و شاهنامه) (چاپ نخست: ۱۳۶۹)، «نامورنامه» (گزیده‌ی شاهنامه) (چاپ نخست: ۱۳۷۰) و «ایران و جهان از نگاه شاهنامه» (چاپ نخست: ۱۳۸۱).

به نظر نگارنده، نمایان‌ترین ویژگی نوشته‌های دکتر

شادروان استاد دکتر اسلامی ندوشن با آن ذهن وقاد و نثر شیوا و روان در حوزه‌های مختلف قلم زده‌اند اما به دلیل قدمت و استمرار نوشته‌های تحلیلی و تحقیقی ایشان درباره‌ی فردوسی و «شاهنامه»، فردوسی‌شناسی و شاهنامه‌پژوهی یکی از مهم‌ترین. و حتی به نظر برخی، مهم‌ترین. زمینه‌های کاری آن استاد فقیه به شمار می‌آید. درباره‌ی کارنامه‌ی شاهنامه‌شناختی زنده‌یاد دکتر اسلامی ندوشن نگارنده هجده سال پیش (اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۸۴) در مجلس بزرگداشت ایشان در یزد و در حضور خودشان سخنانی ایراد کرده که متن آن سخنرانی چاپ شده است^۱ و علاقه‌مندان می‌توانند برای آگاهی بیشتر بدان مراجعه بکنند. امروز (آبان‌ماه سال ۱۴۰۲) که پیکر آن استاد زنده‌یاد از بلاد غریب به دیار حبیب بازمی‌گردد تا در

۱. رک: آیدنلو، سجاد؛ «چهل سال و پنج اندر این شد مرا» (مروری کوتاه بر نیم‌قرن شاهنامه‌پژوهی دکتر اسلامی ندوشن)، رهاورد دیدار (مجموعه‌ی سخنرانی‌ها، مقالات و پیام‌های دیدار دوستانه با دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن)، به اهتمام دکتر بدالله جلالی پندری، به همراه کتاب‌شناسی دکتر اسلامی ندوشن به کوشش حسین مسرت، یزد، انجمن شعر و ادب یزد و انتشارات مفاخر با همکاری اداره‌ی کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان یزد، ۱۳۸۴، صص ۹۲-۱۰۴.

یادی از استاد اسلامی ندوشن



ولی الله درودیان
شاعر و پژوهشگر ادبی

ما سال‌ها (از شهریور ۱۳۵۹ تا خرداد ۱۳۷۹ خورشیدی) با استاد دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن در یک محله زندگی می‌کردیم. خانه‌ی استاد اسلامی ندوشن در پس‌پسای شمالی و خانه‌ی ما در خیابان ماکویی پور بود و بدین قرار همسایه حساب می‌شدیم. اوایل که استاد را در خیابان می‌دیدم که دست‌هایش را پس‌پشت افکنده و اندیشمندانه به سوی شمال خیابان در حرکت است، عرض سلام و ادب می‌کردم. استاد هم به کوتاهی جواب می‌دادند و می‌گذشتیم. روزی دوست بزرگوارم استاد دکتر منوچهر امیری تلفنی به من گفت حالا که در خیابان پس‌پسای زندگی می‌کنی، با استاد اسلامی آشنا شو و گه‌گاه سری به ایشان بزن و حالی بپرس. من ماجرای دیدار با استاد اسلامی ندوشن را به ایشان گفتم و افزودم که روزی به اتفاق شما به خانه‌ی استاد خواهیم رفت و لطفاً شما مرا به ایشان معرفی خواهید فرمود. روزی به اتفاق استاد امیری به خانه‌ی جناب دکتر اسلامی ندوشن رفتیم و آشنایی من با ایشان از آن روز آغاز شد.

آشنایی با استاد اسلامی ندوشن و همسر دانشمند ایشان سرکار خانم دکتر شیرین بیانی و دیگر افراد این خاندان که همه فرهیخته و دانشگاهی هستند، برای من افتخار بزرگی است. من با آثار استاد اسلامی ندوشن به خوبی آشنایم. آن‌ها را به دقت خوانده‌ام و از آن‌ها بهره برده‌ام.

استاد اسلامی ندوشن کار خود را با شاعری آغاز کرد اما به دلیل کمال‌طلبی، شعر و شاعری را رها کرد. او معتقد بود که یا باید شاعری بزرگ بود و یا هیچ. آن‌گاه به نثرنویسی روی آورد و در این زمینه آثاری آفرید که به زیبایی و دل‌انگیزی شهره‌اند. او به همه‌ی گوشه و کناره‌های فرهنگ و تمدن انسانی ما اشراف دارند و در هر مبحثی که ورود می‌کنند، به کمال از عهده‌ی ادای مطلب برمی‌آیند. دکتر اسلامی ندوشن در زمینه‌ی شاهنامه‌شناسی و حافظ‌پژوهی نیز آثاری منتشر کرده است خواندنی ■



عکس: آیدین رهبر

فردوسی طوسی و سلطان محمود!



زنده یاد کیومرث صابری (گل‌آقا)
طنزنویس و روزنامه‌نگار

آبدارخانه رسید که از «گل‌آقا» خواسته بود در این باره، قدمی (مادی و معنوی) بردارد.

حالا هرچی فکر می‌کنیم که در غیاب گل‌آقا، جواب این استاد عزیز را چی بدهیم، چیزی به عقل ناقصمان نمی‌رسد... مگر این‌که دامن همّت شاغلامی به کمر بزنیم و از باب دود دادن سبیل سلطان محمود سابق‌الذکر هم شده، کاری کنیم.

آری... باری! امروز به‌طور علی‌الحساب، مبلغ ۱۰۰ هزار ریال از محل کسر بودجه‌ی (!) آبدارخانه کنار گذاشتیم تا هر وقت هیئت مؤسس ایرانسرای فردوسی، حساب و کتاب قضیه را اعلام کردند، آن را به حسابشان واریز کنیم و البته اگر گل‌آقا برگشت و کار گل‌آقایی را شروع نمود، خودش وظیفه گل‌آقایی را کماحقه، انجام خواهد داد.

توقع شاغلامی از محضر قارئین محترم آن‌که در این اقدام فرهنگی، هر کمکی می‌توانند، بکنند و هر نظر و سؤال‌ی دارند با صندوق پستی (تهران- ۱۴۱۵۵/۱۵۸۳) مکاتبه فرمایند که برای حکیم توس، هر کاری بکنیم، باز هم جا دارد.

والسلام. تقاضا، تمام
امضاء: «شاغلام» ■

از همان روزی که ملتفت شدیم سلطان محمود غزنوی، شاعر ملی ما، حکیم ابوالقاسم فردوسی را اذیت کرده، با خودمان گفتیم: «ای شاغلام! گر زنده ماندی و بزرگ شدی و سری از توی سرها درآوردی، سبیل این سلطان محمود را دود بده!» چرا؟ زیرا که ما در ایام صباوت بودیم و گل‌آقا به ما رهنمود داده بود که این جور باشی! اما دیگر به ما نگفته بود که سلطان محمود، فوت نموده است! همین قدر، فرموده بود که نامبرده، زیر قول و قرارش زده و حق‌التألیف شاعر را بالا کشیده، فقط چند درصدی به وی پرداخت نموده که فردوسی، نصف آن را ماء‌الشعیر صادراتی خریده، بقیه را به حمامی داده تا با آن، نرخ تصاعدی آب‌بهای مصرفی گرمابه‌اش را بپردازد. فلذا! ما از فردوسی توسی خوشمان آمده بود.

قضیه، گذشت تا همین چند روز پیش که از استاد «اسلامی ندوشن» بانی «ایرانسرای فردوسی» نامه‌ای به



نگاه به چند منظر از پنجره‌ای کوچک

اما اسلامی ندوشن در این مسیر یک شاخصه‌ی دیگر که از شخصیت والای او برمی‌آید، داشت و آن این بود و است که بین راه شعر و تحقیق و پژوهش، اعلام کرد که: «شعر را به این دلیل کنار می‌گذارم که نمی‌خواهم شاعر متوسطی شوم.»

دو نکته‌ی ظریف در این سخن اسلامی ندوشن نهفته است؛ در سخنی که شجاعت و تواضع را توأمان با خود دارد؛ یکی این‌که ترک سرودن به معنای عشق عمیقی است که استاد ندوشن به شعر داشته و دارد. و دیگر این‌که تصور جناب ندوشن از متوسط بودن را باید تصویری فرض کرد که اگر ۹۰ درصد شاعران امروز به آن تصور برسند، باید صحنه‌ی شعر و شاعری امروز را (که شلوغی و ازدحام و ترافیکش خفقان‌آور است و سبب آلودگی و گاه مسمومیت فضا) ترک کنند، و علاقه‌مندی خود را به ادبیات در عرصه‌های دیگر ادبی پیدا کنند. بی‌شک، اگر این کنند، درصدی همچون ندوشن و دیگران در کارهای تحقیق و ترجمه و نقد و چه و چه و چه جزء سرآمدانی خواهند شد که همه‌ی ما به ایشان افتخار کرده و پیش‌پایشان با احترام برمی‌خیزیم.

جناب اسلامی ندوشن نه تنها در حوزه‌ی ادبیات، بلکه در حوزه‌ی جهان‌شناسی و جامعه‌شناسی نیز ید طولایی دارد. معمولاً فرهیختگان ایران در حوزه‌های مختلف دانش بشری، وقتی فرهیخته و سرآمد می‌شوند که در

روزگار ما کیست؟ با قاطعیت و کلی‌تعریف و تمجید، گفت: «فریدون مشیری». می‌خواهم بگویم که نوع تفکر شعری جناب اسلامی ندوشن نیز بر اساس قراین و شواهد از این دست است؛ به خصوص که خود در سرودن نیز همین راه میانه را انتخاب کرده است. مگر این‌که این وسط بین یکی از شاعران میانه یا دوست‌داران شعر نئوکلاسیک اتفاق دیگری افتاده باشد، و مثلاً اخوان ثالث را به عنوان بهترین شاعر معاصر یا روزگار ما انتخاب کند؛ آن هم به دو دلیل: یکی این‌که اخوان به نوعی، و در بعضی از شعرهایش به گونه‌ای خاص و ویژه‌ی خود، به شعر میانه یا نئوکلاسیک نزدیک می‌شود؛ و یا این‌که طرف سخت به زبان خراسانی دل بسته باشد.

محمدعلی اسلامی ندوشن نیز جنس شعرش از جنس شاعران میانه یا نئوکلاسیک است؛ چراکه تفکر شعری‌اش از نوعی عقیده و سلیقه آب می‌خورد که عرض کردم؛ نوعی شعر با پشتوانه‌ای از تفکر شعر کهن که اگر چه از نیما یاد نگرفت و در سطح حرف او ماند و تنها سطح شعر او را پذیرفت، اما از عصر و زمانه‌ی خود به نوعی دیگر آموخت؛ تا آن جا که می‌توان گفت که اگر ضرورت نداشت، به وجود نمی‌آمد. نوعی شعر و تفکر که به شناخت یا بهتر شناخته شدن شعر نیما و راه نیما کمک نکرد، بلکه در کنار آن، در مقام قیاس، سبب شناخت بهتر شعر نیما و شاگردانش، و نیز راه نیما شد.



سیا‌الدین خالقی
شاعر و نویسنده

آن چه از استاد محمدعلی اسلامی ندوشن در ذهن من حک شده، انسانی است که بیش از آن‌که شاعر باشد، فرهیخته است؛ بیش از آن‌که داستان‌نویس باشد، نویسنده و مترجم و محقق و پژوهشگری برجسته است. باین همه، شاید اگر او سرودن شعر را کنار نمی‌گذاشت، اینک یکی از چهره‌های مطرح حوزه‌ی شعر بود؛ البته جزء شاعران مطرحی که امروزه به شاعران نئوکلاسیک یا شاعران میانه معروف‌اند؛ شاعرانی که سرآمدشان ابتهاج، نادرپور و مشیری‌اند؛ شاعرانی که اگر چه در یک ردیف شعری می‌گنجند، اما تفاوت‌های بسیاری نیز با هم دارند. در واقع، شاعران نئوکلاسیک در اصولی با هم مشترک‌اند، اصولی که ایشان را از راه نیما دور کرده و به راه مجله‌ی «سخن» نزدیک می‌دارد. از طرفی، نوع دل‌بستگی‌شان به ادبیات کهن نیز با نوع دل‌بستگی شاگردان نیما متفاوت است. از این رو است که اگر از شاعران میانه بپرسیم بهترین شاعر روزگارتان کیست، بی‌شک از بین ابتهاج و نادرپور و مشیری یکی را انتخاب می‌کنند؛ همان‌گونه که وقتی از استاد مسلم ادبیات و مرد برجسته‌ی عرصه‌ی تحقیق و پژوهش، جناب استاد زرین‌کوب، پرسیدند بهترین شاعر

آداب، رسوم و عادت‌هایی می‌پردازد که بر ذهن افراد و گروه‌ها، خواسته یا ناخواسته، در دوره‌ی زمانی خاصی اثر می‌گذارد و می‌نشینند، در این نظر اسلامی ندوشن نیز می‌توان دید. در واقع شعر را هم باید به مثابه‌ی متنی دید که در آن حتی شاعر اندیشمند هم تحت تأثیر ساختار اجتماعی عصر خویش قرار می‌گیرد.

در شعر و غزل عاشقانه‌ی ادبیات قدیم ایران و در دوره‌های پس از فردوسی، رسیدن به معشوق و لذت پیوستگی، هدف نهایی به نظر نمی‌رسد و آنچه به آن پرداخته می‌شود، خود عشق است و شوریدگی‌های شاعران. شاعر وقتی مفاهیمی مانند درد، رنج، انتظار، فراق و... را برجسته می‌کند، در حقیقت این روح زمانه است که آن را با زتاب می‌دهد. در این جا «گفتمان فراق» حاکم است و در این گفتمان همه به نوعی یک جور فکر می‌کنند و حتی حافظ که دوست دارد شاد و خرم به سر برد، نیز اندوهی خیامی بر جان و روانش حاکم می‌شود.

روزگار شاعران نامدار پس از فردوسی را همسر اندیشمند و محقق اسلامی ندوشن، دکتر شیرین بیانی، در سه اثر ماندگار خویش یعنی «دمساز دو صد کیش»، «سعیدی، خاک شیراز و بوی عشق» و «خیام کیست» به خوبی نشان می‌دهد و پیامدهای حمله‌ی مغول و خردستیزی‌های آن دوران را که به توقف و تغییر معنای نشاط‌انگیز عشق می‌شود، تفسیر می‌کند.

از متن این نگاه گفتمانی اسلامی ندوشن چنین می‌آید که در شاهنامه‌ی فردوسی و عشق‌های شاهنامه‌ای، تفاوت‌های زیادی با دوره‌های پس از آن وجود دارد.

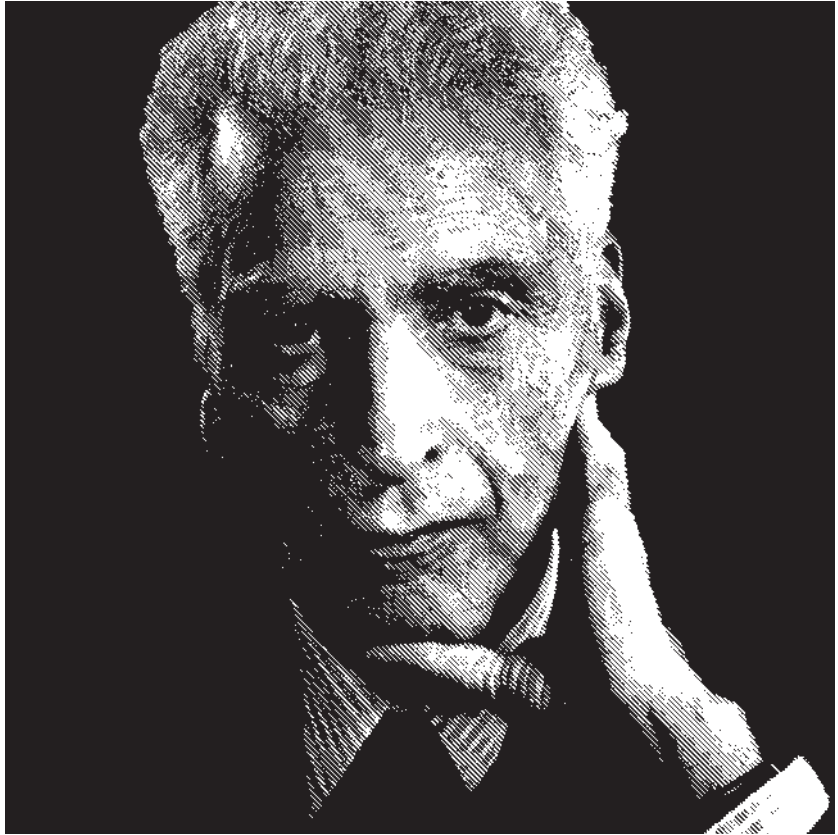
عشق‌های شاهنامه‌ای در متن «گفتمان وصال» تعریف می‌شوند و در آن‌ها از ادبیات فراق چندان خبری نیست. به تعبیر دیگر، هنوز گفتمان فراق شکل قالب به خود نگرفته است. البته باید این مضمون را در دوره‌هایی پی گرفت که آن داستان‌ها پدید آمده‌اند و فردوسی آن‌ها را روایت می‌کند.

دکتر اسلامی ندوشن موضوع عشق در شاهنامه را در مقدمه‌ای که بر داستان «بیزن و منیژه» نگاشته است، به خوبی واکاوی کرده و مبانی و جلوه‌های آن را در این عاشقانه‌ترین داستان ایرانی آورده است. طعم شیرین وصال در داستان «بیزن و منیژه» آشکار است، هرچند به سبب آن‌که متن حماسی است و سرانجام، همه چیز در خدمت حماسه قرار می‌گیرد، بیشتر پهلوانی رستم برجسته می‌شود و داستانی دیگر، زمینه‌ساز افتخارآفرینی رستم می‌گردد.

در مقدمه‌ی زیبای دکتر اسلامی ندوشن به این دو گفتمان پرداخته شده؛ گفتمان‌هایی که در درازای تاریخ شکل یافته و در برابر هم قرار گرفته‌اند. شاید یکی از موضوع‌های مهم پژوهشی در حوزه‌ی اندیشه و فرهنگ و اجتماع همین باشد که از منظر گفتمان‌های وصال و فراق به دیروز و امروز و فردای ایران پرداخته شده و جهان اندیشه و زیست او بر مدار ایران می‌تواند پنجره‌ای به سوی این افق باشد.

این‌که دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن خود متعلق به این گفتمان «وصال» است یا گفتمان «فراق»، مسئله‌ی دیگری است که اندیشه‌ورزان و کنشگران فرهنگی و علمی و مدنی باید به آن پاسخ دهند.

به هر رو حتی پیکر او نیز ایران را از یاد نبرد و تعلق خاطر به گفتمان وصال در کنار عطار، عارف هفت شهر عشق، آرامش ابدی یافت ■



اسلامی ندوشن و گفتمان «وصال»



هادی خانیکی

استاد علوم ارتباطات و امور فرهنگی دانشگاه علامه طباطبائی

متن تاریخی فرهنگ ایرانی برجسته دید. اسلامی ندوشن که از میان سرآمدان ادب فارسی و بزرگان شعر بر داشته‌ها آورده‌های فردوسی و حافظ به‌طور ویژه تمرکز دارد، بازتابندگی فرهنگ و مسائل بنیادین آن در زبان شاعرانه‌ی این دو قله‌ی اندیشه و ادب ایرانی موضوعی مهم و درخور بازاندیشی است. به تعبیر خود او: فردوسی و حافظ حوزه عمیق تر، وسیع تر و نهانی تری از «فرهنگ»، یعنی قعر زندگی ایرانی را گرفته‌اند. برای همین است که مقام جداگانه‌ای برای خودشان دارند. فردوسی یک دوران «سرافرازی» و حافظ یک دوران «برشکسته» را می‌سراید.

دکتر اسلامی ندوشن در گفت‌وگویی در زمان انتشار کتاب «بیزن و منیژه» به این نکته بیشتر می‌پردازد: «عشق در شاهنامه، پرورده‌ی وصال است، و در تغزل دوران بعد، پرورده‌ی هجر. یعنی ماهیت عشق در گرو کام‌نیافتگی است. نمونه‌ی بارز آن را می‌توان گفت که مجنون است. این هر دو نوع، هر یک زاییده‌ی زمان خود هستند. یکی حاصل دوران گردن‌فرازی کشور، و دیگری حاصل دوران فرود. اما این وجه مشترک در هر دو نوع، باید مانعی بر سر راه داشته باشد. عشق در مانع، رشد و بالندگی می‌یابد. منتها در دوران باستانی، مانع‌ها از پیش پا برداشته می‌شوند و کار به وصال می‌انجامد. در دوران بعد بر اثر مانع، عشق در هجر درازمدت دوام می‌یابد.»

آنچه را که میشل فوکو، متفکر برجسته فرانسوی، از مفهوم «گفتمان» برجسته می‌کند و به مجموعه شرایط،

پیکر دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن ایران آورده شد تا در کنار عطار آرام گیرد و در کوچه باغ‌های نیشابور باز صدایی آشنا بپیچد که «ایران را از یاد نبریم». دکترین معرفتی اسلامی ندوشن و جهان زیست بنا شده بر پایه‌ی آن، اعتبار تاریخی فرهنگ ایرانی و قدرت زاینده‌ی این میراث ماندگار در دوران معاصر و عصر تجدد است. او برای تبیین این اندیشه هرگز از کنش نایستاد و زمین و زبان و قلم و سخن را هیچ‌گاه به حاشیه نراند به روایت خود. آنچه نوشتیم، حتی در زمینه‌ی ادبیات خالص یا هنر، همواره از دلمشغولی درباره‌ی ایران برکنار نبوده‌ام. این حداقل وظیفه‌ی انسانی بوده برای یک شهروند که نه ادعایی داشت و نه چشمداشتی ولی خود را مدیون کشور خود می‌دانست و نمی‌توانست از ادای این دین شانه خالی کند.

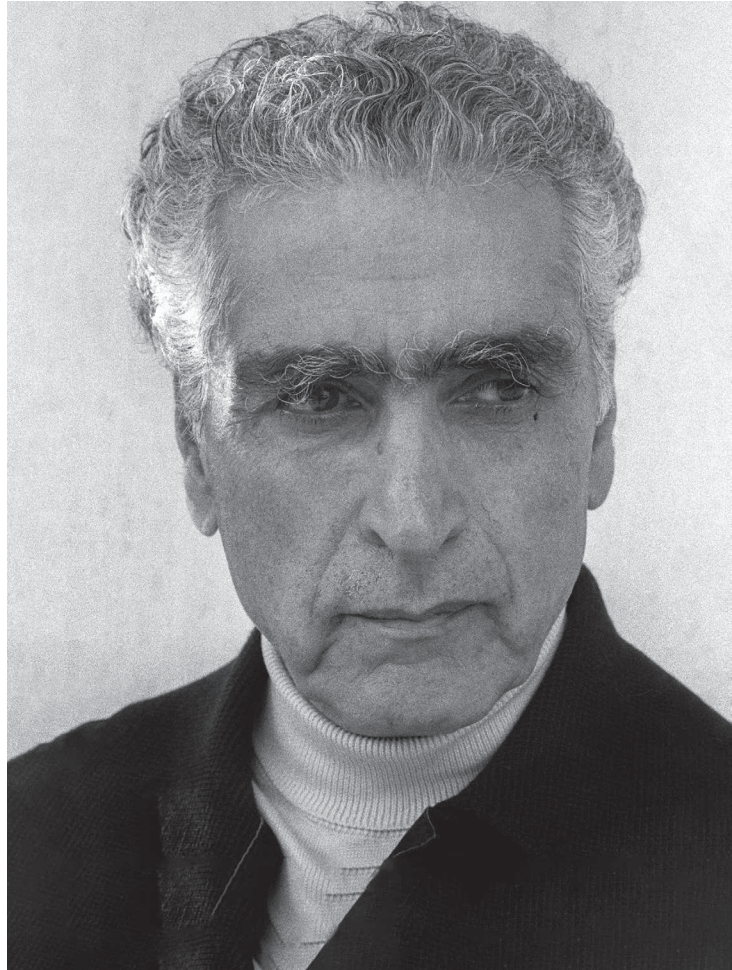
«ایران را از یاد نبریم»، «به دنبال سایه‌ی همای»، «ایران و تنهایی‌اش» و «ایران چه حرفی برای گفتن دارد» بخشی از آثار مکتوب اسلامی ندوشن در شرح همین دغدغه و بسط آن به مثابه دال مرکزی نظریه‌ی توانمندی فرهنگ ایرانی و امکان بالندگی و بازآفرینی این سرمایه تاریخی است. در میانه‌ی این فرایند پرثمر اندیشه‌ورزی و کنشگری علمی او می‌توان توجه به شعر و شاعرانگی را در

کاخ‌هایی از تعهد و وطن پرستی بنا نهاده‌اند؛ کاخ‌هایی بس رفیع که هویت ملی و شناسنامه تاریخی سرزمینمان را غنا بخشیده و استوار داشته است.

ایران چه در آن تاریخ کهن که در نتیجه‌ی ورزش باد دادگری دروغین از سر استیصال و گریز به آیین جدید تمایل یافت و البته زود دریافت که میان وعده‌های آسمانی و رفتارهای زمینی چه تفاوت معناداری نهفته است، بر تارک خیال و اندیشه فرزندانش بذر آگاهی در برابر جهل، وطن دوستی در برابر جهان وطنی دروغین، حفظ هویت و میراث سرزمینی در برابر برهوت فلسفی متوهمانه را کاشت. لذا هر بار که طوفان ناامیدی وزیدن می‌گیرد و امید به بهبود جهان رخت برمی‌بندد، خوب است با خود زمزمه کنیم که ما چون ققنوس بارها بر خاکستر افتادیم و برخاستیم و چون سیمرغ در کنار هم بالیدیم و سبزینه شدیم و راه به فردا گشودیم.

این سخنان در زمانه‌ای که منتظر بازگشت یکی از فرزندان فرهیخته‌ی ایران زمین هستیم، نه از سر راحت‌اندیشی یا توهم بزرگ‌بینی که از بستر نگاهی به اعماق تاریخ و انداز اندر زمانه‌گی که ماهیت و اساس حکمرانی اخلاقی و انسانی این سرزمین بوده است، بیان می‌شود. ایران به گاه خطر، هم مهاجرت داشته، هم تغییر خط؛ سقوط داشته و فحشا؛ اسارت داشته و هجران؛ فقیر بوده و در انزوا. به گذشته‌مان بنگریم. آیا چنین نبوده؟ حتماً با من هم‌رای هستید. اما نمی‌دانم در اکسیر این آب و خاک چیست که در اوج ناامیدی از خاک برخاسته و راهی به آینده‌ی بهتر گشوده است. امروز هم من چنین حس و باروری دارم. شاید شماییان مرا متوهم پندارید؛ چه باک در این مقطع از زندگانی بهتر نیست به داشته‌های ذهنی امیدآفرین خود تکیه کنیم؛ چونان که استاد محمدعلی اسلامی ندوشن کرد! به راستی او در آینده وافق این سرزمین چه دیده بود که گلدان خاک سرزمینش را به دوش نکشید تا به این بحران هجرت ناخواسته تن دهد؟ حتی به وقت تنگنا در سرزمین غربت به وقت رجوع بسپارد که تنش را به امانت نگه دارند و سرانجام به نیشابور، نگیب درخشان هویت تاریخی خراسان بازگردانند. او که فرزند کویر بود، چرا به جای یزد یا ندوشن، به نیشابور اشاره دارد؟ مگر نه این است که خراسان در ایلغاری دگر، نجات بخش هویت و معنای ماندگاری و زیست اهورایی سرزمینمان بوده است! جایی که فردوسی خفته است. عطار و خیام روشنی بخش آنند. سرزمینش به دلیل مرقد متبرک امام هشتم الهام بخش خردورزی، دینداری و رواداری بوده است. چه باک که امروز چنین نباشد. چه آندوه که سفیهانی به جای ترغیب و تکریم هویت ملی و آیینی این سرزمین در تلاش باشند نام یلدا و چهارشنبه‌سوری را تغییر دهند! چه سبک مایه هستند آنانی که یا از این سوی بام می‌افتند و یا از آن سوی. تا بزرگانی از جنس اسلامی ندوشن و همسر بزرگوار و فرهیخته‌اش، دکتر شیرین بیانی، که من افتخار شاگردی‌اش در دانشگاه تهران را داشته‌ام، هستند، اغیار عرض خود می‌برند و زحمت ما می‌دارند. ایران زیبایی ما ترکیبی هویت بخش میانه‌ی زبان و ادب فارسی و میراث معنوی تشیع فرهنگی است. هیچ‌گاه در برابر بادهای مسموم افراط و تفریط، تعصب و جهالت سر خم نکرده است. ایران چون ققنوس است. هر بار هم که برافتد، از خاکستر خود برمی‌خیزد. چونان «زندگی و مرگ پهلوانانش در شاهنامه»^۱.

۱. نام کتابی از استاد اسلامی ندوشن



عکس: بهرام زندی

ایران، چون ققنوس



فیاض زاهدی

نویسنده و عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی

است که قدرت هاضمه بزرگی داشته است. آنقدر میراث گراندگری دارد که امواج جدید را از سر گذرانده و با زندگی و زیرکی و دانایی بر خرده‌فرهنگ‌های جاهلی و متوهم و ایلغارصفت غلبه کرده است. از هر یک رنگی گرفته و از میوه‌ی دانایی خود بر اصحاب نورسته تمدنی جدید خورانده و آن‌ها را در دل دامگه حادثه و امدار خویش ساخته است.

اما در این کوتاه‌سخن اگر بخواهیم رموز از این ماندگاری و ققنوس‌گرایی را درک نماییم، بی‌تردید میراث معرفتی و تمدنی این سرزمین که در دستان مردان و زنانش حمل شده، یکی از بزرگ‌ترین دلایل این مهم بوده است. ایران چند ویژگی مهم دارد. چهار فصل و با تنوع اقلیم است. اگر در جهان بیش از ده اقلیم سراغ بگیریم، بسیاری از آن‌ها را تنها می‌توان در فلات ایران دید. هم دریا دارد و هم کوه، پستی دارد و بلندی، گرما دارد و سرما. جنگل دارد و کویر. در دو سویش آب دارد. در تاریخ تمدنی خویش نه برده‌داری کرده نه بت‌پرستی. بزرگ‌ترین پادشاهان اساطیری‌اش به جای آن‌که اهل تهاجم و فتوحات بوده باشند، الهام‌بخش و نجات‌بخش بوده‌اند. شعرا و نویسندگان در کنار فضلا و دبیرانش، با رفتن در پوسته‌ی باورهای جدید، حیات تمدنی خود را دوام بخشیده‌اند. به گاه خطر، آنجا که زبان و هویت فرهنگی‌اش در معرض تندباد بوده، شعرا و ادیبانش

ریمون گیرشمن در کتاب ماندگار «ایران از آغاز تا اسلام» در بیان ویژگی‌ها و ممیزه‌های تاریخی. تمدنی ایران تعبیر بسیار فرح‌بخشی به کار برده است. او ایران را به سیمرغ مانند کرده است؛ پرنده‌ای اسطوره‌ای که می‌تواند از خاکستر خود برخیزد و مجدداً شکوفا شود؛ چونان بهاری که از پس هر زمستان برمی‌آید. این سرزمین اهورایی نه با اراده‌ی اسکندر غربی فروشکست و نه با ادعای عدالت داداری اعراب سر خم کرد. بیراه نگوییم؛ سر خم کرد اما فرو نشست. از پس هر ویرانی برخاست و به تداوم تاریخی و فرهنگی خود ادامه داد. تمدن‌های بسیاری را و امدار خویش کرد، بر کالبد بی‌جان مدعیان صحراگرد بال پرواز داد و همه‌ی داشته‌های خود را در قالب جدیدی بر آن‌ها تحمیل کرد؛ سرزمینی که گویا در فراروی شرق و غرب، محل آمدوشد بوده و مهاجمین از این سوی آمده و از آن سوی رفته‌اند. این به معنای نگره‌ای نژادپرستانه و برتری‌طلبانه نیست، که اصولاً تمدن‌هایی با چنین گردن‌فرازی و خودبزرگ‌بینی به ریشه‌های خود آب آهک ریخته، موجودیت خود را به فنا می‌دهند. این از آن باب



در سایه‌ی آفتابِ بینالود

و فریدون گرابلی (مورخ کتاب «نیشابور، شهر فیروزه») در آنجا به خاک سپرده شده بودند. ماجرای تأسیس آرامگاه مشاهیر را برای استاد اسلامی ندوشن شرح دادم که چگونه با مرگ پهلوان محبوب ایران و نیشابور و دفن ایشان در کنار مرحوم شیدا ماجرا آغاز شد. در این باره نکته‌ی شگفت‌ ماجرا آن بود که خانواده‌ی پهلوان شورورزی ابتدا رضایت نداشتند که پیکر پهلوان در این نقطه دفن شود، زیرا در آن روزگار این نقطه هیچ موقعیتی نداشت و منطقه‌ای دورافتاده به شمار می‌آمد و آرامستان اصلی شهر در نقطه‌ای دیگر واقع شده بود. اما با پادرمیانی مرحوم گرابلی و ذکر این نکته به خانواده‌ی پهلوان که «امسال پهلوان را در این نقطه به خاک می‌سپارند و سال دیگر مرا و اندک‌اندک این منطقه نیز آباد خواهد شد»، خانواده‌ی پهلوان رضایت به دفن پیکر در آن نقطه دادند. اما چه کسی می‌توانست باور کند درست در برنامه‌ی آیین پاسداشت سالگرد پهلوان، فریدون گرابلی پس از خواندن شعری پرشور و هیجان، در همان نقطه بنشیند و در دم جان به جان‌آفرین تسلیم کند؟ شرح این ماجرا حسی غریب‌تر را به ما سه تن و همچنین استاد اسلامی ندوشن القا کرد. نمی‌دانم هرکداممان در آن لحظه به چه می‌اندیشیدیم اما تردیدی ندارم که خاک این نقطه همان خاک پذیرنده‌ای است که فرزندان خاص خود را در بر می‌کشد. روزی سرو آزاد موسیقی ایران، پرویز مشکاتیان را در بر کشیده است و امروز آغوشی گشوده‌تر از همیشه برای فرزند ایران، استاد دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن دارد. این نقطه در سایه‌ی آفتابِ بلند بینالود خواهد بالید و طرحی نو در خواهد انداخت. ■

بود. اما اشاره‌ام به این نکته از آن جهت بود که مرحوم نظریان با اشاره به نمادهای موجود در میدان خَیام که روبه‌روی دبیرستان پیش‌گفته واقع شده است، خطاب به استاد اسلامی ندوشن توضیح دادند که این نمادها تا پیش از جابه‌جایی بقایای پیکر خَیام از جوار امامزاده محمد محروق در دهه‌ی چهل خورشیدی به باغ و آرامگاه فعلی، پادمانی بر مزار حکیم به شمار می‌آمدند و پس از ساخت آرامگاه جدید با معماری هوشنگ سیحون، به این میدان منتقل شده‌اند. سپس دکتر اسلامی ندوشن را به سمت آرامگاه عطار مشایعت کردیم و هنگام ورود به باغ عطار، استاد با اشاره به جوهایی که گلکاری شده بودند تأکید کردند که «باید در این جوها علاوه بر گل، آب جاری باشد و جریان آب تناسبی بیشتر با این مجموعه خواهد داشت». سپس به من نگاهی کردند و با حالتی که ما هر سه را به تأثر واداشت و تکانمان داد گفتند: «مرا پس از مرگ در نیشابور و در جوار عطار و خَیام دفن کنید». این جمله در ذهن من حک شد و تأثیری عجیب به جا گذاشت.

پس از زیارت عطار به تماشای شادیاخ، شهر قدیم نیشابور رفتیم و از مجموعه‌ی «آرامگاه مشاهیر نیشابور» بازدید کردیم که تا آن زمان مرحومان شیدا (محمد بی‌ریای گیلانی) که از شاعران و پژوهشگران نامور سبک هندی به شمار می‌آیند، پهلوان یعقوبعلی شورورزی



غلامحسین مظفری
نماینده‌ی ادوار مجلس شورای اسلامی و
فرماندار پیشین شهرستان نیشابور

اردیبهشت ۱۳۷۹ بود و ما در تکاپوی برگزاری «کنگره‌ی ملی خَیام» در نیشابور. هنوز دو سال از نخستین دوره‌ی فرمانداری من در نیشابور عزیز نگذشته بود و با شور جوانی به همراه یکایک مردم فرهیخته و مجموعه‌ی مدیران دغدغه‌مند در آن دوره، میزبان بسیاری از چهره‌های برجسته و ارجمند ملی بودیم. یکی از مهم‌ترین و گرانقدرترین مهمانان ما در آن کنگره «استاد دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن» بودند. من به اتفاق مرحوم نظریان که یکی از مهم‌ترین چهره‌های پژوهشگر نیشابور به شمار می‌آمدند و دکتر جواد محقق نیشابوری که ایشان نیز افزون بر داشتن پیشینه‌ی علمی از مدیران فرهنگی دولت وقت بودند، استاد اسلامی ندوشن را در مسیرهای گوناگون همراهی می‌کردیم. سال پیش از آن، ما در نیشابور رویداد گرمیادداشت «شصتمین سالگرد تأسیس دبیرستان خَیام» را، که یکی از مهم‌ترین نمادهای فرهنگی نیشابور معاصر، به شمار می‌آید، برگزار کرده بودیم و بسیاری از دانش‌آموختگان این دبیرستان نیز از سایر نقاط کشور و جهان به نیشابور آمده بودند. برگزاری این رویداد نقطه‌ی آغازین بسیاری از دیگر اتفاقات خجسته در نیشابور



شیدای ایران



کوروش کمالی سروستانی
پژوهشگر ادبی و مدیر دانشنامه فارس

از دیگرگان، از آن زمان که زمین منزلی شد آدمیان را، بر جاری زمان چون حادثه‌ای روی نموده‌ایم و پس آن‌گاه رخت می‌بندیم بدان سوی نور.

بر صحنه‌ی روزگار، در مهلتی معلوم، بسیار به تجربه می‌نشینیم رویدادهای شگرف زیستن را. خدنگ‌ها و تیغ‌های آبدیده‌ی حوادث صیقل‌مان می‌دهند، آذرخش رویدادهاکان وجودی‌مان را خالص می‌گردانند، اندرونمان را می‌کاوند تا به راستی، جان راحت یافته از محنت و بلا، به سرحدی دست یابد که هر آینه شکوه آدمی را به تجلی بنشینند و بلندایش تا آسمان‌ها اوج گیرد، به حکمتی دست یابد و نامیرایی‌اش را از منظری دیگر به تکاپو بنشینند و هر حدیثی جز این، چونان وهمی است که در تاریکی رنگ می‌بازد.

بر این قرار، جان پوینده در عرصه‌ی بینش می‌کوشد تا پس از گشت‌وگذار در پیش‌وپس و فرازوفروید به دقایقی از حقایق دست یابد که هم کام جان خویشتن را از حلاوت آن بیاکند و هم فانوسی را ماند بر سر راه جویندگان طریق آن. چونان که امروز نام بلند خردورزانی چون استاد محمدعلی ندوشن مایه‌ی مباحثاتمان گردیده است.

شیدای ایران بود. به ایران عشق می‌ورزید و هر کتاب و مقاله‌اش نشانی از این عشق دیرین دارد. «ایران و تنهائیش» را روایت کرد، «ایران و یونان» را نگاشت. «ایران، لوک پیر» را با تالیف و ترجمه بیوست و «ایران چه حرفی برای گفتن دارد» را بهانه‌ی روایت دلنشین زایش و ماندگاری ایران کرد. می‌کوشید تا در نگاشته‌هایش پیوندی برقرار سازد استوار میان ما و نیاکانمان، ریشه‌ها و شاخه‌ها. فردوسی و مولوی و حافظ و سعدی را «سخنگویان وجدان ایران» می‌دانست و اندیشه و آثار زندگی آنان را در کتاب‌ها و مقالات خود روایت کرد؛ چرا که بر این باور بود که درازنای تاریخ «ایرانی برای حفظ حیات ملی خود فرهنگ را جانشین سیادت سیاسی کرد» و بر این نظر پای می‌فشرد که: «فرهنگ از همان آغاز اسلام جانشین نیروی امپراتوری گذشته شد، تا از «ایرانیت» دفاع کند. باروی نظامی به باروی فرهنگی سپرده شد».

او شیدای ایران، عاشق فردوسی، راوی مولانا و از شیفتگان سعدی و حافظ بود. پرداختن به سفرهایش به شیراز و نگاه و روایتش از سعدی و حافظ در این مقال نمی‌گنجد.

هفتاد کتاب و صدها مقاله بخشی از آثار ماندگار حقوق‌دان، روزنامه‌نگار، پژوهشگر، مترجم، شاعر و نویسنده‌ای است که قریب به یک قرن شکوه‌مندانه زیست و حاصل آن همه تلاش و کوشش چه بسیار نقشینه‌های پربراری است که امروز ما را وامدار خود کرده است.

استاد محمدعلی تسلای ندوشن سهم زیستن خویش را وقف کنکاش داشته‌ها و خلق یافته‌ها نمود تا تاریخ و فرهنگ معاصر ما نیز سخنی برای آیندگان داشته باشد. ملکوت کلمات، خشت خشت زندگی‌اش را می‌ساخت تا از این همه شعله‌ای افروز در پیش‌روی جویندگان، و چنین است که امروز تکریم و تعظیم‌مان را در پیشگاه خود برانگیخته است ■

و از آنجاکه آدمی را بر روز کوچ خویش اختیاری نیست و از جدال با مرگ کسی را گریزی نیست و هر نفس حادثی را موعدی است، اما هیچ نمی‌دانیم که آیا او را هنوز گفتاری باقی مانده بود یا نه، که قاصدش از راه رسید، بادی سهمگین از جانب دیاری دیگر وزید و چهار کنج خانه‌ی حضورش را از هم گسیخت. و به راستی کیست که بتواند بر این عزم کوچ فایق آید؟ واقعه‌ای که همگان را در خواهد رسید. با این همه آنچه از وی ما را به میراث رسیده، دریای بیکرانی است که هر یک خود دُزه‌ی نادره‌ای است. و گرچه ما را از حدیث فرقتش اندوهی بس گران بر دل است، اما آرامش و جمعیت خاطرمان نیز خود از همین حدیث است که با هر بار ورق زدن جریده‌های دست‌نگاشته‌اش، او را در بطن زمان ساری و جاری احساس می‌کنیم.

و چه مباحثاتی از این فراتر که در آن دم که فرجامان را بدو می‌سپاریم، کوله‌باری فراخ باقی نهیم چون استاد دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن. ره‌توشه‌ای که گذار ایام و دست تظاول زمان را بدان گزندگی نیست و بسیاری بدان می‌بالند و مباحثات می‌کنند.

استاد اسلامی ندوشن در پناه خرد زیست و حکمت او را نیرویی بخشید فزون از شمار تا بداند، بجوید، دریابد و بگوید و چنین بود که چهره‌ی خردش تابناک و گشوده گردید و آثارش ماندگار.

باشند. پس، روشنفکر نباید سخنگوی مردم باشد، بل باید داور آنان باشد و با توسل به قدرت استدلال و اقتناع، و نه هیچ قدرت دیگری، آنان را از شر باورهای کاذب و/یا احساسات و عواطف نابجا و/یا خواسته‌های نامعقول برهاند، و این همان خدمت واقعی‌ای است که روشنفکر می‌تواند و باید به شهروندان جامعه‌ی خود، و بل به همه‌ی هموعان خود، بکند. روشنفکر (و نیز کنشگر سیاسی) راستین باید در خدمت مصالح انسان‌ها باشد، نه در خدمت خوش‌آیندهای آنان؛ و از این رو، اگر در «وضع» و «حال»ی خوش‌آیندهای انسان‌ها را معارض مصالحشان دید، وظیفه دارد که این خوش‌آیندها را فدای آن مصالح کند. بدین سان، روشنفکر از سخنگویی مردم به داوری مردم ارتقاء می‌یابد و به خادم‌المله‌ای تبدیل می‌شود که چه بسا وجبه‌المله نباشد و قدر نبیند و بر صدر ننشیند؛ ولی، چه باک؟ روشنفکر اخلاقی و شریفی همچون اسلامی ندوشن و امثال و نظائر او دغدغه‌ی عرضی خدمت دارد، نه دغدغه‌ی کسب و جاهت.

بیان بسیار هوشمندانه‌ای که از اسلامی ندوشن نقل شد از این نیز جلو می‌گیرد که وی، در عین وطن‌دوستی عمیقی که مانند هر انسان سالم و بهنجار دیگری دارد، به دام ناسیونالیسم هیجانی، کور و کر، بی‌منطق، و غیر اخلاقی گرفتار آید و مجیزگوی هر پدیده‌ای شود که در تاریخ و جامعه‌ی هم‌وطنان خود می‌بیند و مرتکب این مغالطه‌ی منطقی و خطای اخلاقی شود که: «هر چیزی که به ملت من تعلق دارد، فقط به همین جهت که به ملت من تعلق دارد، برتر از هر چیز دیگری است که به ملت‌های دیگر متعلق است، فقط به این جهت که به ملت من متعلق نیست.» خود اسلامی ندوشن، بارها، در آثار پرشمار و ارزشمند خویش، این نکته را تذکار می‌کند: «و اما ایران، که در... نوشته‌های...م از آن حرف زیاد به میان می‌آید، نباید مورد سوء تعبیر قرار گیرد. به هیچ وجه، معنایش وطن‌خواهی ابلهانه، رمانتیک، تعصب‌آمیز، یا توخالی نیست.» (۱/۸) و «هم تکیه بر افتخارات موهوم و هم پامال کردن آن چه مایه‌ی اعتبار این کشور بوده است، هر دو، بیمارگونه است و می‌نماید که این صد ساله، ما چه قدر غافل و کم‌حاصل بوده‌ایم.» (۳/۱۶۷) «نه منظور وطن‌پرستی کورکورانه‌ی افراطی (chauvinisme) است و نه بریدگی از جهان. وطن‌پرستی [منظور] نیست، زیرا با کلمه‌ی 'پرستش' که همواره با مقداری تعصب و تعبد همراه می‌شود، باید با احتیاط روبه‌رو شد. منظور شناخت ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها است، شناخت آن چه در دنیای امروز به کار می‌آید و آن چه به کار نمی‌آید. در مقابل این احساس افراطی، احساس افراطی دیگر، یعنی بی‌قیدی و تخطئه، قرار دارد که آن‌ها نیز به همان اندازه برای یک ملت مایه‌ی شومی و ویرانی می‌توانند بود. همچنین، منظور از وطن‌خواهی آن نیست که ملتی خود را از دیگران جدا بینگارد، خود را ببیند و دیگران را نبیند، بلکه برعکس، احساس تعهد و علاقه به کشور خود تفاهم نسبت به ملت‌های دیگر را افزایش می‌دهد.» (۳/۱۷۰)

اسلامی ندوشن، در فاصله‌گیری از «وطن‌پرستی کورکورانه‌ی افراطی»، تا آن جا پیش می‌رود که حتی می‌گوید که ملیت‌گرایی بدون افراط، نیز، تحت تأثیر اوضاع و احوال ناسالم و نابهنجار جهان کنونی پدید آمده است؛ و الا اگر وضع و حال جهان سالم و بهنجار می‌بود، حتی ملیت‌گرایی‌های بدون افراط نیز فلسفه‌ی وجودی



حرف‌های فرزند ایران تنها



مصطفی ملکیان
فیلسوف

برای خود انتخاب کرده‌ام، که «فرهنگ» و «مردم ایران» باشند. سرنوشت این دو را به هم وابسته می‌دیدم، جدایی‌ناپذیر... این کوشش را همواره داشته‌ام که روش زندگی و اندیشه و نوشته‌ام را در وفاداری به این دو مخدوم نگاه دارم؛ با این حال، هر جا تعارضی در میان فرهنگ و مردم دیده‌ام، حق را به فرهنگ داده‌ام، زیرا مردم می‌توانند در برهه‌ای از زمان اشتباه بکنند؛ فرهنگ هرگز... (۱/۱۱۲) «برای من منبع الهام، مایه‌ی دل‌گرمی، نقطه‌ی اتکاء، سرچشمه‌ی فیض، همواره در دو وجه وجود داشته است، چون سقفی که بر دو ستون قائم است: یکی «فرهنگ ایران» و دیگری «مردم امروز»؛ این دو با هم و در پیوند جدایی‌ناپذیر هم کشورم را برای من معنی‌دار می‌کرده‌اند.» (۱/۳۱۸)

جمله‌ی «هر جا تعارضی در میان فرهنگ و مردم دیده‌ام، حق را به فرهنگ داده‌ام، زیرا مردم می‌توانند در برهه‌ای از زمان اشتباه بکنند؛ فرهنگ هرگز...» بیان بسیار هوشمندانه‌ای است که اسلامی ندوشن را از دو کژروی عظیم و خطیر مانع می‌آید: نخست این که جلو می‌گیرد از این که او خود را، و اساساً روشنفکران را، سخنگوی مردم و تأییدگر و بلندگوی باورها، احساسات و عواطف و خواسته‌های آنان بداند. بنا بر رأی اسلامی ندوشن، مردم هم ممکن است باورهای غیر مطابق با واقع داشته باشند و هم ممکن است احساسات و عواطف نابجا داشته باشند و هم ممکن است خواسته‌های نامعقول داشته

دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن، حقوق‌دان، ادیب، محقق، استاد، و روشنفکر ایرانی در زمره‌ی روشنفکران ایرانی بسیار اندک‌شماری است که من از آنان به «روشنفکران قائل به اصالت فرهنگ»، در برابر روشنفکران قائل به اصالت اقتصاد یا اصالت سیاست، تعبیر می‌کنم، بدین معنا که از روشنفکرانی است که معتقدند که یگانه مشکل یا علل‌العلل مشکلات یا بزرگ‌ترین مشکل هر جامعه، یا لاقلاً جامعه‌ی کنونی ایران، مشکل فرهنگی است، نه مشکل اقتصادی یا سیاسی.

همچنین، وی از معدود روشنفکران ایرانی است که از بدو ورودشان به سپهر روشنفکری، به وضوح از هدف نهایی خود باخبر بوده‌اند و افزون بر این، تا انتهای کار بر همان هدف معلوم باقی مانده و تغییر هدف یا مسیر یا برنامه نداشته‌اند و معرفت، فهم، قدرت تفکر، و تجربه‌ی روزافزون خود را در جهت تحقق همان هدف به کار گرفته‌اند.

هدف از روز اول معلوم دکتر اسلامی ندوشن چه بوده است؟ اهتمام به فرهنگ مردم ایران: «از روزی که راه خود را شناخته و دست به قلم برده‌ام. بگویم از ۴۰ سال پیش - در محور فکری یا، به عبارت دیگر، دو مخدوم،

نمی‌داشتند و نمی‌بایست به وجود آیند: «آن چه، در قدم اول، لازم است ایجاد یک زبان مشترک تفاهم جهانی است، زبانی که خارج از تعصب‌ها، کوته‌نظری‌های ملی و آیینی و نژادی، «زبان فرهنگ» باشد و نه از ملاحظات اقتصادی - سیاسی، بلکه از «گوهر انسانی» سرچشمه گیرد، انسان بی‌پناهی که در دوران علم، سزوشتش به دست خود او ره‌اشده است. تا زمانی که چنین سامانی نیست، ملت‌ها رو می‌برند به این‌که به خود بیندیشند. از همین رو است که در دهه‌ی اخیر، ملت‌گرایی و توجه به استقلال ملی در مرکز توجه بسیاری از کشورها قرار گرفته است. این یک امر تنها احساسی نیست، بلکه برای آن است که ملت‌های کوچک‌تر از وجود حساب‌و‌کتاب در کار جهان ناامید شده‌اند و می‌خواهند بلکه خود چاره‌ای به کار خود بیابند.» (۳/۱۷۸) این نکته بسیار مهم و نظرگیر است که، به نظر اسلامی ندوشن، اگر یک زبان مشترک تفاهم جهانی، که «زبان فرهنگ» است، و نه زبان اقتصاد و سیاست، وجود می‌داشت، انسان‌های بی‌پناه ناچار نمی‌شدند که به خود بیندیشند و به ملت‌گرایی و توجه به استقلال ملی، حتی ملت‌گرایی و توجه به استقلال ملی‌ای که احساسی هم نیستند، روی آورند. این سخن بدین معنا است که ملت‌گرایی و توجه به استقلال ملی، حتی در صورت عاری از احساساتی‌گری و افراط‌گرایی‌اش، از سر ضرورت و اضطرار پدید آمده است و تا وقتی که این ضرورت و اضطرار باقی است، موجه و دفاع‌پذیر است؛ و اگر روزگاری، با پیدایی یک زبان فرهنگ، این ضرورت و اضطرار از میان برخیزد، حتی ملت‌گرایی فاقد احساساتی‌گری و افراط‌گرایی نیز فلسفه‌ی وجودی و توجیه عقلانی‌اش را از دست خواهد داد. اگر بر ملت‌گرایی فارغ از احساساتی‌گری و افراط‌گرایی چنین حکمی می‌رود، تکلیف «وطن پرستی کورکورانه‌ی افراطی»، که معلول خودشیفتگی بیمارگونه‌ی یک ملت می‌تواند بود و خود، علت پیش‌دآوری‌ها، تعصب‌ها، جزم و جمودها، آرزوآندیشی‌ها، خرافه‌پرستی‌ها، استدلال‌گریزی‌ها، و بی‌مدارایی‌ها و خشونت‌ورزی‌ها می‌تواند بود، ناگفته روشن است.

تأکید اسلامی ندوشن بر «زبان فرهنگ»، و نه ملاحظات اقتصادی - سیاسی، افزون بر این‌که عقیده‌ی راسخ او را به اصالت فرهنگ عیان می‌سازد، خود، ناشی از یک رأی بنیادین‌تر است و آن نیاز مبرم انسان به تعادل است. در سرتاسر آثار این روشنفکر ایرانی، نیاز انکارناپذیر و چشم‌پوشی‌ناشدنی انسان به تعادل، مانند یک ترجیح‌بند، مدام تکرار می‌شود. به گفته‌ی او، «جامعه‌ای را می‌توان سعادتمند خواند که نوعی توازن در تمام شئون آن برقرار باشد. من گمان می‌کنم که این اصل صادق‌ترین معیار سنجش پیش‌رفتگی و واپس‌ماندگی است. منظور از توازن، حالت اعتدالی است که روابط فرد و جامعه و روح و جسم را تابع نظم مطلوب و متناسبی می‌کند.» (۱/۸۱) «یک خط میانه، یک خط تلفیق و اعتدال، وجود دارد که اگر بشود به آن دست یافت، احتمال آن هست که دنیای روشن‌تری در پیش باشد.» (۴/۶۴) «نباید گذارد که موازنه‌ی میان نیاز جسمانی و نیاز معنوی بیش از حد به هم بخورد. اگر چنین کاری [بشود] بهایش گران پرداخته خواهد شد.» (۴/۲۳۸) «بزرگ‌ترین مشکل دنیای امروز فقدان توازن است، توازن در همه‌ی شئون.» (۵/۹۳) درست است که تعادل/توازن/اعتدال باید «در تمام شئون» هر جامعه، و کل جامعه‌ی بشری، برقرار باشد،

اما مهم‌ترین مصداق این تعادل، که شاید سایر مصداق تعادل جز موارد خاص همین تعادل با جز فرزندان همین تعادل مادر نباشند، تعادل میان جسم و روح یا تعادل «در میان نیاز مادی و نیاز معنوی» (۴/۳۳) است. «وضع زمانه طوری است که انسان بیشترین هم خود را صرف ارضاء نیازهای مادی خود می‌کند. کارکردن، پول درآوردن، و خرج مایحتاج (مصرف) کردن سه رکن تمدن مغرب‌زمین گردیده که این روش به کشورهای واپس‌مانده یا درحال توسعه نیز سرایت نموده.» (۴/۳۳) بنابراین، برای ایجاد تعادل در جامعه، اعم از جامعه‌ی ملی و جامعه‌ی جهانی، راهی جز این نیست که لاقبل به‌اندازه‌ای که به ارضاء نیازهای مادی بشر اهتمام می‌شود (و البته، حتی بسیار بیشتر از آن اندازه) به ارضاء نیازهای معنوی او نیز اهتمام بورزند، و این کار، یعنی برآوردن نیازهای معنوی بشر، از فرهنگ برمی‌آید و بس. به همین جهت بود که گفتیم که اصالت فرهنگ، در نظام اندیشگی اسلامی ندوشن، بر فکرت نیاز به اعتدال مبتنی شده است.

روشنفکر ما، در نوشته‌ای، پس از این‌که هفت مشکل بزرگ ایران موجود را شمارش، توصیف، و تبیین می‌کند و برای رفع هر یک از آن‌ها چاره‌جویی‌هایی پیشنهاد می‌کند، در آخرین بند نوشته و به‌عنوان نتیجه‌گیری پایانی، می‌نویسد: «ولی، همه‌ی این‌ها تصویری خوش‌بینانه و چاره‌جویی‌های کم‌و‌بیش فرعی خواهد بود اگر یک چیز، که در عمق قرار دارد، تغییر نکند؛ و آن «فرهنگ» بشر است، یعنی طرز تلقی همگانی نسبت به زندگی.» (۲/۱۳۰) در جای دیگری می‌نویسد: «این تصوّر رایج قرن بیستم که اقتصاد می‌تواند همه‌ی مسائل بشری را حل کند، به‌قدر کافی شکست‌خورده است. باید مرغ بشریت را که می‌خواست با یک بال ببرد، دو بال به او داد.» (۴/۱۶)، یعنی بال فرهنگ، افزون بر بال اقتصاد. «تقدم اقتصاد بر توسعه‌ی فرهنگی، توسعه را به صورت «عده‌ی سرخرمن» درمی‌آورد و اقتصاد را به صورت سراب... اقتصاد یک پایه‌ی اصلی دارد که عبارت باشد از زمینه‌ی اجتماعی و روحی مردم. بقیه برنامه‌ریزی فنی و کاربردی است که در قلمرو کارشناسان قرار می‌گیرد. همه‌ی این‌ها به دانستن و خواستن بازمی‌گردد و دانستن و خواستن مستلزم آماده‌کردن روحیه‌ی انسان است.» (۴/۱۲۳)

نه فقط اصلاح وضع اقتصادی متوقف بر اصلاح فرهنگ است، بل این توقف در خصوص اصلاح وضع سیاسی نیز، مصداق دارد. وضع سیاسی را هم باید از طریق اصلاح فرهنگ بهبود بخشید: «عاری از دل‌مشغولی سیاسی نبودم، ولی آن را از طریق فرهنگ دنبال می‌کردم که آن را پایه‌ی کار می‌دیدم.» (۵/۲۵۱) «فرهنگ، که طی این ۵۰ سال همواره حرفش را به میان آورده‌ام، اهمیتش در آن است که یک کشور باید با مردمش به راه برده شود، و مردم باید با فرهنگشان به راه برده شوند.» (۵/۲۵۶)

پس، به همان اندازه که برای رفع نیازهای مادی، به علم تجربی، اعم از تجربی طبیعی مانند فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی و تجربی انسانی مانند جامعه‌شناسی، اقتصاد، و سیاست، و نیز به فن و صنعت و فناوری، که همه وام‌دار علم تجربی‌اند، محتاجیم، برای رفع نیازهای معنوی، به فرهنگ حاجت داریم؛ یعنی به اخلاق، عرفان، دین، هنر، و ادبیات. اما، متأسفانه، به علت غفلت از ارضاء نیازهای معنوی و توجه کم‌بیش انحصاری به ارضاء

نیازهای مادی، «علم و فن با فاصله‌ی زیاد از فرهنگ جلو افتاده است.» (۳/۱۷۵) اکنون برای بازگرداندن حالت تعادل، باید بیشترین تأکید روشنفکران و مصلحان اجتماعی بر قضیه‌ی فرهنگ باشد؛ توگویی بشر برای روی‌کردن به علم، فن، صنعت، و فناوری به اندازه‌ی کفایت و حتی بیش از حد کفایت انگیزه‌مند هست و بنابراین، نیازی به افناع و ترغیب و تحریک و تشویق ندارد. آن چه باید محل تأیید، تأکید، تعلیم، تربیت، تبلیغ، و ترویج واقع شود، اقبال به فرهنگ است: «بشریت امروز از نداشتن معنویت در رنج است.» (۱/۲۰۵) «ما امروز، بیش از هر چیز، نیازمند رستخیز اخلاقی هستیم.» (۱/۳۸) «یک جامعه بر چه استوار است؟ بر انسان؛ و انسان بر اخلاق، که مجموع آن، در اصطلاح امروز، «فرهنگ» خوانده می‌شود.» (۲/۲۱۴) «بازسازی اخلاقی به همان اندازه ضرورت و فوریت دارد که بازسازی مادی... مسائل امروز را نمی‌توان بدون پشتوانه‌ی اخلاقی‌ای که منطبق بر واقعیات زمان باشد، حل کرد. یک تجهیز روانی محکم لازم است. اگر خطر بیم‌هسته‌ای از سر بشریت رفع شود، خطر بی‌اخلاقی همواره هست که او را در معرض تهدید جدی قرار دهد.» (۲/۲۴۷)

بی‌شک، اختصاری که در عرضه‌داشت آراء و نظار اصلی اسلامی ندوشن اعمال شد، از باب ایجاز مٌثل است و مانع شده است از این‌که این آراء و نظار به وجهی درست گزارش شوند. اما اگر همین مختصر باعث شود که در کسانی رغبت به مطالعه‌ی آثار ارجمند خود این روشنفکر اصیل، صادق، دلسوز، و ژرف‌نگر پدید آید، نویسنده‌ی این سطور خوشنود خواهد بود.

ممکن است برخی از خوانندگان آثار روشنفکرانه و اصلاح‌گرانه‌ی اسلامی ندوشن با پاره‌ای از پیش‌بینی‌ها یا راه‌حل‌های پیش‌نهادی او موافق نباشند، ولی به گمان من، هیچ‌یک از آنان در صداقت و دلسوزی او، که در سطر سطر آثار او موج می‌زند، در انسان‌دوستی و وطن‌خواهی او، و در همه‌جانبه‌نگری و اعتدال‌شاکله‌ی فکری‌اش شک نخواهند کرد.

در پایان، می‌خواهم آن چه را که این روشنفکر شریف ایرانی درباره‌ی زنده‌یاد استاد سیدمحمد فرزاد نوشته است، درباره‌ی خود او تکرار کنم: استاد دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن «یکی از افراد معدودی است که چون بروند دیگر جانشین نخواهند داشت.» ■

۱۳۹۹/۷/۲۶

۱. در داخل پرانتزها، عدد سمت چپ به عنوان کتاب اشاره دارد و عدد سمت راست به شماره‌ی صفحه‌ای که از آن نقل قول شده است. در «پی‌نوشت» مقاله، معلوم می‌شود که هر یک از اعداد سمت چپ به چه کتابی از آثار دکتر اسلامی ندوشن اشاره دارد.

۲. اعداد سمت چپ پرانتزها به این کتاب‌های دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن اشاره دارند:

الف: «ایران را از یاد نبریم» و «به دنبال سایه‌ی همای»، چاپ چهاردهم کتاب اول و چاپ سیزدهم کتاب دوم، انتشارات بزدان، ۱۳۹۶.

ب: «سخن‌ها را بشنویم»، چاپ نهم، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۵.

پ: «ایران و تنهایی‌اش»، چاپ چهارم، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۹.

ت: «ایران چه حرفی برای گفتن دارد»، چاپ پنجم، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۹.

ج: «گفتن نتوانیم، نگفتن نتوانیم»، چاپ پنجم، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۹.

* ضمناً، همه‌ی تأکیدها در همه‌ی نقل قول‌ها از خود اسلامی ندوشن‌اند.

دیگر ویژگی ذاتی استاد اسلامی ندوشن، کمال‌گرایی است. این استاد در کارها و زندگی خود توسعه طلب است و در عین حال بر اوج قله‌ای که ایستاده است بسنده نمی‌کند و همواره با همان اعتدالی که گفته شد، در صدد فتح قله‌های مرتفع‌تر دیگر است. شاهد این مدعا آن است که مجله‌ی «هستی» را پس از سال‌ها انتشار مداوم و البته مرتب. آن هم با کیفیتی عالی. به صورت خودخواسته متوقف کرد، چرا که طبع و وجدان سختگیر و راستینش قبول نمی‌کرد که دچار اُفت و آفت شده باشد. خصیصه‌ی برجسته‌ی دیگر اسلامی ندوشن آن است که این ادیب، نویسنده و مصلح اجتماعی است و در واقع با تمسک جستن به دنیای ذهن و زبان شاعرانی همچون فردوسی، مولوی، سعدی و حافظ و به تعبیر خود وی «چهار سخنگوی وجدان ایران»، بر دستاوردهای این قبیل شاعران اصرار دارد و بر همین اساس بر اندیشه‌هایشان تأکید دارد و اصول اصلاحات اجتماعی هر یک را شرح و بسط و ترویج می‌دهد و درک و دریافت و جهان بینی‌های خود این گذشته‌ی پرافتخار را با انسان معاصر ایرانی به اشتراک می‌گذارد.

به طور کلی محمدعلی اسلامی ندوشن همواره نگران ایران است و آرمان او ایران است و ضمن برشمردن نقاط موفق ایران و همچنین با امید و امیدواری به آینده‌ای روشن برای آن به واسطه‌ی داشتن فرهنگ و هنر و ادبیات غنی این سامان، فرهنگ آن را مولد می‌داند که دائماً به سبب آغاز دوباره، نوآوری و بازآفرینی باید به گذشته و پایه و ستون‌های خود نگاهی داشته باشد تا بتواند «ققنوس وار از خاکستر خود بال در آورد».

البته که این نویسنده در سفرنامه‌های خود مثل «کشور شوراها» و «کارنامه سفر چین» و آثاری از این دست به صورت تطبیقی به بررسی تعامل و تقابل فرهنگی این کشورها و ایران می‌پردازد تا از همین رهگذر، ایران بتواند خود را توسعه، اعتلا و ارتقا ببخشد و به جایگاه‌های بالا و والای خود برسد.

ویژگی آخری که نگارنده بنا به مجال اندک باید به آن اشاره نماید، نثر گیرا، استخوان دار و محکم و البته شیوه شیوا و رسای اسلامی ندوشن است. عمق و تأثیری که نوشته‌های این ادیب سختور از آن برخوردار است، یکی به خاطر اعتدال ذاتی اوست (چنان‌که پیشتر هم به آن اشاره شد) و نکته‌ی بعدی به خاطر سادگی، بی‌پیرایگی و مردم‌داری اسلامی ندوشن است؛ چرا که این استاد فقید اهل هیچ مکتب و مشرب و جریان و گروه و حزب و دسته و ایسمی نبود و فقط و فقط مردم‌داری و مردم‌مداری در آثارش پیدا و پدیدار است.

شاهد این مدعا کتاب ارزشمند کتاب چهار جلدی «روزها» است. «روزها» راوی گویای تاریخ اجتماعی و تجربه‌ی زیسته‌ی بخشی از مردمان کویر است. تفکر و نگرش اسلامی و تلفیق و توازن دلنشین او در آمیختن تاریخ و ادبیات و جغرافیا و هنر و هویت اجتماعی متجلی شده است و به همین واسطه او توانسته است افق و چشم‌انداز ایران را ترسیم و نمایان سازد.

باشد که روح عزیزش از تحقق آمال و آرمان‌های جهان ایرانی شاد شود، آن‌طور که در خاک هم دلش به هوای ایران می‌تپد. روحش تا همیشه‌ی ایران شاد باد ■



استادِ اعتدال و اخلاق

(به انگیزه‌ی آمدن پیکر استاد محمدعلی اسلامی ندوشن)



مرتضی بیاتی
روزنامه‌نگار

سرسبزی باشد. این تعادل در همه‌ی جنبه‌های زندگی او به طور عمیقی نهادینه شده بود و از نوشتن تا نشست و برخاست و حتی صحبت کردن او تأثیرگذار بود.

عامل بعدی در اندیشه‌ی ایران دوستی دکتر اسلامی ندوشن، موضوع اخلاق است. اخلاق در نزد او به قدری مهم بود که محور تمام زندگی او قرار داشت. وقتی در بهمن‌ماه سال ۱۳۸۸ و در اولین دیدارم با او که به دفتر «ایرانسرای فردوسی» در خیابان توانیر ونک رفتم، به خاطر دارم که وقتی از دوستی که سردبیر مجله‌ای فرهنگی و پرآوازه است یاد کردم، اسلامی از آن سردبیر به خاطر آن‌که بدون کسب اجازه مقاله‌اش را چاپ کرده بود، گلایه کرد و گفت: من خودم مجله‌داری کردم و هیچ وقت اخلاق را زیر پا نگذاشتم. همه‌ی انسان‌ها احترامی دارند و حرمت ایجاب می‌کند به هر حال با یک تلفنی، نامه‌ای، واسطه‌ای موضوع را با نویسنده در میان گذاشت و اخلاق، مقدمه‌ی هر کاری در زندگی است، حال آن‌که کار فرهنگی کرد و اخلاق نداشت...

دلیل دیگر مؤید این اخلاق‌گرایی اسلامی ندوشن این است که در همان دفتر «ایرانسرای فردوسی»، استاد با همان ته‌لهجه‌ی زیبای ندوشنی رو به این جانب گفت: «آقای بیاتی! همیشه دو اصل را در زندگی سرلوحه کار خودتان قرار دهید: یکی انسان بودن و دیگری ایرانی بودن».

شکر خدا را که جسم این مرد به خاک کشوری رسید که همیشه آن را ستود و تا پای جان ایران را از یاد نبرد؛ آن چنان که روحش همیشه به یاد ایران است.

محمدعلی اسلامی ندوشن در طول حیات پر بار و برکتش همواره دغدغه‌مند ایران و ایرانی است. ایران برای او همیشه «مسئله» بوده و همواره با نگاه ملی و فارغ از هرگونه دسته‌بندی، جناح‌بندی و یارکشی‌ها این دغدغه‌مندی و نگرانی را در اندیشه و آثارش حفظ کرد و برای تحقق این اندیشه‌ورزی، چند الگو را سرلوحه‌ی کار خود قرار داد.

شاید اصلی‌ترین عامل قوام فکری و مایه‌ی دوام و استمرار مؤثر این اندیشه، تعادل و اعتدال او در همه‌ی ساحت‌ها باشد. بارزترین مصداق ملموس و عینی این اعتدال‌ورزی وی آن است که در دهه‌ی هشتاد خورشیدی کتاب مجموعه مقالات خود را با نام «باران نه رگبار» منتشر می‌کند. باران از آنجایی که قطره قطره می‌بارد و در نازل شدنش - خصوصاً در اقلیم خشک ایران - همیشه آرزویی نهفته است، می‌تواند معجزه کند و زندگی‌بخش باشد و مایه‌ی تولید و توسعه‌ی



غمزه‌های نیشابور برای اسلامی ندوشن



فضل‌الله یاری
روزنامه‌نگار

چه بسیار ایرانیان فرهیخته‌ای که سال‌هاست دور از وطن درگذشته‌اند و این بخت را نداشتند که کالبد خود را در آغوش میهن اندازند و از سر ناچاری به قطعه‌ای خاک از ولایت غربت رضایت داده‌اند و البته سال تا سال رهگذری ایرانی بر گورشان گذری نمی‌کند تا به سکوتی، نم‌اشکی یا فاتحه‌ای مهمانشان کند. صادق هدایت، محمدعلی جمال‌زاده، بزرگ علوی، غلامحسین ساعدی، رضا براهنی، عباس معروفی، از جمله نویسندگانی هستند که اگرچه با فرهنگ و ادبیات ایرانی پیوندی ناگسستنی دارند، اما در زمان حیات در وطن خود غریب بودند و مرگ هم پایان بخش این غربت نبود. برخی خود نخواستند و برای برخی نیز ممکن نبود که جسم بی‌جان‌شان در خاک وطن آرام گیرد و البته در جهان بینی بسیاری از آنان نیز این موضوع اهمیتی نداشته است که کجا در خاک شوند؟ و آیا اصلاً در خاک شوند؟ و یا در هیئت مشت‌ی خاکستر در مسیر آب و باد روان باشند؟

در این میانه گویی چیزی مغفول مانده است و آن انتظاری است که مخاطبان ایرانی حتی پس از مرگ

نویسنده محبوبشان از او دارند. و آن، این‌که سنگی برگوری باشد تا گاه گرد آن جمع شوند و بوی نویسنده‌ی محبوب خود را از آن بجویند.

اما جدای از این موضوع، نظر خود هنرمند درباره‌ی مدفن و مقبره‌اش، خود حاوی پیامی است برای زندگان، آیندگان و تاریخ. گویی آخرین تیر در چله‌ی او و آخرین کلمه‌اش بر سر زبان است تا چیزی را بگوید؛ پیامی جاودانه که قرار است بر سنگ سخت روزگار حک شود. همان انگیزه‌ای که برخی را وامی‌دارد تا کتبی یا شفاهی وصیت کنند که کجا به دامن خاک برگردند.

مه‌دی اخوان‌ثالث با آن‌که عمر چندانی نکرده بود، و براساس مدت معمول طول عمر آدمی، فاصله دوری با مرگ داشت، اما آنقدر برایش مهم بود که بسیار زودتر از موعد معمول وصیت کند: «من که مُردم، اگر شد، مرا پیش پای فردوسی به خاک بسپارید.» تا به آیندگان پیام دهد که چه اندازه کار فردوسی را در پاس داشت زبان فارسی و مفهوم بزرگی تحت عنوان «ایران» برایش مهم است؛ همان موضعی که محمدرضا شجریان نیز در این زمینه گرفت تا علی‌رغم آن‌که به دلیل ماهیت اشعار فردوسی هیچ‌گاه نتوانست آن را به آواز درآورد، نشان دهد که «بدهکار» فردوسی بوده است. او گفته بود: «فردوسی زبان ما را نجات داده است. او زبان و هویت

ما را حفظ کرد و همه‌ی ما به آن مرد بزرگ بدهکاریم.» شاملو در زمان حیاتش به دعوت‌های بسیاری برای زندگی در خارج از ایران، پاسخ منفی داده و گفته بود که چراغش در این خانه می‌سوزد و آن قدر بر این موضع ایستاد تا نشان دهد که می‌خواهد چراغش نیز در همین خانه خاموش شود.

همین چند روز پیش «گلپا» خواننده‌ی باسابقه‌ی موسیقی سنتی که در گذشت، وصیتی درباره‌ی محل دفنش داشت که البته به لحاظ قانونی ممکن نشد. او با وجود بیش از چهار دهه سکوت و غیبت از صحنه‌ی موسیقی کشور، ترجیح داد که در ایران بماند؛ وصیت کرده بود که در گورستان ظهیرالدوله در کنار قبر استادش مرتضی خان محبوبی دفن شود، اما اجازه‌ی این کار داده نشد. اما آنچه که در این گُشش مستتر است، همین است که او ترجیح داد در خاک «ایران» دفن شود، به بهای گزاف چهار دهه سکوت.

اینک که پیکر دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن، نویسنده و پژوهشگر ادبیات و تاریخ ایران، پس از حدود ۱۹ ماه امانت در خاک عاریه‌ای کانادا به ایران بازگشته و قرار است در شهر نیشابور دفن شود، این رویداد حاوی نشانه‌هایی است که برای ایرانیان جالب توجه است. او وصیت کرده بود جسمش را در «ایران» به خاک ببرند، با آن‌که می‌دانست که به امانت‌گذاشتن کالبدش در کشور کانادا ممکن است سال‌ها طول بکشد، اما مُصر بود که استخوان‌هایش به ایران بازگردند. او زاده‌ی ندوشن در استان یزد بود، اما بیش از هشت دهه حضور در عرصه‌ی فرهنگ ایران، از او ایرانی‌مردی ساخته بود که مرزهای جغرافیایی و قومیتی برایش رنگی نداشت و آنچه مهم بود مرزهای ایران فرهنگی بود؛ همان که بخش بزرگی از آن بیرون از مرزهای جغرافیایی افتاده است. با این همه او در انتخاب دقیق‌تر مدفن خود «نیشابور» را برگزید؛ سرزمینی که بارها عشق خود را به تاریخ آن و البته دردانه‌اش «خیام» ابراز کرده بود؛ انتخابی هوشمندانه که به تعبیر همسر فرهیخته‌اش خانم شیرین بیانی، به انگیزه نزدیکی به مدفن سه قله‌ی شعر فارسی، خیام، عطار و فردوسی انجام گرفته بود.

کسی چه می‌داند، شاید وقتی دو دهه پیش در مقاله‌ای گور خیام را این‌گونه تصویر کرده بود، تصمیمش را گرفته بود. گویی غمزه‌های نیشابور چشمش را گرفته بود؛ آنجا که نوشته بود: «نظامی عروضی در کتاب معروف خود، «چهارمقاله»، اشاره دارد که در آخر عمر خیام او را دیده، ملاقاتی با او در بلخ داشته است، در یک مجلس، که حکایت خیلی شیرینی در این باره نقل می‌کند و می‌گوید که ما در مجلس «عشرت» نشستیم بودیم، در بلخ، و حجت‌الحق حکیم ابوالفتح عمر خیام در مجلس بود و او گفت که بعد از مردن، گور من در جایی خواهد بود که هر بهار طبیعت بر آن گل افشانی کند، یعنی گل بریزد بر گور من؛ و آن‌گاه که پس از سال‌ها نظامی می‌رود و دیدار می‌کند از مقبره‌ی خیام در نیشابور، می‌نویسد که: من رفتم و همین را دیدم. بهار بود و مقدار زیادی گل و شکوفه از بالا ریخته شده بود بر خاک، و آن‌گاه می‌گوید که او چه مرد روشن بینی بود که پیش بینی گور خود را کرده بود.» ■

روحانیتی قائل بود و فاصله‌ی میان این دو وجه و تأکید بر یک وجه و بی‌توجهی به وجهی دیگر، را ناپسند و مذموم شمرده و بر حفظ توازن و تعادل میان آن‌ها تأکید داشت. به گفته‌ی وی: «جامعه‌ای را می‌توان سعادت‌مند خواند که نوعی توازن در تمام شئون آن برقرار باشد. من گمان می‌کنم که این اصل، صادق‌ترین معیار سنجش پیشرفتگی و واپس ماندگی است. منظور از توازن، حالت اعتدالی است که روابط فرد و جامعه و روح و جسم را تابع نظم مطلوب و متناسبی می‌کند.» استاد اسلامی ندوشن به خطر نفوذ فرهنگ غرب، از همین درجه می‌نگریست که صرفاً امور مادی را کعبه‌ی آمال خود نموده و امور معنوی را او نهاده است.

ایشان، هرچند برای ایرانی ارج و قرب زیادی قائل بود اما انسانیت را مهم‌تر و مقدم بر آن می‌دانست. «این حکم انسان‌گرایانه‌ای است که قاضی دادگر فرهنگ و ادب انسانی - الهی ایران صادر می‌کند. نخست انسان بودن و سپس ایرانی بودن» و بر این اساس، جهان‌وطنی را نافی وطن دوستی نمی‌دانست و وطن را نه یک قطعه خاک، که خاک با یک جهان فرهنگ می‌دانست.

استاد، همواره نگران و دغدغه‌مند ایران بود اما امیدوارانه، نگاه به فردا داشت. در شرح حالش گفته‌اند: «هر جا اثری و نمادی از فرهنگ ایران و ایرانی می‌بیند، به وجد می‌آید و از زوال آن اندوهگین می‌شود.» اما با همه‌ی نگرانی‌هایش، امیدوار به این بود که «ایران بتواند با تکیه بر زبان فارسی و فرهنگ دیرپایی که این زبان گویاترین نماینده آن بوده است، از گردنه‌ی خطرناک مدرنیسم و جهانی‌سازی به سلامت بگذرد و همچنان پایرجایماند.»

استاد اسلامی ندوشن، در ریشه‌یابی دلایل عقب‌ماندگی و ناکامی جامعه‌ی ایران، برخی موانع اساسی در اخلاق و رفتار ایرانیان را ذکر و اصلاح دیدگاه و رفتار فرد ایرانیان را راه حل توسعه‌یافتگی پایدار این سرزمین می‌داند و در این چارچوب نقبی بر اعتقادات گذشتگان زده و می‌نویسد: «اعتقاد متفکران ما این بود که هر فردی خود باید خود را اصلاح کند تا در مجموع جامعه اصلاح شود و به جایی برسد.» و در این رابطه از سعدی نام می‌برد که «مسئولیت را بر دوش فرد می‌افکند و از هشداری باز نمی‌ایستد.»

استاد، در رابطه با اخلاقیات فردی، بیش از همه بر تفکر و آگاهی صحیح تأکید نموده و عدم توازن در نحوه‌ی تفکر که باعث غلبه‌ی تفکر اشرافی، تخیل و احساس بر استدلال و منطق گردیده است، مهم‌ترین ایراد ایرانیان دانسته است. ایشان ضمن کاربست نگاه عقلانی و انتقادی در رویارویی با مسائل، در پاسخ به این سؤال که در آینده چه خواهد بود، می‌نویسد: «هرگاه بخواهیم وزنه‌ی تمدنی خود را در معرض دید جهانی بگذاریم، باید از آگاه بودن به عناصر منفی آن سربازان زنییم و از وفادار بودن به جنبه‌های خوب آن کوتاه نیاییم.»

استاد اسلامی ندوشن، بر اهمیت مسئولیت امروز ما تأکید نموده و مسئولیت در برابر نسل آینده را مسئولیتی کوچک نمی‌شمارد؛ چرا که به زعم ایشان، «ایرانی را که امروز در آن هستیم، باید به آن‌ها تحویل دهیم.» و در این رابطه بلافاصله این سؤال و جواب را مطرح



بر آستان اعتدال

اهمیت تفکر ایده‌های اسلامی ندوشن درباره‌ی احیای هویت ایرانی



سید مجتبی طاهری
دانش‌آموخته دکتری علوم سیاسی

قرار گرفت و همین مسئله روح استاد را آزرده و وی را بر آن داشت تا قلم و بیان خویش را در خدمت ایران و احیای هویت ایرانی به کار گیرد که حاصل آن نگارش ده‌ها جلد کتاب و مقاله در طول بیش از نیم‌قرن مبارزه فرهنگی است. همان‌گونه که اشاره شد، دکتر اسلامی ندوشن در آثار متعدد خود تلاش دارد در قالب مضامین متعدد به مسئله‌ی ایران و راهکار حل آن بپردازد. در این مقاله به حد بضاعت، سعی گردیده تا به این مهم پرداخته شود. استاد اسلامی ندوشن، فرهنگی بود و باور به اصالت فرهنگ داشت و بر ناسیونالیسم فرهنگی، که نه به افراط می‌گرایید و نه به تفریط، تأکید داشت. معتقد بود: «تا گره فرهنگی باز نشود، نه اقتصاد رونق می‌گیرد، نه تورم می‌خوابد، نه جرم کاهش می‌یابد، و نه تعاون و همکاری و اعتماد در میان مردم راه پیدا می‌کند.»

ایشان، «ایران» و «مردمانش» را بسیار دوست می‌داشت و راز ماندگاری ایران را در پیوند این دو با یکدیگر و در تداوم فرهنگ آن می‌دانست. بی‌جهت نیست، در آثارش، اعم از کتاب‌ها و مقالاتش، فراوان به ایران و ایرانی بها داده است، چنان‌که خود بیان داشته است: «گزافه نیست اگر بگویم که طی این ۵۰ سال هیچ‌کس بیشتر از من نام ایران و فرهنگ را بر قلم نیاورده است.»

دکتر اسلامی ندوشن، برای ایران، جسمانی و

سخن‌گفتن در باب مفاخر و بزرگان هر جامعه‌ای امری به‌غایت سخت و دشوار است؛ چرا که نیازمند شناختی دقیق و همه‌جانبه است که آن هم میسر نخواهد بود مگر با زیستنی همدلانه یا مطالعه‌ای عمیق در آثار و یادمان‌هایی که به دستمان رسیده است.

در باب استاد اسلامی ندوشن سخن بسیار رفته است؛ استادی بی‌بدیل در حوزه‌ی فرهنگ که در اندیشه‌ی ایران‌شناختی و دغدغه‌هایش، یکتا بود و بی‌همتا، که رفتنش خسارتی عظیم و تسلی خاطر وی جز با مطالعه‌ی آثار و عمل به رهنمودهایش ممکن نخواهد بود. جامع‌الاطراف، تیزبین، دغدغه‌مند و در همه حال یادگیرنده بود و آموزنده و همین موضوع، او را به محور گفت‌وگوهای اهل فرهنگ، مبدل نمود، تا جایی که هر که از راه رسید، از کوچک و بزرگ، سر بر آستان ادبش نهاد و به قصد تقرب، شمه‌ای بر وی و آثارش نوشت که راست‌کرداران، ماندگاران تاریخند.

اما آنچه در این میان به «دال» گفتمانی استاد اسلامی ندوشن مبدل گردید، «ایران» و «فرهنگ و هویتش» بود که در عصر مدرنیسم و پسامدرنیسم، سخت مورد حمله

می‌نماید: «آیا داریم به نسل آینده کشوری تحویل می‌دهیم که هنوز قابل زیست باشد؟ این مسئله‌ی حیاتی مطرح است که ادبیات، جزء کوچکی از آن است. مسائل عمده‌تری هستند که پایه‌های زندگی بر آن قرار دارد.»

استاد اسلامی ندوشن، به آموزش درست، توجه ویژه‌ای داشته و آن را رکن رکن توسعه پایدار جامعه می‌داند. به زعم ایشان، نه تداوم فرهنگ و نه انجام درست مسئولیت‌ها، بدون آموزش صحیح میسر نخواهد بود. در همین رابطه می‌نویسد: «آنچه ما نگرانش بودیم، آن بود که عوامل فرهنگساز مورد کم‌توجهی بوده‌اند. مسائل خیلی عادی و زودگذر مورد توجه بوده، اما مسائل عمیق نه، یکی از بنیادی‌ترین آن‌ها آموزش است... آموزش چیز کوچکی نیست. در آن محدود نمی‌ماند که مقداری زبان فارسی، یا جدول ضرب یا ریاضی و فیزیک به بچه یاد داده شود و یک دیپلم به دستش بدهند، بلکه باید انسانی بیرونورد که طرز تفکر و تربیتش بتواند یک شهروند مفید به جامعه عرضه کند.» که لازمه این امر درک و شناخت صحیح جامعه از جهان بینی است، که لازمه‌ی جهان بینی صحیح نیز آموزش درست است.

به همین جهت، معتقد است می‌بایست به پایه‌ها رفت و فرهنگ را پایه و اساس همه چیز از جمله سیاست می‌داند و معتقد بود «رفتار و جهان بینی مردم است که سیاست را می‌سازد. مردم به منزله‌ی یاخته‌های تن کشورند. اگر جهان بینی نادرست در آنان رسوخ کند، همان‌گونه می‌شود که یاخته‌ها از غذای نادرست تغذیه کنند و بدن از کارکرد سالم باز بماند.»

و «جامعه‌ی بی‌سؤال» را که نتیجه‌ی آموزش نادرست است، آفتی بزرگ دانسته که راه را بر هر گونه اندیشه و تغییری می‌بندد. در همین زمینه می‌نویسد: «ما اگر در سؤال را به روی خود ببندیم و یا از سؤال وحشت داشته باشیم، خواهیم شد جامعه‌ی بی‌سؤال، و این صفت جامعه‌ای است که یا خود را به کمال رسیده می‌بیند (که چنین فرضی درست نیست) و یا در آن درجه از گمراهی است که به ارزش سؤال واقف نیست و این را نیز می‌دانیم که فرهنگ انسان چیزی جز حاصل سؤال و جواب سؤال نیست.»

ایشان در باب ضعف نظام آموزشی در ایران از ابتدایی تا دانشگاه بر این نکته پای می‌فشارد که «آموزش در ایران تعبدی بوده است و آموزش تحلیلی، که متکی به سؤال باشد بسیار ضعیف بوده و این در آینده نگرانی‌های بیشتری به وجود می‌آورد» و در نهایت تأکید می‌نماید که «الآن در همه‌ی کشورها تمام وزنه روی آموزش حرکت می‌کند که این آموزش چقدر بتواند بازده داشته باشد و از چه نوع. اگر به آموزش فکر نکنیم، همه چیز به هدر می‌رود.»

استاد اسلامی ندوشن، پدیده‌ی مهاجرت از کشور را خوش نداشته و آن را مضر به حال جامعه و استمرار هویت آن می‌داند و تنها در دو حالت - البته به طور موقت آن را تجویز می‌کند: (۱) وجود حاکمیت کمونیستی که آزادی‌های فردی و عمومی را سلب نماید و (۲) وجود دیکتاتوری نظامی، وی در نامه به فرزندان می‌نویسد: «شما باید هدف‌تان آن باشد که پس از خاتمه‌ی تحصیل به کشورتان بازگردید و در آنجا زندگی دائمی خود را بنا نمایید. هیچ کشوری هرچه آباد و آزاد، جای سرزمین خود انسان را نمی‌گیرد. یک ایرانی که در خارج زندگی بکند، ولو زندگی راحتی داشته باشد، یک نیمه‌انسان است، زیرا رشته‌ی فرهنگی او قطع شده است.»

وی پدیده‌ی مهاجرت در ایران را معلول فرهنگی می‌داند که در چهل یا پنجاه سال اخیر شکل گرفت که جامعه را «اصلاح‌ناپذیر» و بالطبع، بودن را «نامطلوب» فرض می‌کرد و لذا وضع به این گونه شد «که هر کس یولی به دست آورد، چمدانش را ببندد و به کشورهای دیگر مهاجرت کند... [اما] این طرز فکر نمی‌تواند یک مملکت را بر سر پا نگه دارد. باید طوری بشود که بگوییم به هر قیمتی که شده ما اینجا زندگی می‌کنیم و کاری می‌کنیم که این مملکت قابل زیست باشد.»

و اما نکته‌ی آخر؛ اسلامی ندوشن فرزند تاریخ هفت هزارساله‌ی این مرز و بوم، که در کشاکش نبرد سنت و مدرنیسم و تقابل افراط در برابر افراط، که «ایران و ایرانی» را نشانه رفته بود، «اعتدال» در همه‌ی امور را فریاد زد و تلاش نمود با خلق آثاری بی‌نهایت روان و دلنشین و در عین حال استوار، به مثابه‌ی فردوسی و به شیوایی سعدی، خطر را گوشزد و مانع از تعمیق گسست در فرهنگ ایران و استمرار آن شود. روحش شاد و یادش تا ایران و ایرانی است، مانا باد ■

پیش بادا عمر این گل با گلابِ روزها



سید محمود الهام بخش
شاعر و استاد دانشگاه

ای فروغ نامِ نیکت آفتابِ روزها
مظهرِ سیرِ کمالاتِ شتابِ روزها

کوکبِ بخت تو خود رمزِ قرآنِ سعد ماست
خوب می‌داند مُنجمِ فتح بابِ روزها

قرن‌ها باقی‌ست نام تو قرین افتخار
سال و ماه و هفته گم شد در کتاب «روزها»

این همه پروانه گرد خود نگر، گسترده‌ساز
میوه‌ی عمر بلند از شهید نابِ روزها

پرتوی از نور بیداری بیفکن تا مگر
چشمه‌ی خورشید برخیزد ز خوابِ روزها

زینتی ده از کواکب آسمان شهر را
سوخت اندام کویر از التهابِ روزها

آفرین بر آن قلم کز جنبش خود آفرید
نثرِ شیوا نظمِ شیرین با نصابِ روزها

باب صحبت باز کردی از شباب و از مشیب
گفتی از هر در، مبدا بسته بابِ روزها

دیو با در یوزه ظلمت به میدان آمده
تا شب تاریک دل گردد حجابِ روزها

محور اندیشه‌ات انسان و آزادی اوست
انتصاب شب کجا و انتخابِ روزها؟

نور می‌آید سخن از ظلمت دیرین مگو
ابر شد محو از قدم آفتابِ روزها

گر سرودی خواند در بزم تو، «الهام» این زمان
شد نصاب حسن شعرش انتسابِ روزها

شد ز نام دکتراسلامی، ندوشن جاودان
پیش بادا عمر این گل با گلابِ روزها

بزد شد «روشن‌تر از روشن» به یمنِ مقدمت
آتشین نطق تو مضمون خطابِ روزها

بازگو اسرار ایران دوستی، درس ادب
قلب تفسیر حماسی، انقلابِ روزها

از زمین بگذر که بیزار است از سیر زمان
در افاق بنگر که او دارد حسابِ روزها

در بر پیر خرد بنشین میندیش از زمان
از کویر عمر بشنو وز سرابِ روزها

چیست عیب آفتاب و از که باید شکوه کرد
گر ندارد دیده خفاش، تابِ روزها؟

نازم آن کوه وقار و برف پیری را که ساخت
آبشار عمر را لبریز آبِ روزها

جعد مشکین شد سپید از فرصت «مَرَّ السَّحَابِ»
چین پیشانی چه باشد جز نقابِ روزها؟

ایران فرهنگی، خراسان بزرگ و زنده یاد اسلامی ندوشن



رضا جلالی
دانش آموخته دکتری علوم سیاسی

ایران فرهنگی

وقتی درخصوص امپراتوری ایران صحبت می‌شود، قدمت آن را از ۲۵۰۰ سال پیش، یعنی پانصد سال قبل از میلاد مسیح (ع)، ذکر می‌کنند و گستره‌ی جغرافیایی آن را صرف‌نظر از بعضی تغییرات عمدتاً از رود جیحون در شرق تا رودخانه‌ی فرات در غرب و از کوه‌های قفقاز در شمال تا سواحل جنوبی خلیج فارس در جنوب و این حوزه را هسته‌ی اصلی ایران به حساب می‌آورند؛ هرچند ممکن است با توجه به توانمندی حکومت‌های ایران بخش‌هایی دیگر نیز به این قلمرو اضافه شده باشند، مثل تصرف هندوستان در دوره‌ی نادرشاه یا تصرف مصر در عهد کمبوجیه.

اما ایران فرهنگی وسعت و قلمروی وسیع‌تر از ایران سیاسی را شامل می‌شود و مرزهای آن در شرق تا چین، در غرب تا بالکان، در شمال تا گرجستان و منطقه‌ی اوستیا گسترش داشته است و از بین رفتن سیطره‌ی سیاسی ایران در این مناطق، نتوانست پیوند فرهنگی عمیق این مناطق از سرزمین اصلی ایران را بگسلد و مهم‌ترین عنصر فرهنگی ارتباط‌دهنده‌ی مردم مناطق جداشده با ایران سیاسی، زبان فارسی است و سرایش شعر فارسی توسط سلطان سلیم و سلطان سلیمان عثمانی و نیز تدریس حافظ و سعدی در مدارس عثمانی، به‌رغم دشمنی‌های آشکار صفویان و عثمانی‌ها شاید نمود برجسته‌ی این پیوند فرهنگی بوده باشد.

خراسان بزرگ

مراد از خراسان، بزرگ‌بخش عمده‌ی سرزمین‌های شرق و شمال شرق ایران امروز، نیمی از مساحت ترکمنستان امروزی، نیمی از مساحت ترکمنستان امروز، جنوب و جنوب شرق ازبکستان، تاجیکستان و تقریباً تمام افغانستان امروزی است که بخارا، بلخ، سبزوار، سمرقند، توس، قندهار، طبرس، غزنین، مزار شریف، مرو، نیشابور و هرات از مهم‌ترین شهرهای آن به‌شمار می‌رفته‌اند. این حوزه که در روزگار هخامنشیان به‌عنوان ساتراپ شرق نامیده می‌شده است، پس از تصرف توسط مسلمانان در سال ۳۱ هجری قمری به مدت ۲۰۰ سال توسط امویان و عباسیان اداره و مردمش مسلمان می‌شوند و از سال ۲۰۵ هجری قمری تحت حکومت سلسله‌های ایرانی و پارسی دری زبان مردم آن از چنان توانی برخوردار بوده که تلاش اعراب برای جایگزینی آن با زبان عربی ناکام ماند و اگر بدانیم که مصر تحت تأثیر زبان عربی و دین اسلام، به‌کشوری عربی تبدیل شده است، آن‌گاه موضوع دوام

پارسی دری برجستگی و نمود بیشتری می‌یابد. به تعبیر داریوش آشوری، زنده‌داشتن زبان فارسی در نگارش سبب شد تا به‌رغم پذیرش اسلام توسط مردم خراسان بزرگ، عرب نشویم.

هرچند خراسان بزرگ به دلیل تحولات بین‌المللی و ظهور نظام دولت - ملت امروزه تقسیم و تحت حاکمیت نظام‌های سیاسی مختلف قرار گرفته است، اما اندیشمندانی هستند که معتقدند اصالت و هویت هزاران‌ساله‌ی مردم این منطقه به‌رغم تمام تغییرات، حافظ انسجام خراسان بزرگ است. محمدعلی اسلامی ندوشن از این جمله است.

اسلامی ندوشن و خراسان بزرگ

زنده‌یاد نیاز به معرفی ندارد و درخصوص خدمات او به ایران و فرهنگ این آب و خاک، آثار او ... زیاد شنیده و خوانده‌ایم و نیازی به تکرار آن نیست. اما این‌که به‌رغم تاریخ پر فراز و نشیب کشور و فجایی که در طول دوران بر ایران رفته است، هنوز با ایمانی قوی و تزلزل‌ناپذیر، منتظر برخاستن ققنوسی دیگر است، می‌طلبد تا بپرسیم، منشاء ایمان او کجاست؟ آیا از تحولات بین‌المللی بی‌خبر است؟ آیا از ظهور نظام دولت - ملت و تشکیل کشورهای متعدد بر اساس اصل حاکمیت ملی بی‌اطلاع است؟ آیا نمی‌داند که کشورهایی بر اساس نژاد واحد یا از تقسیم یک نژاد در چندین سرزمین، شکل گرفته‌اند؟ پاسخ تمام این پرسش‌ها و سئوالاتی از این دست منفی است و جایگاه علمی و فرهنگی او اجازه‌ی طرح چنین پرسش‌هایی را نمی‌دهد. پس پاسخ چیست؟

این انسان فرهیخته از دوران «سیادت سیاسی» ایران در عهد هخامنشیان و تبدیل آن به «سیادت فرهنگی» پس از سقوط ساسانیان صحبت کرده و رمز پایداری ایران را جانداربودن تمدن ایرانی می‌داند که زبان فارسی، شعر و ادب و عرفان ایران ارکان آن سیادت بوده‌اند. دکتر ندوشن:

– از نفوذ خلفای بغداد بر دولت‌های غزنوی و سلجوقی و غلظت بیشتر عنصر عربی و قشری‌گری و تعبد آنان به‌خوبی آگاه است.

– موقعیت جغرافیایی و تاریخ ایران را می‌شناسد و اقلیم آن را به‌دلیل مشکل کم‌آبی منحصربه‌فرد توصیف می‌کند.

– از محیط ناامن، حکومت‌های خودکامه، فضای آلوده به تعصب و عوام‌زدگی و مضار آن‌ها به‌مثابه‌ی خارهایی در مسیر توسعه آگاه است و برای آن‌که بتواند به‌شکلی ساده اما گویا وضعیت حاکم بر فضای سیاسی و فرهنگی ایران را توصیف کند، از حافظ کمک می‌گیرد.

از این سموم که بر طرف بوستان بگذشت عجب که بوی گلی هست و رنگ نسترنی

اما هم‌زمان از:

– خدمات دولت‌های ایرانی نظیر سامانیان، صفاریان و بوئیان به فرهنگ و ادب فارسی

– سرودن شاهنامه به‌عنوان حماسه‌ی قبل از اسلام بر محور خرد، داد و دهش (تعادل و توازن به‌عنوان یک روش کشورداری) و اجتناب از آرزو (تجاوز و تعرض به‌عنوان یک روش حکمرانی)

– سرودن مثنوی معنوی توسط مولوی به‌عنوان حماسه‌ی بعد از اسلام که به زندگی معنا می‌بخشد.

– ارائه‌ی عصاره و چکیده‌ی تاریخ و فرهنگ ایران تا قرن هفتم توسط حافظ در قالب غزلیات

– ورود عرفان و دو وابسته‌ی آن، یعنی عشق و رمز، به حوزه‌ی ادبیات و ظهور تصوف به‌مشابه‌ی ابزاری برای حفظ تعادل روانی جامعه در تندباد حوادث با اتکا به زبان فارسی به‌عنوان ابزار وحدت ملی، وسیله‌ی اظهار استعداد، دفاع و ابزار شاخصیت آگاه است.

لذا به لطف آگاهی از تاریخ ایران، نقش‌آفرینی استوانه‌های فرهنگی کشور چون فردوسی، مولوی، حافظ، سعدی، خیام و ... نقش بی‌بدیل زبان فارسی و جایگاه رفیعی که برای مردم در تحول اجتماعی قائل است و برخلاف سایر روشنفکران تحول را پروسه‌ای مردم‌محور و از پایین به بالا می‌داند، می‌توان به رمز و راز امیدواری او به آینده ایران و رسیدنش به جایگاه شایسته خود پی برد.

ندوشن که در سال ۱۳۵۴ به دعوت آکادمی علوم شوروی به آن کشور سفری یک‌ماهه داشته و علاوه بر بخش اروپایی شوروی از شهرهای سمرقند، بخارا، تاشکند و دوشنبه هم بازدید ویژه نموده است، فرهنگ ایرانی و زبان فارسی را که در شوروی به نام زبان تاجیکی نام می‌برده‌اند، ریشه‌دار توصیف می‌کند و در چندین مورد به نقش گردونه‌ی خورشید، علامت کهن آریایی در کاشیکاری‌ها اشاره می‌کند و اصرار تاریخ‌نگاران شوروی بر جداساختن فرهنگ و تمدن این بخش‌ها از تاریخ تمدن ایران اشاره می‌کند و آن را امکان‌پذیر نمی‌داند.

ناتوانی اعراب در تحمیل زبان خود بر مردم خراسان بزرگ و نیز عدم موفقیت روس‌ها در زدودن آثار فرهنگ تمدن ایرانی در ازبکستان، تاجیکستان و ... و سایر موارد مذکور سبب شده بود تا این مرد بزرگ هر روز امیدواری خویش را به ماندگاری فرهنگ ایرانی عیان‌تر سازد و پیشنهاد نماید که ضرورت تغییرات متناسب با زمان، اتخاذ رویکرد علمی، تقویت نقش مردم، اعتدال‌گرایی و تحلیل مسائل را از یاد نبریم و به یاد داشته باشیم که زیست ایرانی و تسری آن مستلزم توجه هم‌زمان به ایرانیت، یعنی فرهنگ ریشه‌دار، اسلامیت یعنی احترام به دین و مقابله با ریا و تجدد یعنی علم است و تعامل این هر سه واجب ■

نیشابور، سیمرغی در آسمان ایران



رضا ملانوروزی
روزنامه‌نگار

نیشابور را به صبحش می‌شناختند. آن زمانی که مردمان شب‌هایی از سال را روی بهار خواب‌ها می‌خسبیده و بر همین اساس فرق صبح نیشابور با صبح ولایت دیگر را می‌فهمیدند. شهر رُئونت اوستا همان نیشابور بوده و بعدها به آن ریوند هم گفته شده که هر دو به معنای شهری دارای جلال و شکوه بوده است. به درستی زمان دقیق به وجود آمدنش را نمی‌دانیم اما انوش بن شیث، آدم اولین نامی است که ساخت سکونت‌گاهی در مکان

فعلی نیشابور را به او نسبت داده‌اند و البته بعد از او نام شاهپور اول ساسانی را می‌بینیم که بعد از ساخت و یا بازسازی این شهر به کار خود می‌گوید ساخته نیک شاهپور. این شهر اسطوره‌ای و رازآلود آن قدر مهم و وسیع شد که لقب ابرشهر و ایران‌شهر هم از آن خود نمود. مورخان وجود این شهر را به قرن‌ها پیش از میلاد مسیح نسبت می‌دهند و بارها به عنوان کلان‌شهری نام برده‌اند که محدوده جغرافیایی آن تقریباً بخش بزرگی از خراسان امروزی بوده است.

وجود "آذربیزین مهر" یکی از سه آتشکده مهم ایران قبل از اسلام نشان از اهمیت این شهر داشته و بر همین اساس عده‌ای نیشابور را پایتخت مذهبی و

فرهنگی ایران قبل از اسلام می‌دانند. با تکیه بر همین مسئله بود که نیشابور بعد از پیروزی مسلمانان نیز توانست به سرعت جایگاه برتر علمی در ایران و جهان اسلام را به نام خود ثبت نماید. بی شک این شهر در دوره‌های صفاریان، طاهریان، سامانیان، سلجوقیان و غزنویان پرورشگاه و میعادگاه دانشمندان، دبیران، ادیبان و سیاستمداران طراز اول ایران بوده و از دل این دوره بی‌تکرار است که خیام و عطار دو بزرگ مرد تاریخ ایران و جهان پا به عرصه حیات می‌گذارند.

مورخین نوشته‌اند بیست و هفت باب از سی و سه باب اولین مدارس و دانشگاه‌های جهان اسلام در این شهر فعالیت می‌نموده‌اند و از طرفی تأسیس نظامیه‌ی نیشابور در زمان خواجه نظام‌الملک و قبل از نظامیه‌ی بغداد خود نشان از این عظمت می‌دهد. تولد چهار فرقه‌ی عرفانی ملامتیه، کرامیه، بکتاشیه و جوریه در این شهر بود که عنوان مرکزیت تصوف و عرفان جهان اسلام را به این شهر نسبت داد. ظهور بیش از چهار هزار و سیصد نفر شخصیت برجسته علمی و فرهنگی در این شهر و پرورش مشاهیری بی نظیر همه و همه شواهدی بر سابقه درخشان تمدن و فرهنگ غنی این شهرستان در گذشته می‌باشد. به قول ابو اسحاق ابراهیم اصطخری "ازین شهر دبیران و ادیبان معروف برخاسته‌اند، چندان که علمای این سامان را شمار نتوان کرد". نیشابور در دوران اوج شکوفایی تمدن اسلامی، محل زندگی و علم‌آموزی علمای بزرگی چون امام محمد غزالی، ابوریحان بیرونی، ابوسعید ابوالخیر، ابوبکر خوارزمی، عبدالقاهر بغدادی و ابو عثمان مغربی و... بود و شمار فراوان و شگرفی از اندیشمندان را به سوی خود می‌کشاند که با مراجعه به متون تاریخی و رجالی، افرادی را از کاشغر و خجند و بخارا گرفته تا مصر و اندلس و سیسیل، از آذربایجان و تفلیس و نخجوان تا مکه و مدینه و عدن، از بلخ و هرات و هند، تا بغداد و دمشق و قاهره می‌یابیم که در این شهر، زیسته و به خاک سپرده شده‌اند.

بیراهه نمی‌گفتند مردمان آن دوره‌ها که شهرهای بزرگ دنیا سه تاست: نیشابور که دروازه شرق است، دمشق که دروازه غرب و موصل، که رونده این دو جهت ناگزیر از گذر آن است. بعدها هم محمد اسلامی ندوشن استاد بزرگ تاریخ و ادبیات ایران و از عاشقان نیشابور، می‌نویسد: «نیشابور، در ایران بعد از اسلام، مقام ویژه‌ای دارد. در دهانه مشرق نهاده شده و در دشتی وسیع و حاصلخیز در دامنه باشکوه کوه بینالود، در فاصله اندکی از توس، که از آنجا کشیده می‌شود تا بلخ و بخارا، این مجموع، خراسان بزرگ را کانون یکی از بزرگترین ماجراهای فرهنگی و سیاسی جهان کرده است.»



تصویر شهرکهن نیشابور، ترسیم از منصور اسلامی (سارمان استاد ملی ایران).



تصویر شهرکهن نیشابور، ترسیم از فایق توحیدی (جنیدی، ۱۳۶۶، ص ۲۸۱)

فرزند راستین ایران



بیژن جلالی
نویسنده

درباره‌ی دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن نسبت به آنچه انتظار می‌رفت، کمتر سخن گفته شده، ولی در همان اندک گفته‌ها و نوشته‌ها، حق مطلب به خوبی ادا شده است؛ چه نویسندگان مطالب هر یک خود خردمندانی قابل احترام بوده‌اند که قدر گوهر وجودش را شناخته و دانسته‌اند.

دکتر اسلامی فرزند کویر و اصیل زاده‌ای نژاده است که نام او از نام ایران جداشدنی نیست. او به سراسر خاک مقدس ایران و فرهنگ مردم ایران عشق می‌ورزید و تا واپسین روزهای زندگی هرگاه فرصتی دست می‌داد، مهمان یا مسافری از ایران به کانادا می‌رسید و به دیدارش می‌رفت. تا آنجا که حافظه‌اش یاری می‌کرد، از یک‌یک دوستان و آشنایان سراغ می‌گرفت و احوال می‌پرسید، گویی از فرزندش راجع به فرزندان دیگر سؤال می‌کرد و پاسخ‌ها را با دقت تمام می‌شنید، خبرهای خوش را با لبخندی حاکی از رضایت و خوشحالی و خبرهای ناخوش را با اندکی تأمل و کمی غمزه و متفکر سری تکان می‌داد و به سراغ نفر بعدی می‌رفت. گویی نسبت به دوستان و آشنایان احساساس مسئولیت می‌کرد. گاهی از این‌که اسامی همه‌ی آن‌ها را به یاد دارد تعجب می‌کردم. ولی علاقه‌اش به این کار مرا خشنود می‌کرد. چون به نظر می‌آمد کهپولت سن و ضعف جسمی در حافظه‌ی چون گنجیه‌اش اثر چندانی نداشته است. (چنان‌که در آخرین لحظات حیات، گرچه بسیار سخت سخن می‌گفت، ولی آخرین حرفی که زد، گفت: ایران، از یاد بردنی نیست.)

آخرین دیدارمان در تابستان سال ۱۴۰۰ در تورنتوی کانادا روی داد که به علت واگیری کرونا، در محل همیشگی دیدارمان که رستورانی در نزدیک خانه‌اش بود و هرساله به صورت خانوادگی برگزار می‌گردید، انجام نشد. در نتیجه به خانه‌اش رفتم. او همچنان ساکت و آرام در روی صندلی چرخدار و با صدای ضعیف و گرفته نشسته بود و با کمک همسر نازنین و فرزندان برومندش تنها با نگاه‌های طولانی و لبخندی که به زحمت بر لبانش نقش می‌بست، با دیگران ارتباط برقرار می‌کرد. بعد از ملاقات، پیشانی بلندش را که گذشت زمان

در آن خطوطی را به جا گذاشته بود بوسیدم و با دلی غمبار و چشمی اشکیار ترکش کردم. (من خود به چشم خویشتن دیدم که جانم می‌رود.)

سال بعد، یعنی تابستان سال ۱۴۰۱، باز هم به دیدارش رغبت کردم، ولی او دیگر نبود و در سالگرد و یادبود رحلتش به آرامستان شهر تورنتو رفتم؛ آنجا که پیکرش را به امانت به خاک سپرده بودند تا زمان مناسب، مجال انتقال به ایران و نیشابور فراهم شود. در سایه‌گاه درخت تنومن و سر به فلک کشیده‌ی صنوبر با چتری عظیم از برگ‌های دشت و پهن او را به خاک سپرده بودند و هنوز از سنگ و نوشته هیچ خبری نبود. روی خاک مزار قدری سبزه و چمن خودرو روئیده بود و یادآور خیام:

این سبزه که امروز تماشاگاه ماست
تا سبزه‌ی خاک ما تماشاگاه کیست.

من و همسر که به دیدارش رفتیم، دسته‌گلی از گل‌های رنگارنگ داوودی همراهمان برده بودیم تا نثار خاک مزارش کنیم. درحالی‌که من و فرزندان دکتر و همسر دکتر اسلامی سرگرم گفت‌وگو بودیم، همسر در کناری آرام نشسته بود و با دقت گل‌های داوودی را از شاخه جدا می‌کرد و در لابه‌لای چمن‌های نورسته می‌گذاشت. بعد از تمام شدن دیدیم که با چیدن گل‌های رنگارنگ داوودی به روی چمن مزار دکتر اسلامی. کلمه‌ی مقدس «ایران» را ساخته است! که دنیایی معنا و مفهوم ایمانی در این کار بود. با خاطرات شیرین و پر بار شصت و چندساله از مزار دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن بازگشتیم.

عشق و وابستگی دکتر اسلامی به نقطه و شهر خاصی نبود. او همواره از ایران سخن می‌گفت ولی به دو شهر توجه ویژه‌ای داشت؛ شهر یزد، به خاطر بومی بودنش و خاستگاهش و دیگر شهر نیشابور به خاطر ویژگی خاص این شهر، چنان‌که خود می‌گوید: کمتر شهری در سراسر ایران می‌توان یافت که به اندازه‌ی نیشابور عبرت‌انگیز و پرخطر باشد. شهری پرشکوه و نازنین که روزگار مانند پهلوانان ترازوی، که بزرگ‌ترین عزت‌ها و بزرگ‌ترین خواری‌ها را بر او آزموده است.

امروز چون به نیشابور می‌گذاریم، آن را شهرکی می‌بینیم مانند همه‌ی شهرک‌های ایران، مفلوک و بی‌رغم. ولی به محض این‌که از دیوارهای پای بیرون می‌نهییم و به کشتزار می‌رسیم، جلال و رونق گذشته‌ی شهر فریاد می‌آید. جلگه‌ی وسیع حاصلخیزی دیده

می‌شود که گرداگرد آن کوه زیبایی حلقه زده و آسمان بی‌اندازه پاک است و در هوا نشئه و جوهری است که گویی بخور یادها و سرگذشت‌ها بدان آمیخته شده. من در اقامت دوروزه‌ی نوروزی خود در این شهر، موهبت آن را یافتم که نیشابور را در حالت‌های گوناگونش ببینم. در شب که آسمان نیلگون بود، ستاره‌های بی‌اندازه فروزان و درشت می‌نمودند. به گاه صبح و به گاه غروب حتی ساعتی در هوای بارانی که ابر آمد و باز بر سر سبزه گریست... سبزه‌های شفاف در زیر قطره‌های آب شسته شدند. هوا چنان بود که می‌باید؛ نه گرم و نه سرد. بسیار سبک و لطیف به نرمی در ریه‌ها فرو می‌شد و بر پوست که می‌وزید، به مساعات بدن راه می‌یافت، حالت نوازش خوارانه‌ای در هوا بود. نسیم گویی دست مهربانی بود که بر پیشانی نهاده بشود. آنچه در این سفر بر من کشف شد، پیوند بین خیام و نیشابور بود. دریافتیم که کمتر شعری در زبان فارسی مانند رباعی‌های خیام رنگ محلی دارد. در هر گوشه‌ی نیشابور که پای می‌نهیید، نشانه‌ای و کنایه‌ای از رباعی‌های خیام می‌باید. یاد او و نفس او در همه جا حضور دارد. در ابر، در غبار، در باران و گیاه، در کودکی که خاک می‌بیزد، در مردی که خشت می‌زند. در دهکده‌های کوزه‌فروشی، در گورستان عظیمی که در زیر کشته پنهان پنهان است، حتی در تضاد بین حقارت شهر و عظمت دشت. در همه‌ی این‌ها گویی معنایی نهفته است. حالتی است که با شما نجوا می‌کند و می‌توان آن را حالت «خیامی» نامید.

خیام که نامدارترین سراینده‌ی بی‌اعتباری دنیا در زبان فارسی است، گویی تقدیر خواسته است که نیشابور تجسمی از شعرهای او باشد. گویی شهری با آن همه رونق و زیبایی و غنا به ویرانه‌ای پهن‌آور تبدیل شده است تا در تأیید آنچه او گفته بود، بینه‌ای قرار گیرد. نیشابور واقعی را در خارج شهر کنونی باید جست. من در آنجا ساعت‌ها یله شدم مانند کسی که بیرون از دنیای موجود در میان خاطره‌ها راه می‌رود. حالت کسی را داشتم که از هوا مست شده است و سبکی و منگی خاص در خود احساس می‌کند. چون بر خاک و سبزه پای می‌نهادم، گفתי حرکتی در آن‌ها بود و ناله‌ای از آن‌ها برمی‌خاست. گفתי روحی گنگ و فسرده و دردمند در زیر آن‌ها پنهان مانده بود؛ احساسی وصف‌ناپذیر بود.

درباره‌ی وسعت و عظمت شهر قدیم نیشابور، ادعاهای مبالغه‌آمیزی شده است و هم‌اکنون نیز

افسانه‌هایی بر سر زبان‌هاست. مردم نیشابور معتقدند که دنباله‌ی شهر قدیم هشت فرسخ بوده است که از یک سو به کوه معادن فیروزه می‌پیوسته و از سوی دیگر به قدمگاه. دلیل آن‌ها آثار خرابه‌هایی است که در زیر خاک پنهان است و می‌گویند که چون هر نقطه از زمین شکافته شود، این آثار پدیدار می‌گردد. تا زمانی که سراسر زمین نیشابور مورد کاوش علمی قرار نگیرد، درباره‌ی صحت و سقم این نظریات نمی‌توان اظهار نظر قطعی کرد. لیکن، چون شهر چندین بار جابه‌جا شده، بعید نیست که مجموع آبادی‌ها، مساحت بسیار بزرگی را در بر گرفته باشد.

من در گردش خود به عده‌ای از دهقانان نیشابور برخوردی که دوه‌دو در جاهای مختلف مشغول کندوکاو بودند. اینان به امید پیدا کردن قطعه سفال یا چینی یا شیئی قیمتی، زمینی را اجاره می‌کنند و در آن چاهی می‌کنند و به حفاری می‌پردازند. به من گفتند که سال‌هاست زمین بی‌برکت شده است و آنان فقط از درد بیکاری به این کار تن در می‌دهند. دو نفر گفتند که از سال گذشته چهار ماه بر سر زمینی کار کرده بودند و بر سر هم هر یک روزی پنج ریال عایدشان شده بود. دیدار این مردم واقعاً رقت‌انگیز بود که در تلاشی نومیدانه سینه‌ی خاک را می‌شکافتند تا مگر در پرتوی چراغ مرده‌ی گذشتگان ادامه‌ی حیات بدهند.

می‌دانیم که مغولان پس از تسخیر و قتل عام نیشابور، آب بر شهر بیستند و آن را یکسره خراب کردند. شهر فرو ریخت و در زیر پوششی از خاک پنهان شد. بنابراین در کاوش‌های پراکنده‌ای که صورت می‌گیرد، امید جویندگان به این است که ظرفی سالم به دست آید و یا اجزاء شکسته‌شده‌ی یک ظرف چنان باشد که بتواند در کنار هم جسابنده شود و به فروش برسد.

در این میان آنچه شگفت‌انگیز و دیدنی است، تپه‌ی معروف به «ترب‌آباد» است که می‌گویند قصر آل‌بارسلان بر بالای آن واقع بوده. سراسر این تپه به وسیله‌ی هیئت‌های حفاری آمریکایی کاویده شده و به صورت غار و چاه و چاله درآمده است. من به همراه یک دهقان نیشابوری آن را تماشا کردم و مصداقی از این بیت را در آنجا دیدم:

آن قصر که جمشید در او جام گرفت
آهو بچه کرد و روبه آرام گرفت.

در گوشه‌ای از تپه که زمینی صاف بود، گندم کاشته بودند و این گندم بسیار پرپرشت‌تر و خرم‌تر و مغرورتر از کشت‌های دیگر می‌نمود. گویی از بدن آدمی قوت گرفته بود. سبزه روغن خورده و شکسته‌های کاشی و سفال و آجر و استخوان در کنار هم منظره‌ی خیامی بدیعی ایجاد کرده بود و من به یاد آوردم:

هر سبزه که بر کنار جویی رسته است
گویی ز لب فرشته‌خوبی رسته است.

خاک نیشابور برای تبدیل شدن به سفال و کاشی استعداد خاصی داشته و این معنی، از اشیایی که از زیر خاک بیرون می‌آید پیداست. راز اشاره‌های مکرر خیام نیز به اشیاء سفالی و کاشی از این موضوع فاش می‌شود. راهنمای من می‌گفت که یکبار کوزه‌ای را از زیر خاک بیرون آورده که بدنه‌ی آن بسیار نازک بوده، مانند کاغذ.

این اصطلاح خود اوست. چون آب داخل آن می‌کرده، به اندک مدتی خنک‌تر می‌شده است. می‌گفت نمی‌دانیم این کوزه‌ها را چگونه و با چه گلی درست می‌کرده‌اند.

نیشابور بعد از خیام تجسمی است از اندیشه‌های او. از طرف دیگر رباعی‌های او به گمان من، تبلور و چکیده‌ای بوده است از گذشته‌ی نیشابور. خیام در

عشق و وابستگی

دکتر اسلامی به نقطه و شهر

خاصی نبود.

او همواره از ایران

سخن می‌گفت ولی

به دو شهر

توجه ویژه‌ای داشت؛

شهر یزد، به خاطر

بومی‌بودنش و خاستگاهش و

دیگر شهر نیشابور

به خاطر ویژگی خاص این

شهر، چنان که خود می‌گوید:

«کمتر شهری در سراسر ایران

می‌توان یافت که به اندازه‌ی

نیشابور عبرت‌انگیز

و پرخطر باشد.

شهری پرشکوه و نازنین که

روزگار مانند پهلوانان تراژدی،

که بزرگ‌ترین عزت‌ها و

بزرگ‌ترین خواری‌ها را

بر او آزموده است.»

اکنون برای آن که انعکاس نیشابور را در رباعی‌های خیام و انعکاس رباعی‌ها را در نیشابور ببینیم، نگاهی بر یکی از سه دوران مختلف شهری می‌افکنیم.

نیشابور پیش از خیام: در تاریخ نیشابور می‌خوانیم: اول کسی که فهندژ (قسمتی از نیشابور) را بنا نهاد، انوش بن شیث بن آدم علیه‌السلام بود. اساس آن به سنگی بزرگ، سفید مدور، املس نهاد... بعد از آن مدتی مندرس شد و چندگاه ماند، زوالیکه دوم باز بنا نهاد. بعد از آن با طوفان خراب شد و تا زمان ایرج. ایرج بن افریدون مهمل ماند... و سپس می‌نویسد: «افراسیاب ساحر با لشکر عظیم بر ملک ایران غلبه کرد و شهرها خراب می‌کرد و اسیر و غارت می‌کرد...»

در اثناء این‌که در ملک ایران می‌گشت، به صحرای فهندژ رسید. نزول کرد، شهری نبود. به جوانب نظر کرد، میدانی وسیع دید، از این طرف کوهی قوی خوش منظر، از آن طرف کوهی مقابل چشمه‌ها جاری، اشجار مثمر، شمار لذیذ، میدانی مستدیر جبال محیط. در شگفت افتاد قلعه‌ی اعلا فهندژ بنا کرد و دیوارها احکام کرد و بسی اساس مرتب گردانید. تا این جا اساطیری و افسانه‌ای شهر حکایت شده. به صحت یا سقم آن کاری نداریم. آنچه در افواه بوده است این است که شهر بر اثر طوفان و سوانح دیگر چند بار خراب و از نو آباد شده است. و افراسیاب که تپه‌کننده‌ی همه‌ی شهرها بوده، آن جا را پسندیده و به بنای آن همت گمارده است. اکنون به تاریخ نزدیک می‌شویم و به شاپور می‌رسیم که بانی نیشابورش می‌دانند... «و ملک شرق و غرب او را شاپور مسخر شد. این شاپور شهر قدیم نیشابور در حوالی فهندژ بنا نهاد و معماران و عمله تعیین کرد و گفت که بر جوانب شهر خندق حفر کنند... و تکلیف شاقه فرمود. رعایا عاجز آمدند. معماران را امر کرد که هر روز پیش از آفتاب بر سر کارها روند و هر که از رعایا پیش از آفتاب حاضر نشود، زنده در میان خشت و گل دیوار گیرند و چنان کردند و خلق بر آن رنج قرار گرفتند و بعد از سنین کثیر که جندان و بنیان انبار ده مفهوم می‌شد، استخوان جسد بنی آدم از سر تا قدم از میان گل بر خاک می‌افتاد...»

آیا شرحی را که صاحب «تاریخ نیشابور» درباره‌ی بنای شهر و مجازات کارگران و ریختن استخوان‌های جسدها از میان دیوارها نوشته، مایه‌ی تأثر و الهامی برای خیام نبوده است؟

روایت دکتر اسلامی ندوشن از خود: «یکی از خوشوقتی‌های من در زندگی آن است که خانواده‌ی من نه متشرع بود و نه دبیوانی که مظلّم‌ای بر دوش گیرد. جزء مردم میانه‌حال این کشور به شمار می‌رفتند و زندگی ساده و بی‌آزاری داشتند. جد پدری و جد مادری من با آن‌که هر دو عنوان روحانی بر خود داشتند، از شغل کشاورزی خود بیرون نرفتند. اولی شیخ‌الاسلام لقب داشت، ولی هرگز به کار روحانیت نپرداخت و دومی که امام جمعه‌ی مسجد جامع ندوشن می‌گفتند، فقط یک روز در زندگی امامت جمعه‌ی مسجد جامع ندوشن کرده بود. خوشوقتی دیگر آن است که خانواده‌ی من نه ثروتمند بودند و نه فقیر. فقر و ثروت هر دو این احتمال هست که فاسد بکنند و ما خوشبختانه در معرض این فساد نبودیم.» ■

نیمه‌راه عمر این شهر و به هنگام اوج آبادی او پدید آمد تا گویی گذشته‌ی شهر را بسراید و آینده را پیشگویی کند. در واقع شاعر، ریاضی‌دان، حکیم و منجمی می‌بایست، مردی سرداندیش که بر همه‌ی دانش‌های زمان خود محیط باشد تا بتواند ماجرای نیشابور را تفسیر کند و به صورت قطره‌های سرد و شفاف رباعی فرو چکاند.

سیمرغ در آغوش مام وطن



اکبر اکسیر
شاعر و طرنویس

مجموعه شعر «رادیاتور» من به دست جناب محمد صالح علامی رسد. کتاب را با ولع خاصی می خواند و می رسد به صفحه ی ۷۴. به شعر «گل گلاب»: «سربازخانه مثل کرج، مرکز هفتاد و دو ملت است / در لهجه و نژاد و فرهنگ و قیافه، متفاوت / در لباس و پوتین و سر تراشیده، یک شکل و متحد / گیلک، کرد، ترک، بلوچ، تالش، ترکمن... / هر یک به لهجه ی خود حرف می زنند / نوبت به سرود ایران که می رسد / یک دل و یک زبان پا بر خاکِ طربناک می کوبند: ای ایران، ای مرز پرگهر...»
اشک در چشمانش حلقه می زند، یکپارچه احساس می شود و نیمه های شب به جناب رضا رفیع، دبیر ادب و هنر روزنامه ی «اطلاعات»، زنگ می زند و احساسات وطن دوستانه اش را بیان می کند و رضای عزیز طی مقاله ای در معرفی کتاب «رادیاتور» سنگ تمام می گذارد. آری، حسِ شگرف ایران دوستی و ارادت به ایران بزرگ، داغ ماندگار دل های ماست؛ چه صحبت از بزرگمردی چون محمدعلی اسلامی ندوشن باشد که تمام عمرش را وقف فرهنگ و ادبیات ایران کرد و امروز به سیمرغ قاف هنر و اندیشه ی ایران می گوئیم: به آغوش مام وطن خوش آمدید!

وقتی خبر انتقال جنازه ی استاد اسلامی ندوشن از کانادا را از دوست بزرگوارم جناب محمد ولی زاده شنیدم، یک لحظه شعر «نوشمک» از خاطرم گذشت و تفاوت انسان ها در تفسیر دو کلمه ی «خدمت» و «خیانت».
«دوران کودکی / چقدر پرتقالی بود / در غیبت لیموناد / در بقالی سر کوچه / نوشابه، یا پیسی بود یا کانادا / من عاشق کانادا بودم / خاوری، خدا لعنتت کند!»

در دوران دانشجویی، درس ادبیاتمان با زنده یاد مصطفی فرض پور ماججانی بود، از مدرسان پرشور ادبیات. ایشان اولین کسی بود که ما را با محمدعلی اسلامی ندوشن - این نام شریف - آشنا کرد. در هر جلسه کتابی از او را به ما معرفی می کرد: «صفیر سیمرغ»، «بارگشت از کشور شورها»، «روزها... و شور و شوقی که به «شاهنامه» ی فردوسی و پهلوانانش داشت. امروز هر دوی این عزیزان چشم از جهان فرو بسته اند؛ یکی در گیلان و آن دیگری در غریب غربت خان هشتمی که امروز به وطن رسیده است ■

پادشاهِ تنِ خویش بود و وطنِ خویش



سعید رضادوست
پژوهشگر و نویسنده

است، حتی اگر در دود و دروغ میدان انقلاب باشم و هر آنجا که خوش نباشم برایم غیرنیشابور است، گرچه در آرامگاهِ خِیام به سر برم. نیشابور برای من بیش از هر چیز در نفس های فرهنگ مردممانی است که جان آگاهند و ارباب معرفت. تجسم نیشابور برای من «جز الف قامت یار» نیست که در سایه سارش نفس می کشم و آرام می گیرم. بدین ترتیب نیشابورِ جهان من است و روحِ ریحانم.

اکنون محمدعلی اسلامی ندوشن به آبی بیکران پیوسته است و من اما دریغ نمی خورم که چرا او در خاک ایران خاموش نشده است. ایران همان جایی است که فرهنگ مردمانش حضور دارند. اسلامی ندوشن و اندک همانندانِ اویند که به این خاک روح می دمند. او ایران است و طی سال ها، به هر کجا که سفر کرد، بدنش بخشی از مرزهای ایران را نیز با خود حمل نموده است. او و اندک همانندانش تحقق آرزوی شیعی کدکنی اند که می گفت: «ای کاش آدمی وطنش را همچون بنفشه ها می شد با خود ببرد هر کجا که خواست». او خود، بخشی از قلمرو ایران به شمار می آید و ایران در نام و نشانش استمرار می یابد.

استاد دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن هم اکنون نیز از نگاه من، چنان که آرزو و خواست قلبی اش نیز بود، در نیشابور و مجاورت خِیام است و هم نوش و هم نفس او؛ چه کالبدش را به خاک نیشابور بیاورند چه در هر نقطه ای دیگر از این کره ی خاکی دفنش کنند. او در نیشابور و نیشابور در او جاری است. چه خاک جایی برایش تدارک ببینند، چه نه. او بیش از هر کسی دیگر در ایران و نیشابور حضور دارد. زنده ی بیداز اوست. عمق و گرمای نگاهش با من است هنوز ■

از روزگار نوجوانی، دو شخصیت برایم الگویی ویژه به شمار می آمدند؛ الگوهایی که بخت جوان یارم بود و طی سال ها و به قدر خویش درکشان کرده ام و به جان می طلبم که «تا ابد بر خلق این در باز باد». هر دو حقوق خوانده بودند و اما پیوندی ناگسستنی با ادبیات داشتند. نانشان اگر حقوق بود اما ادبیات شراب زندگی شان به حساب می آمد. طرفه این که هر دو نیز هم نام بوده اند: «محمدعلی موحّد» که «دیر زیاد آن بزرگوار خداوند» و «محمدعلی اسلامی ندوشن» که «جان گرمی به جانش اندر پیوند»

نهم بهمن ۱۳۹۴ بود و در خیابان شریعی، حوالی پل رومی، در سایه ی استاد دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن و همسر ارجمندشان دکتر شیرین بیانی گام برمی داشتم. اسلامی ندوشن شیفته ی نیشابور بود. مدام از باغ مصفای خِیام می گفت و از آرامش شگفت بقعه ی عطار. از بینالود و آن دشت که هنوز نفس های بوسعید و یارانش را در سینه نهفته دارد. می گفت و می گفت و گهگاه از رباعیات خِیام نیز زمزمه می کرد. شیرین بیانی به طنز می گفت: «محمدعلی! یادت نیست زمانی که ازدواج کردیم، نهر آب از شمال تهران روان بود و البرز چه باشکوه و باطراوت؟» اسلامی ندوشن با لبخندی محو پاسخ داد: «تهران ملکه ی فرخ لقا بود و اما شد مادر فولادزره!»

از هنگامی که بعد نیشابور برای من بیش از آن که «حکایت خاک» باشد، «روایت هوا» بوده است. هر آنجا که احوالم خوش شود، همانجا نیز برایم نیشابور

۱ همه جای ایران سرای همه‌ی ما ایرانیان است و این‌که در کجای این خاک زندگی کنیم و در کجایش در خاک بیاریم نیز از اختیارات یک‌یک ما ایرانیان است.

۲ ایرانیان فرهیخته و فرهنگ‌پرور و شخصیت‌های بزرگی چون مرحوم دکتر اسلامی ندوشن از افتخارات همه‌ی ایرانیان و از افتخارات ایران فرهنگی و زبان فارسی هستند و بعد از وفات در هر جای ایران خاک سپرده شوند، همچنان نماینده‌ی فرهنگ ایران به‌عنوان یک کل یکپارچه و تفکیک‌ناشدنی هستند و حتی اگر در جایی خارج از این سرزمین به خاک بروند نیز همچنان بر تارک تاریخ ایران می‌درخشند. بعد از وفات تربت ما در زمین مجوی در سینه‌های مردم عاشق مزار ماست.

۳ شخصیت‌های بزرگ علاوه بر این‌که نمادهای هویت ملی هستند، مایه‌ی فخر و مباهات برای زادگاه خویش نیز به شمار می‌آیند؛ چنان‌که سعدی و حافظ شیرازی متعلق به همه‌ی ایران و مایه‌ی روشنی چشم فارسیان و چشم و چراغ شیراز عزیزند. عطار نیشابوری و خواجه‌ی کرمانی هر یک علاوه بر این‌که نگین انگشتری ادب پارسی هستند، پسوند زادگاه خویش را نیز به‌عنوان نوعی سند هویت به همراه دارند و در چشم مردم دیار خود به‌عنوان عضوی از خانواده‌ی استانی و منطقه‌ای به شمار می‌آیند.

۴ مزار سعدی در شیراز و علامه شوشتری در شوشتر علاوه بر نقش الهام‌بخشی به فرهنگ ایران پهناور، به نسل‌های پی‌درپی از مردمان زادگاهشان پاسداشت علم و ادب و فرهنگ را یادآوری می‌کنند و بهتر آن است که در همان زادگاه خویش و در خانه‌ی پدری به خاک آرامش بیارند. مزار خواجه‌ی کرمانی اگرچه در مجاورت دروازه قرآن شیراز چون ستاره‌ای در آسمان ذهن هر ایرانی می‌درخشد، ولی درخشش این ستاره‌ی فروزان چندین برابر بود اگر که مزار خواجه در کرمان می‌بود.

۵ اگر چنان‌که استاد فقید دکتر اسلامی ندوشن وصیت کرده‌اند که در نیشابور به خاک سپرده شوند، سعدی شیرازی وصیت می‌کرد که در ایلام خاکسپاری شود، یا خیام نیشابوری به توصیه و وصیت خودش در بوشهر به خاک سپرده می‌شد، افتخاری برای آن مناطق می‌بودند و چون جان عزیز داشته می‌شدند، اما سهم شیراز در پرورش شخصیتی چون سعدی و حق نیشابور در رشد و تعالی شخصیت حکیم عمر خیام چه می‌شد؟

۶ در انتها به افتخار بازگشت پیکر بزرگ شخصیت فرهنگ‌پرور ایرانی و نویسنده‌ی ارزشمند یزدی و افتخار دیار ندوشن تمام‌قد به احترام می‌ایستیم و عشق او را به ایران بزرگ و ارادتش را به خراسان به‌عنوان یکی از خاستگاه‌های مهم ایران فرهنگی و ادبی ارج می‌گذاریم. ■



عاشقِ ایرانِ فرهنگی



عبدالرسول عمادی

رئیس بیستین مرکز ستجش وزارت آموزش و پرورش

وصیت مرحوم دکتر ندوشن برای خاکسپاری پیکرشان در ایران قابل درک است و وصیت دیگرشان برای خاکسپاری در نیشابور، نگین فرهنگ و ادب و ایرانیت، نیز محترم است، اما سئوالی که می‌توان طرح کرد و به دنبال آن به کاوش در منطق این وصیت پرداخت، این است که چرا ایشان وصیت نکرده‌اند که در زادگاه خودشان استان یزد به خاک سپرده شوند؟

به نظر می‌رسد ملاحظات زیر قابل طرح باشد:

پیکر مرحوم دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن، نویسنده و متفکر بزرگ ایرانی عاشق وطن، به ایران عزیز منتقل شده و در خاک نیشابور آرام خواهد گرفت. دکتر ندوشن اهل ندوشن یزد است و به دلیل ارادتی که به ایران فرهنگی دارد، نیشابور را قلب ایران فرهنگی می‌داند و وصیت کرده است که در نیشابور به خاک سپرده شود. این وصیت‌نامه مورد عمل قرار می‌گیرد و بعد از تشییع پیکر ایشان در تهران و ندوشن و یزد و نیشابور، در آغوش خاک گرم وطن آرام می‌گیرد.

اسلامی ندوشن و ایران شناسی

علی معین صمدانی

کارشناسی ارشد ایران شناسی

گر میوه‌ای از باغ جهان بگرفتم
تاظن نبری که رایگان بگرفتم
یک عمر عزیز در آرایش دادم
این دادم و آن جان جهان بگرفتم

یک هفته پس از درگذشت دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن در رکاب استاد فرزانه‌ای برای ارائه‌ی پیشنهاد برگزاری مراسم یادبود، به دفتر ریاست دانشگاه رفتم. رئیس در اتاق نبود و معاون دانشگاه تا ایشان بیاید، پذیرای استاد شدند. از هر دری سخنی می‌رفت که یک‌باره معاون محترم پرسید که: زمینه‌ی تخصصی دکتر اسلامی چه بوده است؟ پرسشی که برای یک دانشجوی علوم انسانی هم چندان مناسب نبود، چه رسد به معاون دانشگاهی که نیمی از دانشجویان آن تاریخ و ادبیات و ایران شناسی و علوم انسانی را می‌آموزند؛ آن هم یک هفته پس از درگذشت آن بزرگمرد که فضاها و رسانه‌های رسمی و غیررسمی، هر روز محتوایی در مورد ایشان خلق و ارائه می‌کردند. زیرچشمی به استاد نگاه کردم و برای نخستین بار آثار نومیدی همراه با خشم را در چهره‌ی موقر و متین او دیدم. به یاد آوردم وقتی در آذر ۱۳۸۱ در حیاط بارانی دانشگاه تهران به عنوان یک دانشجوی بیست و یک ساله‌ی کارشناسی حسابداری، دکتر اسلامی ندوشن را برای نخستین و آخرین بار دیدم، من چه شور و شعفی داشتم و آن بزرگوار چه فروتنی در حق ما نورسیدگان به جهان اندیشه روا می‌داشتند.

اما در حقیقت همین پرسش در یک سطح دیگر بسیار پرسش مهمی است. به راستی آثار ایشان را ذیل کدام یک از اصناف و رشته‌های علم و فرهنگ می‌توان برشمرد؟ شعر؟ ادبیات؟ تاریخ؟ فرهنگ و هنر؟ علوم اجتماعی؟ دکتر اصغر دادبه در مقدمه‌ی کتاب «ایران‌نامه» که برگزیده‌ای از متون دکتر اسلامی ندوشن درباره‌ی ایران به خط دلربای استاد محمود رهبران است، تعریفی نوآیین از «ایران شناسی» ارائه کردند. ایشان می‌گویند: «فلسفه در نگاه متفکران ایران پس از اسلام، در دو معنای عام و خاص مطرح شده است که در معنای عام آن ابتدا مفاهیمی مثل علت و معلول، وجود و ماهیت، حادث و قدیم، قوه و فعل و امثالهم مطرح می‌شود، سپس نتایج آن زمینه‌ساز مباحث فلسفه موجود در فلسفه به معنای خاص می‌شود و آن وجود مطلق، که همان خدای دین و معشوق عرفان است، با آن تعبیر، مفاهیم و مقدمات مورد اثبات و قبول قرار می‌گیرد. بر همان سبیل نیز حکمت و هنر و ادبیات و تاریخ و جغرافیا و دانش‌های تجربی ایران‌شناسی به معنای عام است و خروجی آن علوم، ملزومات و مقدمات فهم ایران‌شناسی به معنای خاص است و بنابراین شناخت اجمالی اما دقیق آن‌ها

برای ورود به ساحت ایران‌شناسی در معنای خاص ضرورت دارد.»

با این نگاه، ایران یک کل منسجم و معنادار و درهم‌تنیده و متشکل از همان اجزایی است که ذکر شد؛ یعنی ادبیات و تاریخ و فرهنگ و علوم تجربی و... بنابراین فهم این کل در گرو غایت‌نپنداشتن اجزای آن کل است. اگر ادبیات را یکی از اجزای مهم یک کل، به نام جهان ایرانی بدانیم، آن‌گاه، از پیچ‌وخم‌های آن حتماً عبور می‌کنیم و البته راز نهفته در آن را بهتر درمی‌یابیم.

آری، او سبکبال از سنگینی تخصص‌های عام بود

و در جهان پرنیان‌وار و ذوالابعاد و چندلایه‌ای

می‌زیست، ولی از سوی دیگر او چنان سنگین و فربه بود

که مکاتب و ایسم‌های دلفریبی که غالب هم‌نسلان او را چون

گرداب به درون خود کشید، او را نتوانست به کام خود

بکشد و مقهور خود کند. او همه‌ی جهان‌های فکری

معاصر خود را کنجکاوانه و با چشمانی تیزبین

و نکته‌یاب دید.

ولی در آن مباحث متوقف نمی‌شویم و مباحث غامض و بی‌غایت آن جزء را غایت و نهایت نمی‌پنداریم. غایت ادبیات و فرهنگ و هنر و علم و حکمت و... هرچند فربه و رنگارنگ و افسونگر، بازنمای آن کل است ولی خود غایت و نهایت و مستقل از آن کل نیست و ایران‌شناسی به معنای خاص در گرو فهم این نکته است.

آنچه از پس این مقدمات می‌خواهم بگویم این است که دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن نمونه‌ی مجسم و عینی این طرز نگاه به ایران‌شناسی است، به نحوی که

مقدمات نظری بالا را می‌توان از آثار او استخراج کرد. او را از منظری می‌توان ادیب و شاعر و مترجم و پژوهشگر دانست و از منظری دیگر غل و زنجیر تخصصی هیچ جزئی بر دست و پایش سنگینی نمی‌کرد و البته شناخت اجمالی اما دقیق و کل‌نگر از همه‌ی اجزاء داشت. ذکر یک شاهد مثال درباره‌ی این شیوه‌ی نگرش او می‌تواند مفید باشد؛ پاراگرافی را که در مورد خط نستعلیق نوشته‌اند. بنگریم:

«برای آن‌که نموده شود که تا چه اندازه، خط از روحیه‌ی مردم خود حکایت دارد، نستعلیق را با نسخ مقایسه کنیم. نسخ، زاویه‌دار است؛ یعنی تیز و قاطع، در حالی که نستعلیق انحنایی است؛ یعنی نرم و گردان. هر یک از آن دو تاریخ قوم خود را بازگو می‌کنند. نکته‌ی دیگر آن‌که نستعلیق حالت زنده دارد؛ یعنی پیچ‌وخم‌های آن نشأت‌گرفته از اجزای بدن آدمی است. در آن باریک شویم. انحناها و خم‌های حروف آن، که بر از غنچ و نازند، یادآور چشم و ابرو و کسمه و طزه و دهان و لب و لاله‌ی گوش می‌گردند. خوشنویسان گذشته، به نحو آگاه یا نیمه‌آگاه به آن واقف بوده‌اند و به آن اشاره کرده‌اند. پیامی که از خط فارسی شنیده می‌شود، حاکی از نرمی و اعتدال است و ارتباط رازگونه‌ی آن با اجزای بدن انسان، آن را با سرنوشت آدمی پیوند می‌دهد.»

درباره‌ی موسیقی و عرفان و شعر و تاریخ و بسا موضوع دیگر کل‌نگری‌های عمیق و موشکافانه‌ی او بسیار جالب توجه است. همین کل‌نگری و عدم توقف در اجزاء از او پرنده‌ی تیزچشم و دورپروازی ساخته بود که می‌توانست ارتفاع بگیرد بدون این‌که زنجیر تخصص‌های عام مانع از این باشد که او سبکبال ارتفاع بگیرد و آن کل بی‌مانند را از ارتفاعی به نظاره بنشیند؛ ارتفاعی که دیگران کمتر بدان پایه رسیده بودند. دکتر اسلامی ندوشن به «شعر» و «ادبیات» و «تاریخ» و «فرهنگ» از آن رو می‌نگریست که آن‌ها مضاف‌های مضاف‌الیه‌ای به نام «ایران» بودند.

آری، او سبکبال از سنگینی تخصص‌های عام بود و در جهان پرنیان‌وار و ذوالابعاد و چندلایه‌ای می‌زیست، ولی از سوی دیگر او چنان سنگین و فربه بود که مکاتب و ایسم‌های دلفریبی که غالب هم‌نسلان او را چون گرداب به درون خود کشید، او را نتوانست به کام خود بکشد و مقهور خود کند. او همه‌ی جهان‌های فکری معاصر خود را کنجکاوانه و با چشمانی تیزبین و نکته‌یاب دید. با این حال، کمونیسیم چین و لیبرالیسم امریکا هیچ‌کدام نتوانستند نقطه‌ی کانونی چشمش را از جهان ایران جدا کنند.

از این منظر کتاب‌های او در زمانه‌ای که دانشگاه همچون هر نهاد رسمی دیگر، انحصار خود را در موضوعی که فلسفه‌ی وجودی شکل‌گیری‌اش بوده، از دست داده است، الگوی بسیار مناسبی برای رشته‌ای نوین‌یاب به نام ایران‌شناسی است؛ به‌ویژه برای کسانی که بیرون از جهان رسمی دانشگاه می‌خواهند خودآموز مطالعاتی در باب ایران‌شناسی داشته باشند.

او در تمام مدت عمر کانون توجهش به ایران را تغییر نداد؛ کاری که بسیاری از بزرگان و مفاخر نامدار نتوانستند. او از نوادری بود که از اولین نوشته‌های به‌جامانده از او تا آخرین سخنانی که بر زبانش جاری شد، هیچ‌گاه ایران را از یاد نبرد. ■

برای استاد اسلامی ندوشن



امیرحسین خوشحال

شاعر

یک

اهل تحقیق بود و نیک اندیش
بود ایران پزوه و یزدان کیش
«از شمار دو چشم یک تن» رفت
«از شمار خرد هزاران بیش»

دو

امروز تنی خسته به دلدار رسید
یک یوسف گم گشته به بازار رسید
ایران پسرش را که در آغوش گرفت
انگار که سیمرغ به عطار رسید

سه

فرهاد سخن عاشق شیرین تو بود
خاک وطنت بستر تسکین تو بود
آن جام «که عقل آفرین می زندش»
دیدیم همان «جام جهان بین» تو بود

چهار

از مردم دل شکسته با ما می گفت
از حنجره های خسته با ما می گفت
در باور ما «صغیر سیمرغ» شد و
از «پنجره های بسته» با ما می گفت

پنج

آمدی؛ آبان چه آبانی شده
یوسفی؛ این خاک کنعانی شده

«شهرزاد قصه گو!» در باغ دل
از فراقت «برگ ریزانی» شده

«باغ سبز عشق» را کردی خزان
«روزها» بی تو چه ظلمانی شده

شمعی و «پروانگان جمع آمدند»
دور تو از بس که نورانی شده

خاک نیشابور شد مأوای تو
بیز هم حالا خراسانی شده ■

خاکی که سرد نیست!



علیرضا بهرامی

روزنامه نگار و شاعر

فکر می‌کنم چه بیهوده کارند آنان که برای خودشان قبر
پیش خرید می‌کنند یا آرامگاه خانوادگی ترتیب می‌دهند.
پس، وقتی هم که خبر رسید پیکر استاد دکتر
محمدعلی اسلامی ندوشن قرار است پس از چند ماه
تدفین امانی در خاک کشور کانادا، به ایران منتقل شود،
این فکر آمد که فضای ذهنم را تسخیر کند، اما خیلی زود
پاسخ دیگری یافت.

با وجود مذموم بودن، خیلی‌ها سیگار می‌کشند
و سیگار کشیدنشان هم از جانب دیگران تحمل
می‌شود، اما اگر یک پزشک «سیگاری» باشد، نه تنها
چندان پذیرفته نیست، که مایه‌ی تعجب می‌شود.
اگر مدیرعامل خودروسازی ایرانی از اتوموبیل خارجی
استفاده کند، اصلاً قابل پذیرش و توجیه نیست، ولی
خیلی‌های دیگر از خودروی خارجی استفاده می‌کنند و
کسی به آنان ایرادی نمی‌گیرد.

پس به خودم پاسخ دادم؛ اگر استادی که یک عمر
را در زمینه‌ی ایران شناسی صرف کرده، در خارج از این
کشور به خاک سپرده شود، انگار چیزی کم است؛ یک
جای کار می‌لنگد. پس به خاک ایران سپرده شدن استاد
محمدعلی اسلامی ندوشن با تدفین فردی که در هر
شاخه‌ی دیگر غیر از ایران شناسی فعالیت داشته، فرق
می‌کند. البته که به قول قدیمی‌ها، این ماییم که در پی
فقدان عزیز، دنبال تسکین خودمانیم و کارهایی به
نام آن می‌کنیم.

چند سال قبل که تصمیم گرفتیم در اختتامیه‌ی
جایزه کتاب سال شعر ایران به انتخاب خبرنگاران،
از اسلامی ندوشن شاعر تجلیل کنیم، شرایط پزشکی
استاد به گونه‌ای بود که اصلاً متوجه این تجلیل نشد
ولی ما برای حال دل و ذهن خودمان آن کار را کردیم.
حالا هم شاید همین‌طور است و این بحث‌ها همیشه
برقرار و قابل بحث است.

انگار خاک چندان هم سرد نیست.

مانا باد یاد استاد ما ■

میلا حجت‌الاسلامی، معروف به میلا اسلامی، همکار
خبرنگار ما بود، در حوزه‌ی ورزشی. چند سال پیش
همراه تیم ملی فوتبال به اتریش رفته بود. وسط اردو، با
یکی دیگر از همکاران تصمیم گرفته بودند به بارسلون
بروند تا بازی مهم لیگ اسپانیا را از نزدیک ببینند. از این
همّت فردی خود خیلی خوشحال بودند. رفتند و پیش
از شروع بازی، از وضعیت ورزشگاه گزارش تصویری هم
منتشر کردند اما از نتیجه‌های توسعه‌یافتگی اداری این
بود که چون بلیت مسابقه را نتوانسته بودند تهیه کنند،
زمان برگزاری مسابقه، پشت درهای ورزشگاه ماندند.
خلاصه که معلوم نشد بالاخره «رفتن»، «رسیدن» است
یا خیر؟

به هر حال، وقت برگشتن به محل اردوی تیم ملی
فوتبال در کشور اتریش، سوار هواپیمایی شدند که
خلبانش شرایط روحی خاصی داشت. او ارا به را با همه‌ی
سرنشینانش به سینه‌کش کوه‌های آلپ هدایت کرد.
شدت ضربه چنان بود که تنها قطعه‌هایی از هواپیما در
دامنه‌های آلپ پیدا شد. وقتی ضربه‌ی تصادم با فلزات
چنین کرده بود، گوشت و پوست آدمی که جای خود
دارد. چندی بعد، برای درگذشتگان سانحه، در یکی از
روستاهای آلپ، سنگ مزاری مزین به نام و تصویر آنان
نصب کردند. مدت‌هاست که میلا ما در ارتفاعات برفی
آلپ. در تصویر سنگی. لبخند می‌زند.

چندی بعدتر، در قطعه‌ی نام‌آوران بهشت زهرا
تهران نیز چنین کردند. حالا هر بار که می‌رویم دوستی
را در این قطعه به خاک بسپاریم، به آن لبخند همیشگی
میلا اسلامی لبخندی می‌زنیم.

این اتفاق باعث شد بیشتر به آنچه بارها فکر کرده
بودم، یقین پیدا کنم. واقعاً چه اهمیتی دارد که آدمی در
چه وضعیتی از دنیا برود و کجا دفن شود؟ سال‌هاست

او پیشتر، شاعر و نویسنده‌ی ادب خلاقه و فاخر نمی‌بود، ممکن بود این فرضیه مطرح شود که توان او اجازه انشاد جملات فاخر ادیبانه را نمی‌دهد؛ اما وقتی در دهه‌های اولیه‌ی جوانی نام او را در عداد چند شاعر مطرح معاصر می‌بینیم، چنین فرضیه‌ای ابطال می‌شود و ما به این نتیجه می‌رسیم که او حتی خویشتن‌داری می‌کند تا مطمئن و ادیبانه سخن نگوید؛ چرا که مسئولیتی بزرگ‌تر پیش رو دارد. اینجاست که ریاضت عمرانه او در ساده سخن‌گفتن ارزش پیدا می‌کند و شخصیت او احترام‌برانگیز می‌شود.

به چند عبارت از آغاز چند کتاب او توجه کنید: «این روزها حرف فردوسی زیاد به میان می‌آید، ولی اگر ما ارادتی به این مرد داریم، نخستین نشانه‌ی ارزش آن است که خود را تا حد ادراک زبان او بالا ببریم. منظور از ادراک زبان آن نیست که لغت‌های شاهنامه را معنی کنیم، یا نکته‌های مشکل شعرهایش را بگشاییم، که این‌ها جای خود دارند، منظور آن است که با دنیای شاهنامه و فردوسی یک حد اقل تفاهم برقرار سازیم.» (اسلامی ندوشن، ۱۳۶۳: ۱۲۸)

«چه خواهد شد اگر نسل جوان کنونی ایران از فرهنگ گذشته خود بی‌اطلاع بماند؛ واقعاً چه چیز از او کم خواهد شد که این فرهنگ را نیاموزد؟ این سوالی است که چندی پیش یک روزنامه‌نویس فرنگ‌رفته‌ی آشنا به فرهنگ مغرب‌زمین، ضمن گفت‌ووشنودی که درباره‌ی فرهنگ با هم داشتیم، از من کرد.» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۱: ۲۳)

«تنها در رویایی با تاریخ است که ما می‌توانیم پشت سر خود را ببینیم. آینده‌ی ناپیداست، و آن سو که جهان دیگر باشد، از آن ناپیداتر. پس ما می‌مانیم و گذشته، همان چند هزار سالی که در چینه‌دان تاریخ ضبط شده؛ دور و مهلم، ولی عاری از گویایی.» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۶: ۱۱)

«داستان رستم و اسفندیار حاوی تعدادی از مهم‌ترین مسائلی است که در برابر انسان دنیای باستانی قرار داشته است، و عجیب این است که هنوز این مسائل تازگی خود را از دست نداده‌اند. تار و پود ماجرا ترکیب گرفته است از یک سلسله برخورد؛ برخورد آزادی و اسارت، پیری و جوانی، کهنه و نو، تعقل و تعبد، برخورد سرنوشت با اراده انسان، و در پایان، برخورد زندگی و مرگ.» (اسلامی ندوشن، ۱۳۵۶: ۹۵)

«یک نگاه کوتاه بر گذشته ایران و نگاهی دیگر بر نقشه جغرافیا، باید قاعدتاً ما را به تأمل وادارد که با سرزمینی کم‌ویش استثنائی سر و کار داریم. ایران به کشور دیگری کم شبیه بوده است، گرچه از لحاظ تحمل مصائب با بعضی سرزمین‌های دیگر سرنوشت مشترک یافته. این وضع خاص، از مردم او معجون عجیبی ترتیب داده؛ ته‌نشین شده حوادث و فرسوده روزگار، و از این رو باید از آن‌ها خیلی با احتیاط سخن گفت.» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۰: ۱۸)

«ما کسانی که در این روزگار زندگی می‌کنیم، خصوصیتی نصیبمان شده است که هیچ‌یک از نسل‌های گذشته بشر را در تاریخ جهان شامل نبوده، و آن این است که ناظر برتر رفتن انسان از کره خاکی



اسلامی ندوشن، انتخاب‌گری سترگ



جواد محقق نیشابوری
شاعر و مدیر کل پیشین فرهنگ و ارشاد
اسلامی خراسان

و بلاغی چون شعراست. چنین انتخاب آگاهانه‌ای برای یک شاعر و خالق آثار هنری بسیار شجاعانه و مسئولانه است. اکثر نوشته‌های اسلامی ندوشن پس از آن، زبان روان، خبری و نزدیک به زبان گفتاری دارد. برای یک شاعر چیزی جز خویشتن‌داری و تعمد آگاهانه در انتخاب چنین سبکی نمی‌تواند او را به این سمت سوق دهد. اسلامی ندوشن آگاهانه زری را می‌بخشد تا جانی را زندگی و حیات دهد. سرمایه‌ای را فدا می‌کند تا زمینی را آبادان کند. کنارگذاشتن فضایی سرشار از زیبایی‌های شاعرانه و قدم‌نهادن در خارزاری پر رنج و تعب برای بازکردن معبری به سرزمین‌های از یاد رفته فرهنگ و مدنیت ایران نیازمند اراده، فداکاری، و مسئولیت‌پذیری است که از دست کسی چون اسلامی ندوشن ساخته بود. از این روست که اسلامی ندوشن به دنبال ایفای نقش روشنگری و آگاهی‌بخشی به جامعه است تا خود را بشناسند و ایران را از یاد نبرند. از همین روست که در همه‌ی آثار دوره دوم زندگی تخصصی او هیچ نشانه‌ای از انانیت، خودنمایی، جلوه‌گری، و زیاده‌گویی نیست و او فقط به دنبال این است که آنچه را برای نجات فرهنگی و اعتلای ایران و مظاهر فرهنگی و مدنی آن لازم است به مخاطبانش نشان دهد. نثر او به همین جهت بسیار روان، به زبان گفتاری نزدیک، و بدور از مقدمه‌چینی‌های پُرطننه و مفاخره‌آمیز برخی نویسندگان دیگر است. اگر

نام استاد دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن در پهنه‌ی ادب و فرهنگ معاصر ایران برای دهه‌های متمادی نامی آشنا بوده است، چنان‌که امروز نیز هست. پیش از دهه سی شمسی اهل ادب نام اسلامی ندوشن را به‌عنوان یک شاعر نوپرداز معاصر می‌شناختند و اسم او در کتب تاریخ ادبیات تا سال‌ها به‌عنوان یک شاعر مطرح بود. او در عنفوان جوانی و در سال ۱۳۲۹ دختر شعری با عنوان «گناه» منتشر کرد. با فاصله‌ای نه‌چندان زیاد دفتر شعر دیگری از او با عنوان «چشمه» چاپ شد. در فاصله‌ی ده ساله بعدی یعنی تا سال ۱۳۴۵ او هنوز به ادبیات خلاقه و هنری پایبند بود و کتاب‌هایی در حوزه ادبیات داستانی چون داستان کوتاه، رمان، و نمایشنامه را در کارنامه او می‌بینیم. پس از آن ما شاهد رویکردی متفاوت و چرخشی دیگرگونه در حوزه فعالیت‌های تخصصی اسلامی ندوشن هستیم. او به طرز چشمگیری از زبان هنری، ادبی، از شعر و داستان فاصله‌گیرد و همت خود را مصروف مقوله‌هایی از جنس فرهنگ، تاریخ، مسائل اجتماعی و ملی می‌کند که قلم‌زدن در این مقوله‌ها بیشتر نیازمند زبانی خبری و بدور از جلوه‌گری‌های هنری

شده‌ایم. این خصوصیت، هم کنجکاو و هم مسئولیت‌نا را برمی‌انگیزد.» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۰: ۱۳)

«گفت‌وگویی تمدن‌ها که به ابتکار رئیس جمهوری ایران عنوان گردیده و بازتاب جهانی یافته، نتیجه‌اش را اکنون نمی‌توان حدس زد. حداقل انتظار آن است که هر تمدنی به بازبینی خود بپردازد و ببیند که چه به جهان عرضه کرده و چه پیشنهادی برای آینده دارد.» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۹: ۱۱)

آغازین جمله‌های همین چند کتاب - که بر حسب تصادف انتخاب شده‌اند - روشن می‌کند که نویسنده‌ی کتاب حرف‌هایی از جنس اندیشه و درد دارد و می‌خواهد بدون دغدغه‌های لفظ و شاعرانگی خاص با ما سخن بگوید. بنابراین جایگاه استاد اسلامی ندوشن را باید در افق بزرگ‌تری از حوزه‌ی زبان و ادبیات دید که آن فرهنگ و تاریخ ایران است که ادبیات بخشی از آن محسوب می‌شود. اگر او به ادبیات و چهره‌های شاخص آن نیز می‌نگریست و از آن‌ها دم می‌زد آن نگاه نیز نه از دریچه‌ی ادبی صرف، بلکه از منظر فرهنگی و مدنی در نقش‌آفرینی برای ایران بزرگ بود. با این حال پژوهش‌های وی در حوزه‌ی ادبیات هم در خور تأمل و توجه است، خصوصاً آنچه در باب شاهنامه و فردوسی گفته یا نوشته است. با این‌که تحقیقات حوزه‌ی شاهنامه‌ی فردوسی در دو دهه اخیر بسیار گسترش یافته است، هنوز هم کتاب‌های «سرو سایه‌فکن» و «زندگی و مرگ پهلوانان» و «داستان داستان‌ها» و... مراجعی دسته اول و کم‌نظیر در باب فردوسی‌شناسی و شاهنامه‌پژوهی محسوب می‌شوند.

او شعر و رقابت شاعری را کنار می‌گذارد؛ با ادبیات خلاقه که محور هنری و بلاغی دارد، فاصله‌ی معنادار پیدا می‌کند؛ و روی می‌آورد به یک سبک نوشتاری کاملاً متفاوت و یک نگاه کاملاً خردورزانه، مسئولانه، شناخت‌مدار، فرهنگ‌پیوند، و متفکرانه. او تصمیم می‌گیرد به جای خلق اثر ادبی به تأمل در تاریخ، فرهنگ، مدنیت و یک کلام ایران بپردازد و نقش یک راهنمای فرهنگی و مدنی را ایفا کند. او می‌کوشد با ریشه‌های فرهنگ عمیق ایران و اسلام - که در ظرف زبان فارسی و فرهنگ ملی - شکل گرفته‌اند، ارتباط عمیق‌تری یافته، از آن ریشه‌ها، برگ و باری نوین، زیبا و جهان‌شمول به نسل جدید معرفی کند. کندوکاو ریشه‌ها دشوار و استخوان‌سوز است و در طاقت و حوصله هر کسی نیست. اسلامی ندوشن این کار سخت را به عهده می‌گیرد تا با زبان سهل و ساده مردمی و جملاتی به دور از طنطنه‌های شاعرانه و ادبی آن را به نسل جدید نشان دهد. این بزرگ‌ترین دستاورد اسلامی ندوشن در تغییر شجاعانه و فداکارانه رویکرد او از عالم ادب خلاقه به نوشته‌هایی است که در هیأت جملات خبری ساده تشکل می‌گیرند؛ نوشته‌هایی که مفاهیم مسئولانه آن، مخاطب را سرشار از شوق می‌کنند. از دهه‌ی چهل به بعد اسلامی ندوشن را با آثار فرهنگی - اجتماعی می‌بینیم که قصد دارد مثل یک احیاگر فرهنگی و ملی راه‌های درست و غلط را به ایرانیان نشان دهد. پس من او را فقط یک استاد ادبیات، تاریخ و فرهنگ نمی‌دانم، بلکه او را متفکری می‌بینم که با تکیه به داشته‌های علمی و فرهنگی ایران در صد

یک نقش‌آفرینی نوآیین برای مردم خود است. تمام آثار رنگارنگ او از آنچه درباره شاهنامه‌ی فردوسی و حافظ و مولوی و... نوشته است تا آنچه در سفرنامه‌های خود آورده و آنچه از خاطرات خویش نقل کرده و... همه و همه در این بستر شکل می‌گیرد که ایرانی چگونه می‌تواند در بستر فرهنگ، ادب و دانش ملی خود از کهن نو، پایدارتر و پیشرفته‌تر باشد. حتی عناوین کتاب‌های حوزه‌ی ادبی او نیز این پیام را به روشنی منتقل می‌کنند: «چهار سخنگوی وجدان ایران؛ فردوسی، مولوی، سعدی، حافظ»، «ایران و جهان از نگاه شاهنامه»، و...

اکنون که دکتر اسلامی ندوشن جهان خاکی را وداع گفته است باید ببیندیشیم که او علاوه بر آثار خود برای ما به‌جا گذاشته، چه پیام رمزآلود دیگری را برای روزگاران پس از حیاتش به ما منتقل می‌کند که با آن می‌توان دغدغه‌های زندگی‌اش را دنبال کرد؟! او در زمان حیاتش هوشمندانه مسیر اندیشه‌های پس از مرگش را هم با انتخاب گورجای خود ترسیم می‌کند. می‌دانیم که وی از اوایل دهه هشتاد این درخواست را علنی کرده و از جمله در همان سال‌ها به نویسنده‌ی این سطور - که مسقط‌الرأسش نیشابور است - امر کرده که این موضوع را با اخذ نامه‌ای از وزارت ارشاد تثبیت کند. علاوه بر این در سال‌های آخر عمر شفاهاً این موضوع را به خانواده هم گفته و پس از وفات هم وصیت‌نامه‌ی کتبی از او در جوف کتابی به دست سرکار خانم شیرین بیانی رسیده که در سال ۱۳۹۳ نوشته شده و در آن قید فرموده که بیکرش در نیشابور به خاک سپرده شود و این بیت از حافظ نیز بر سنگ مزارش حک شود که:

اگر از پرده برون شد دل من عیب مکن
شکر آید که نه در پرده‌ی پندار بماند
اکنون چرا نیشابور و این رمزا چیست؟

هر کسی با تأمل و تعمق به تاریخ و فرهنگ ایران نگاه کرده باشد، نقش کم‌نظیر و بلکه بی‌نظیر نیشابور را در جنبه‌های مختلف علمی، ادبی، سیاسی و اجتماعی ایران خوانده است. کسی که تاریخ علم و تمدن در ایران را خوانده باشد، وقتی در نیشابور قدم می‌زند و خصوصاً اگر آن‌جا منطقه‌ی تاریخی شادیاخ و حوالی‌اش باشد، بی‌تردید به شکوه و عظمت گذشته‌ی ایران برمی‌گردد و خاطرات شگفت تاریخی در ذهنش مرور می‌شود. این فقط استاد اسلامی ندوشن نیست که به این سرزمین پرمجرا و شگفت تعلق خاطر پیدا می‌کند. در اصل کمتر کسی است که تاریخ بداند و این عشق در وجودش زبانه نکشد. اگر کسی مثل اسلامی ندوشن علاقه‌ی خاص و بیشتری به سرشت و سرنوشت ایران داشته باشد، طبعاً نیشابور برایش معنی عمیق‌تری دارد. از آن طرف موقعیت طبیعی و جغرافیایی نیشابور را هم باید به تاریخ آن افزود و به دانشمندان و پژوهشگران حق داد که وقتی به نیشابور می‌آیند شیفته آن شوند. در مورد استاد اسلامی ندوشن باید به مسأله‌ی دیگری هم اشاره کرد و آن همسر فرهیخته و دانشمند ایشان سرکار خانم دکتر شیرین بیانی است که خود استاد تاریخ است و تخصص ویژه‌ی او هم تاریخ مغول است که طبعاً تاریخ نیشابور در صدر پژوهش‌های او واقع می‌شود. وقتی یک خانواده سال‌هایی دراز به نقطه‌ی مشترکی از ایران

تمرکز می‌کنند، این عشق پررنگ‌تر می‌شود. از نظر استاد اسلامی ندوشن، نیشابور نقطه‌ی کانونی، تاریخ، فرهنگ و ادب ایران است و حق هم همین است. این انتخاب یک پیام روشن فرهنگی به همه‌ی ایرانیان و به‌ویژه جوانان دارد و یک پیام روشن‌تر به اهالی خراسان و نیشابور. نگاه اسلامی ندوشن به خراسان بود و در خراسان سه رأس مثلثی را می‌نگریست که یک نقطه‌ی آن در توس قرار دارد و دو نقطه‌ی دیگر به فاصله‌ی اندک در نیشابور؛ یعنی خیام و عطار. ایشان خانه‌ی ابدی خود را در قاعده‌ی این مثلث یعنی نیشابور و زمین خیام و عطار انتخاب کردند.

بگذارید به لحاظ سمبلیک هم به منطقه‌ی تاریخی نیشابور نگاهی ببیندیشیم؛ آنچه که یقیناً برای استاد اسلامی ندوشن هم جذبه‌ی ویژه‌ای داشته است و در تصمیمشان بی‌تأثیر نبوده است. می‌دانید که از همان قرون اولیه‌ی بعد از اسلام، دو مشرب و دو جویبار اصلی در سرزمین اندیشه و تفکر دانشمندان و بزرگان ایران اسلامی به جریان افتاد که آبشخور این دو یکی بستر عقل و استدلال و استنتاج منطقی بود و یکی عشق و شور و حال وجدافرین عاشقانه. نزاع عقل و عشق در تاریخ تفکر ایران بعد از اسلام، نزاعی دیرینه و درازدامن است. بخشی از نمایندگان واقعی تفکر عقل‌گرایانه، فلاسفه هستند و بخشی از نمایندگان اصلی اهل عشق، عارفان و صوفیان. دو تن از بزرگ‌ترین فلاسفه از سویی، و عارفان از سوی دیگر در کل تاریخ ایران به ترتیب عبارتند از خیام نیشابوری و عطار نیشابوری. از شگفتی‌های زمانه است که این دو در فاصله‌ی بسیار نزدیک، مثل دو کفه‌ی ترازو در منطقه‌ی تاریخی نیشابور خفته‌اند. آرامگاه این دو تن می‌تواند سمبلی از دو جریان بزرگ اندیشگی در تاریخ فرهنگ و تمدن ایران باشد. اکنون استاد اسلامی ندوشن که هم شیفته‌ی خردگرایان چون خیام و فردوسی است، هم واله‌ی عارفانی چون عطار و حافظ و در هر دو باب قلم زده است، در همین زمینی خفته که هر دو تفکر را نمایندگی می‌کنند. این تعادلی که میان عقل و عشق، و میان نشانه‌های مدنی ایران پیش از اسلام و بعد از اسلام در نیشابور و همین منطقه برقرار است، همان چیزی است که در شخصیت متعادل اسلامی ندوشن وجود دارد و این کانون فرهنگی در ایران می‌تواند اندیشه و دغدغه‌ی استاد اسلامی ندوشن را نمایندگی کند.

پی‌نوشت‌ها:

۱. اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۷۹)، ایران چه حرفی برای گفتن دارد؟، چاپ اول، تهران: شرکت سهامی انتشار
۲. اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۷۰)، ایران، لوک پیر، چاپ اول، تهران: انتشارات کتاب پرواز
۳. اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۷۶)، ایران و تنهاییش، چاپ اول، تهران: شرکت سهامی انتشار
۴. اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۷۰)، جام جهان بین، چاپ پنجم، تهران: نشر جامی
۵. اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۶۴)، داستان داستان‌ها، چاپ دوم، تهران: انتشارات توس
۶. اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۶۳)، زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، چاپ چهارم، تهران: انتشارات یزدان
۷. اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۷۱)، فرهنگ و شبه فرهنگ، چاپ سوم، تهران: شرکت سهامی انتشار

در این مسجد، منبر چوبی وجود دارد که اکنون دو قسمت شده و بخشی از آن به موزه‌ی متروپولیتن نیویورک منتقل شده است و بخش دیگر آن هم چنان در مکان اصلی خود، در مسجد جامع ندوشن نگهداری می‌شود.

درخصوص این اثر هنری و تاریخی ارزشمند باید گفت که این منبر تماماً از چوب گردو ساخته شده است و دارای تزئینات گره چینی، منبت و معرق است و آیاتی از قرآن با خط کوفی بر پله‌ها و سرلوحه آن نقش بسته است. تاریخ ساخت این اثر به سال ۵۴۶ هجری قمری و مقارن با دوران حکومت امرای کاکویه در یزد می‌رسد و نام بانی و واقف آن در سرلوحه‌ی منبر حک شده است. بخش اصلی این منبر که در مسجد جامع ندوشن است، دارای شش پله و طول دو متر است و ارتفاع آن تا بالای پله ششم، دو متر و سی سانتی‌متر است و به همت میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان یزد مرمت و بازسازی شده است. درخصوص قسمت دیگر این منبر این‌گونه می‌توان گفت: سرلوحه‌ی این منبر که با طرح محراب تزئین شده و نقوش اسلیمی در اطراف آن به صورت منبت‌کاری به چشم می‌خورد، از اهمیت خاصی از لحاظ نوع خط، تزئینات، اسامی و تاریخ ذکر شده در مورد ساخت آن برخوردار است.

منبر با ۷۱۲ قطعه چوب منبت‌کاری شده و با خط کوفی تزئین و ساخته شده است. در پله‌های جلو آیه‌ی ۹ سوره‌ی جمعه نوشته شده: «یا ایها الذین آمنوا إذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکرالله و ذروالبیوع ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون».

بر روی پایه‌های سمت راست منبر آیه‌های ۱۳۲ الی ۱۳۵ سوره‌ی آل عمران نوشته شده است. (در آیه‌ی ۱۳۵ تا یغفر الذنوب نوشته شده.) و بر روی قسمت دیگری آیه‌ی ۱۸۶ سوره‌ی بقره نقر گردیده است. همچنین سرلوحه‌ای نیز داشته که حدود سال ۱۲۴۸ به موزه‌ی متروپولیتن آمریکا انتقال یافته است. این بخش نیز دارای کتیبه‌ای است که بدین شرح است:

«امرعمل / المنیرعبدمدید / ابوبکر بن محمد بن احمدکلاهی /

انما له تقرب الی الله ورجالی رحمه الله / فی زمن الامیر الاجل

السید الموبد المحمود / المتکون عضدالدین شمس الملوک آیا /

والسلطین علاءالدوله گرشاسب بن علی بن فرامرزن علاءالدوله

حسام [امر] المبد مبین جمادی الاولی سنه ست و اربعین و خمس مائه (۵۴۶ ه ق)

این اثر توسط استاد ایرج افشار در دهه‌های گذشته مورد بررسی قرار گرفته و سابقه‌ی آن در کتاب «یادگارهای یزد» تألیف مشارالیه موجود است. در سال ۱۳۸۰ نیز توسط آقایان شادروان حسین گرگویی و علیرضا حصارنوی مقاله‌ای تحت عنوان «گزارش بررسی و معرفی منبر چوبی مسجد جامع ندوشن» و همچنین گزارشی تحت عنوان «منبر چوبی ندوشن» به قلم سرکار خانم فاطمه دانش نوشته شده است. ■

منبر قدیمی مسجد جامع ندوشن



عبدالمهدی همت‌پور
پژوهشگر دکتری باستان‌شناسی دوران اسلامی

ازجمله برج و بارو، دیوار دفاعی شهر، قلعه، دروازه‌های ورودی، قلعه، منارجنبان، بافت تاریخی، خانه‌های سنتی، مسجد جامع، حسینیه، قنات، حمام سنتی، بادگیر، آب‌انبار، دربند، رباط، کتیبه سنگی به صورت منسجم و در یک شهر کوچک، ندوشن را به یک جاذبه تاریخی فرهنگی منحصر به فرد تبدیل کرده است.

ندوشن، روزگاری بر کنار جاده‌ی ابریشم و در محل گذر کار کاروانیان بوده، ولی اکنون به دلیل دوری از جاده‌ی جدید از رونق گذشته‌اش کاسته شده است. دسترسی به ندوشن از مسیر یزد - میبد حدود ۱۰۵ کیلومتر، از مسیر یزد - تفت حدود ۱۱۰ کیلومتر و از مسیر یزد - فولاد آبیازی - ندوشن ۷۰ کیلومتر است.

بافت تاریخی ندوشن

شهر ندوشن به صورت قلعه‌ای است که در برج و باروی خشتی - چینه‌ای محصور بوده است. بافت قدیم شهر به شماره ۱۱۵۹۳ به تاریخ ۱۳۸۳/۱۲/۲۴ در فهرست آثار ملی ایران به ثبت رسیده است. ساختار موجود شهر ندوشن که قدیمیترین بخش آن به دوران ایلخانی برمیگردد و با توجه به شواهد موجود نظیر منبر مسجد جامع ندوشن، در قرن پنجم و ششم از رونق برخوردار بوده است، ولی هیچ اثری از معماری آن دوران به چشم نمی‌خورد.

مسجد جامع ندوشن

مسجدی است نسبتاً بزرگ، با صحن، ایوان تابستانی و گرم‌خانه‌ی زمستانی که دارای آثار کهنی چون منبر، سرستون‌های چوبی و درهای تاریخ‌دار، در ورودی کنده‌کاری‌شده‌ی متعلق به قرن هشتم هجری، چهار ستون سنگی به بلندی دو متر و قطر ۶۰ سانتی‌متر در داخل گرم‌خانه است که در تاریخ ۱۳۷۷/۸/۲۰ به شماره ثبتی ۲۱۵۰ در فهرست آثار ملی کشور به ثبت رسیده است. در لچکی‌های دو سوی محراب، عبارت لاله‌الاله و محمد رسول الله به خط کوفی نوشته شده و در میانه‌ی محراب عباراتی با ارزش تاریخی و به خط کوفی به چشم می‌خورد.

شهرت این شهر بیشتر به واسطه‌ی آثار و ابنیه تاریخی - فرهنگی و بافت قدیم آن است که به خوبی حفظ شده است. پیشینه شهر به ۲۵۰۰ سال پیش باز می‌گردد. این شهر در قرن پنجم و ششم هجری از رونق برخوردار بوده است. قدیمی‌ترین بخش به جای مانده در حال حاضر به دوران ایلخانی برمی‌گردد. ساختار فعلی ندوشن متعلق به قرن هشتم هجری قمری و زمان آل مظفر در میبد می‌شود و تغییر چهره‌ی بافت مذکور نیز توسط همین خاندان صورت گرفته است.

از جاذبه‌های گردشگری ندوشن می‌توان به قلعه سپید، مسجد جامع، خانه قلعه‌ای‌ها، منارجنبان، سنگ آب‌ها، برج و باروی دفاعی شهر، دروازه‌های ورودی، آب‌انبار شاه عباسی، قنات تاریخی، حمام سنتی توده، حسینیه، منبر چوبی تاریخی مسجد، بافت تاریخی، دربندها، خانه‌های تاریخی، آبشار سفیده، بادگیرها، رباط خرگوشی، مسجد آمنه، مسجد سر پل بوستان، سنگ‌نگاره‌های کوه سرخ، غار فدایی، غار نباتی، کتیبه سنگی، برج آجلان، برج چهاربر، غار سلغون اشاره نمود. رودخانه‌ی فصلی ندوشن از میان شهر عبور می‌کند. ندوشن از غرب به کوه بلند، از شمال شرقی به کوه سفید و از شمال به کوه سرخ محدود می‌شود. آب و هوای ندوشن معتدل و نیمه‌خشک است.

ندوشن از نام‌های زرتشتی است. این شهر قبل از اسلام منطقه‌ای زرتشتی‌نشین بوده است. صنایع دستی ندوشن شامل تولید محصولات آهنگری (چلنگری) قندچین و قیچی است که معمولاً در بازارهای اصفهان، یزد و مشهد به فروش می‌رسد. زیلوبافی نیز در این شهر رواج دارد. کلوچه‌ی محلی ندوشن، نان هیزمی سنتی، پشمک، قطاب، ماست گوسفندی، پنیر، کشک، مسکه، روغن گوسفندی، گیاهان دارویی سوغات معروف ندوشن هستند. از غذاهای سنتی ندوشن می‌توان به انواع آش، اشکنه و شوربای محلی اشاره کرد. وجود انواع نمادهای سنتی شهرهای تاریخی ایران

در نیشابور علاوه بر کشف ظروف سفالین با نقش قالب زده، قالب آن نیز به دست آمده و کاربرد قالبها در تولید ظروف قالب زده در نیشابور، در اواخر سده یازدهم میلادی با اوایل سده دوازدهم معمول شد و به نظر می رسد تا پایان دوره سلجوقی ادامه یافته است (Wilkinson ۱۹۷۳: ۱۱۰).

نقوش سفال های بی لعاب قالب زده خمیری سفال های قالب زده ی نیشابور به رنگ های نخودی، قرمز و خاکستری است و شکل آن به صورت ققمقه، کوزه های کوچک دسته دار، خمره های پارچ مانند با تنگ شلغمی کوتاه و دسته دار است (توحیدی ۲۶۴: ۷۹۱۳). تزئینات این ظروف شامل نقوش هندسی، اسلیمی، جانوری، انسانی، موجودات اساطیری و کتیبه است. تزئینات قالب های به دست آمده از نیشابور به دو دسته تقسیم می شوند: الف: قالب هایی که فقط بخش بالا و پایین ظرف را تزئین می کند. این تزئینات اغلب به صورت نقوش هندسی هستند و همچنین استفاده از خط کوفی ساده و ثلث نیز استفاده می شده است.

ب: قالب های گلی که به صورت نوار کمربندی از گل و بوته تشکیل شده اند و بدنه ی ظرف را تزئین می کردند (کامبخش فرد ۱۳۷۹: ۵۲).

با توجه به آثار به دست آمده از کاوش های علمی در نیشابور، تزئین قالب زده بر روی سفال های بدون لعاب یکی از مهم ترین شیوه های تزئین سفال در این منطقه است. با توجه به این که این سفال ها در کنار قالب های گلی و همچنین کوره های سفال پزی به دست آمده اند، بدون شک تولید همان جا هستند. در این دوره ی زمانی استفاده از تکنیک قالب زده بسیار گسترش یافته و نوآوری هایی در نقوش و تزئینات به چشم می خورد. استفاده ی گسترده از کتیبه های کوفی و نوشته های فارسی و همچنین نقوش هندسی و اسلیمی برای تزئین این ظروف بسیار چشمگیر است. هر چند این نوع تزئین در مراکز سفالگری دیگری نیز به چشم می خورد، اما نیشابور در این نوع تزئین بسیار پیشرفت داشته است. یافتن سفال های قالب زده بسیار حائز اهمیت است و امیدوارم در آینده فرصتی برای کامل تر کردن این پژوهش ایجاد شود ■

منابع:

۱. بهرامی، مهدی. ۱۳۲۷ صنایع ایران، صنایع ظروف سفالین، تهران، دانشگاه تهران.
۲. توحیدی، فائق. ۱۳۸۲ فن و هنر سفالگری. چاپ دوم، تهران، سمت.
۳. رفیعی، لیلا. ۱۳۷۷ سفال ایران از دوران پیش از تاریخ تا عصر حاضر، تهران، بسا ولی.
۴. کامبخش فرد، سیف الله. ۱۳۴۹ کاوش های نیشابور و سفالگری ایران در سده های پنجم و ششم هجری قمری، تهران، وزارت فرهنگ و هنر.
۵. ۱۳۸۰ سفال و سفالگری در ایران از ابتدای نوسنگی تا دوران معاصر، تهران، ققنوس.
۶. کریمی، فاطمه و محمدیوسف کیانی. ۱۳۶۴ هنر سفالگری در دوره اسلامی، تهران، مرکز باستان شناسی ایران.
۷. وولف، هانس. ۱۳۷۲ صنایع دستی کهن ایران، ترجمه، سیروس ابراهیم زاده، تهران، آموزش انقلاب اسلامی.

۸ - Wilkinson-, C.K.

۹ - Nishapur pottery of the early Islamic period, The metropolitan museum of art. New York.

سفال ها و قالب های گلی نیشابور در موزه ملی ایران



لیلا خاموشی

کارشناس بخش سفال موزه ملی ایران

تکنیک ساخت سفال قالب زده

تکنیک نقش قالب زده به دو روش نقش منفی و مثبت بر روی قالبها ایجاد می شود که از فشردن گل رس مرطوب درون قالبی از گل پخته یا فلزی انجام می شده است (کامبخش فرد ۱۳۷۹: ۴۵۸). ضخامت قالب های سفالی بین دو تا سه سانتی متر است. ایجاد نقش اغلب به وسیله ی دو قالب جدا انجام می شود. روش قالب زدن سفال به این ترتیب است که ابتدا دو نیمه ی ظرف را که درونش به نقش کنده مزین است، به هم وصل کرده و خمیر سفال را به درون آن می مالند. پس از این که خمیر تمام زوایای نقش کنده را پر کرد، آن را بر روی چرخ سفالگری چرخ می دهند؛ سپس قالبها را برداشته و خمیر قالب خورده را خشک کرده و در کوره می پزند (کامبخش فرد ۱۳۴۹: ۵۱ و ۵۲). بدیهی است قالب هایی که دارای طرح گود بوده اند، تزئین به صورت برجسته نمایان می شده و قالب هایی که دارای طرح برجسته بودند، نقش را به صورت گود ایجاد می کرده اند. قالب گیری را می توان به حالتی مخصوص از چاپ تشبیه کرد و باید توجه کرد که تزئین به دست آمده با این روش در حقیقت نتیجه ی دو عمل مختلف است؛ یکی ایجاد نقش بر روی قالب که با روش دستی ایجاد می شده، و دوم فشردن قالب بر روی گل نرم است (رفیعی ۱۳۷۷: ۴۷).

از آنجایی که ظروف سفالی دوره ساسانی در کمال سادگی ساخته می شدند، در دوره اسلامی نیز این سبک ادامه یافت، اما تزئینات مختلف سفال رونق گرفت و ساخت آن با پیشرفت های قابل توجهی همراه بود. هیچ یک از صنایع ایران از نظر تنوع با فن سفالگری قابل مقایسه نیستند.

از انواع سفالینه های به دست آمده در شهر نیشابور، نمونه ی منحصر به فرد آن، سفال با نقش قالب زده است. استفاده از شیوه ی قالب زده، از رایج ترین شیوه های تزئین سفال بدون لعاب در دوره ی سلجوقی است که در تزئین سفال های لعاب دار نیز به کار می رفت. ظروف قالب زده به دو دسته ی سفال بدون لعاب و سفال قالب زده با لعاب یک رنگ تقسیم می شوند. پژوهشگران تا مدت ها، تولید نمونه های مختلف سفال قالب زده را به بین النهرین نسبت می دادند و سهم ایران را ناچیز می شمردند، اما با انجام کاوش های نیشابور، ری، استخر و ساوه جزء مراکز باستان شناسی این ظروف شناخته شده اند (بهرامی ۱۳۲۷: ۳۵).



نمونه های از سفال های بدون لعاب با نقش قالب زده - نیشابور



نمونه های از قالب های سفالی بدون لعاب با نقش قالب زده - نیشابور



نیشابور در جهان ایرانی و جهان اسلام

پایتخت و یا مرکز اداری و سیاسی خود برگزیدند. شهر کهن نیشابور علی‌رغم فجایع و بلایای طبیعی و انسانی فراوانی که در طول تاریخ پر فراز و نشیب خود پشت سر گذاشت، از بین نرفت؛ بارها به پا خاست و از طرف شرق به غرب گسترش یافت و شواهد حیات خود را در زیر و بر روی گستره‌ای بزرگ در بیرون شهر امروز - در شرق و جنوب آن - و نیز در دل این شهر باقی گذاشت.

اعتبار و اهمیت شهر کهن نیشابور سبب شد تا از همان آغاز شکل‌گیری، موضوع و مورد ارجاع در انواع میراث مکتوب کهن جهان ایرانی و جهان اسلام و فراسوی آن شود. در اواسط قرن نوزده میلادی، ترجمه‌ی آثار خیام توسط ادوارد فیتز جرالند انگلیسی سبب شد تا نام نیشابور دگربار زبانزد محافل علمی و ادبی در سطح جهان شود. بسیاری از مؤلفان در نوشته‌های متعدد و متنوع کهن خود، تحت تأثیر شهر نیشابور، از وسعت بزرگ و کثرت جمعیت در آن، از منابع طبیعی مختلف و وفور آب در آن، از ثروت آن، و از جایگاه مرکزی این شهر در زمان خود یاد نموده و آن را از جمله مهم‌ترین شهرهای جهان اسلام چون بغداد و فسطاط و ری برشمرده‌اند. امروز حجم انبوهی از منابع مکتوب و غیرمکتوب، و داده‌های حاصل از فعالیت‌های باستان‌شناختی که از یک سده پیش تاکنون صورت گرفته، زمینه‌ی فهم هرچه

زهرا لرزاده
باستان‌شناس و دانش‌آموخته دکتری دانشگاه
گوته فرانکفورت



ارتباطات اقتصادی را رقم زده بود. در میان ارباع خراسان بزرگ، نیشابور به‌عنوان گسترده‌ترین بخش، و کلانشهر آن، در دوران اوج و بالندگی خود، یعنی از میانه‌ی سده سوم تا میانه‌ی سده ششم هجری قمری، پهنه‌ی جغرافیایی وسیعی را تحت نفوذ خود داشت که از شمال به رشته‌کوه هزارمسجد و کپه‌داغ، از شرق به رودخانه‌ی هرات، از غرب به کویر مرکزی و قومس و از جنوب به کویر نمک محدود بود. آنچه نیشابور را از سایر ارباع خراسان متمایز می‌ساخت، موقعیت قرارگیری آن نسبت به بخش مرکزی فلات ایران بوده که در ادامه طبیعی آن از طریق شبکه‌ای از راه‌های هموار به دل ایران‌شهر متصل می‌شد. بدین ترتیب نیشابور حلقه‌ی ارتباطی سه بخش دیگر خراسان بزرگ با بخش مرکزی ایران و به تبع آن با غرب جهان اسلام بود و راه‌های مربوط به این حوزه یا از نیشابور می‌گذشت و یا بدان ختم می‌شد. با درنظرگرفتن همین موقعیت مکانی بود که حکومت‌های مستقل و نیمه‌مستقلی که از زمان طاهریان در شرق جهان ایرانی و جهان اسلام شکل گرفتند، نیشابور را به‌عنوان

هایده لاله
باستان‌شناس و عضو هیأت علمی
پیشکسوت دانشگاه تهران



در گستره‌ی وسیع جغرافیایی جهان ایرانی که مرزهای سیاسی معاصر بخشی از آن را به دور از دسترس ما قرار داده و در جهان اسلام که مرزهای سیاسی آن را نیز تکه کرده، فهم روند شکل‌گیری و تحول شهرهای کهنی که امروز همچنان به حیات خود ادامه می‌دهند، شایسته‌ی توجه است. شناخت ارزش‌های بنیادین و توان بالقوه‌ی حیات‌بخش این پهنه‌های زیستی امکان نیل به اهداف آبادانی و حیات پایدار سرزمین را که از دیرباز جوهره‌ی فرهنگ ایران زمین بود، فراهم می‌سازد.

توجه به این مهم در نیشابور، تنها شهری که امروز از میان مراکز اصلی چهارگانه‌ی خراسان بزرگ (ارباع مرو، هرات، بلخ، نیشابور) در مرزهای سیاسی ایران به‌جا مانده، از اهمیت بسزایی برخوردار است. شکل‌گیری و تحول شهر نیشابور در سیر تحول تاریخی شهری صورت گرفت که در بازه‌ی زمانی بیش از پانزده قرن از دوران ساسانی تا امروز بارها پایتخت و مرکز حکومت و کرسی خراسان بزرگ بود. جایگاه ویژه خراسان و مرکزیت نیشابور در آن صحنه‌های فعال از برهم‌کنش‌های سیاسی و دینی و علمی و فرهنگی و تبادلات تجاری و



بخشی از تالار نیشابور در موزه هنر متروپولیتن نیویورک



دیوارنگاره‌ی بنایی از شهر کهن نیشابور (موزه ملی ایران)

و مذهبی و هجوم اقوام غز و بلایای طبیعی از سوی دیگر به شدت افول کرده بود. با ازدست دادن توابع مهم خود تقلیل یافت و تکه و تضعیف شد. این سیر منفی امروز سرعت بالایی گرفته است. متأسفانه از چندی پیش دو بخش جدایی‌ناپذیر از حیات و هویت نیشابور، یعنی تحت جلگه و زرخان، که با بخش‌های مرکزی و سرولایت و میان جلگه، پهنه شهرستان نیشابور در عصر حاضر را تشکیل می‌داد از آن جدا و با اسامی دیگر راهی منابع مکتوب برای نسل‌های آتی ایران و جهان شد. بدین ترتیب یکپارچگی نیشابور، که خود امروز تنها بخشی از نیشابور بزرگ کهن بود، بار دیگر از هم گسست و این چنین زمینه‌ی تضعیف توان بالقوه‌ی سرزمین در این منطقه رقم خورد.

سخن را با فرازی از نوشته‌ی محمدرضا شفیعی کدکنی در مقدمه بر کتاب اصیل و بی‌بدیل «تاریخ نیشابور» از حاکم نیشابوری در قرن چهارم هجری قمری به پایان می‌بریم: «برای بازسازی نیشابور باید جان کند و هر پاره‌ای از این موجودیت را، به هر وسیله‌ای که امکان‌پذیر است، به دست آورد و بررسی کرد و شناخت؛ درست مثل بلوری از میراث نیاکان تو که بر سنگ شکسته است و هر پاره‌ای از آن در گوشه‌ای افتاده و تو می‌خواهی اجزاء پراکنده آن قرح شکسته را، با کیمیای عشق به هم جوش دهی و آن را از نو بیافرینی تا این قرح کامل شود، به تمام ذرات گمشده‌ی آن نیاز داریم.» ■

غیرخوراکی از جمله انواع میوه و انگور، غلات، حبوبات، پنبه و ابریشم و نیز انواع منسوجات و الیاف از تولیدات اصلی نیشابور بزرگ بود و در سطح منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای دادوستد می‌شد. تجارت انواع مواد معدنی و سنگ‌های قیمتی و نیمه‌قیمتی نیز از عوامل دیگر رونق تجاری و دادوستد فرامنطقه‌ای نیشابور بود که از آن میان نمک، فیروزه، آهن و گل خوراکی تا دورترین مناطق جهان اسلام و فراسوی آن صادر می‌شد. داده‌های باستان‌شناختی نشان می‌دهد که تولیدات صنعتی نیشابور شامل انواع سفال و شیشه و فلز از شهرت بسزایی در جهان اسلام برخوردار بوده است. به‌عنوان مثال، از یک سو محصولات شیشه‌ای شرق مدیترانه و منطقه‌ی عراق به نیشابور می‌آمده و از سوی دیگر شیشه‌های تولید نیشابور به منطقه‌ی خلیج فارس و عراق به‌ویژه سامرا صادر می‌شده است. این همه نیشابور را کانونی فعال از برهم‌کنش‌های علمی و فرهنگی و اجتماعی و تبادلات تجاری و ارتباطات اقتصادی ساخته بود.

نیشابور بزرگ کهن هر چند توانست در سیر تحول تاریخی خود با تکیه بر پیوند نظام‌مند عناصر مختلف زمین و منابع طبیعی و با مدیریت درست در فرآیند برهم‌کنش‌های فرهنگی و اقتصادی بدرخشد، اما در نیمه‌ی دوم سده ششم هجری قمری، زمانی که قدرت نیشابور به دلیل سوء مدیریت در بهره‌برداری از زمین و منابع و توزیع آن از یک سو، و درگیری‌های سیاسی

بهتر ساختار و سازوکار حیات شهری نیشابور را برای شناخت ارزش‌های بنیادین این شهر در تمامیت آن، و فراهم‌آوردن امکان بالفعل نمودن توان بالقوه‌ی این پهنه‌ی زیستی، بیش از پیش فراهم می‌سازد.

نیشابور به‌عنوان یکی از مراکز پویای علمی و فرهنگی در اوج شکوفایی خود از مراکز عمده‌ی جذب رجال علم و فرهنگ به شمار می‌رفت و حرکت‌های انسانی فراوانی را چه در حوزه‌ی تحت نفوذ خود و چه در جغرافیای وسیع جهان اسلام و حتی فراسوی آن رقم زد. منابع مکتوب کهن آنجا که به زندگی علما، فقها و دانشمندان و نسب آنان می‌پردازند، از سفر، مهاجرت، استقرار موقت و یا اقامت دائم تعداد زیادی از نخبگان جهان اسلام در نیشابور سخن می‌رانند. بدین ترتیب نیشابور بزرگ به‌عنوان قطبی مهم در جذب رجال دین و مذهب و علم و ادب و عرفان و تصوف بخش‌های وسیعی از جهان اسلام و فراسوی آن را به یکدیگر پیوند می‌داد.

از سوی دیگر موقعیت نیشابور به‌عنوان یکی از مراکز اصلی در شبکه‌ی ارتباطات منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای باعث شده بود تا سهم کلانی در چرخه‌ی تبادلات تجاری داشته باشد. بازتاب چنین رونقی در میراث مکتوب که نیشابور را در پهناوری و پرعمارتی و تجارت و کثرت مسافر و قافله در سراسر خراسان بی‌بدیل دانسته‌اند، مشهود است. طیف وسیعی از محصولات کشاورزی خوراکی و



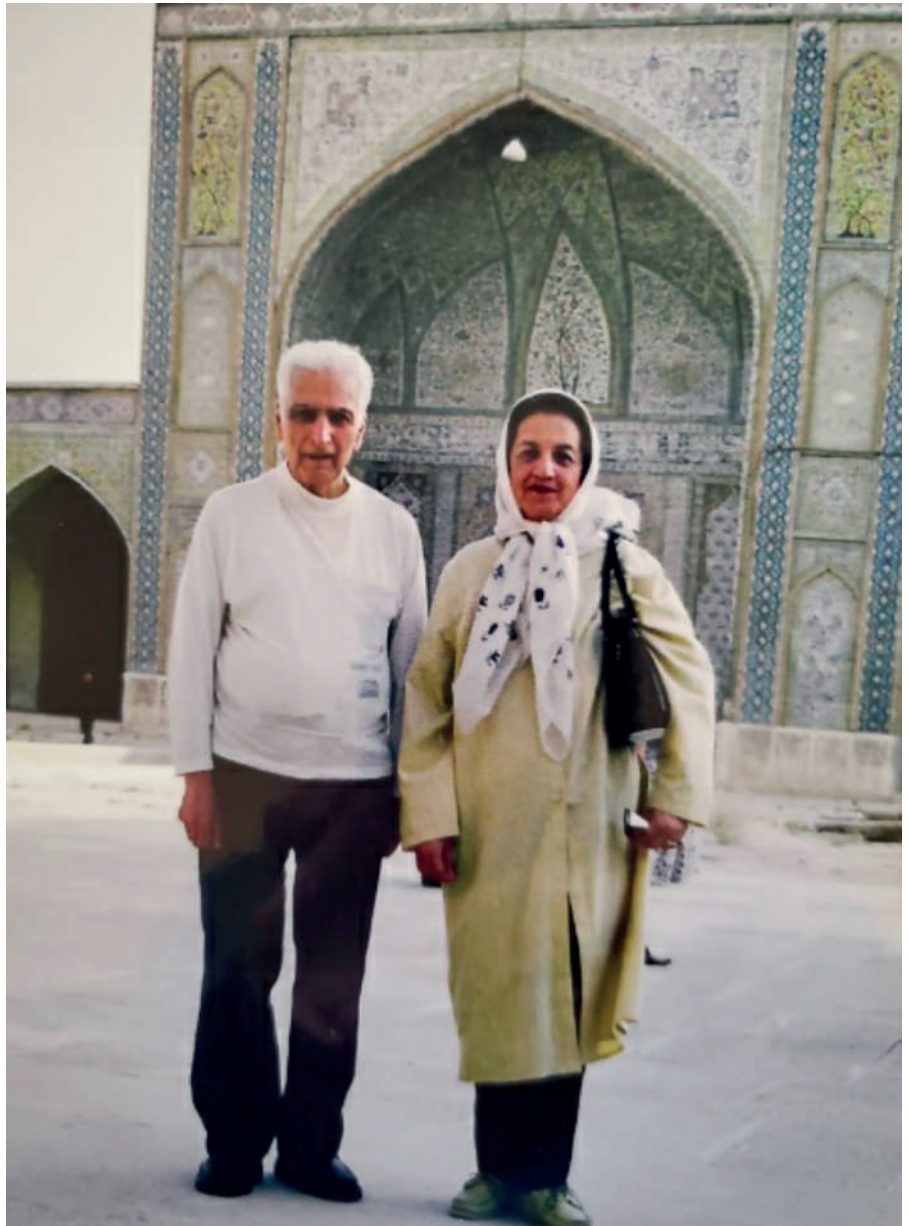
نمای بخشی از محدوده‌ی شهر کهن نیشابور

پرخاطره باشد. شهر پیرشکوه و نازنین که روزگار مانند پهلوانان ترازدی‌ها، بزرگ‌ترین عزت‌ها و بزرگ‌ترین خاری‌ها را بر او آورده است.» «و نیشابور در زمان خیام یکی از آراسته‌ترین شهرهای خراسان بوده است.» و درباره‌ی عطار که در جوار آن آرمیده است، می‌خوانیم: «کمتر مزاری چون مزار عطار مبین روح و احوال صاحبش است. باوقار و محجوب، در گوشه‌ای از دشت... او سر در پیر خود فرو برده، و راهی، که راه و مقصد یکی است. هدف همان رفتن است و بس. و هیچ‌کس طاقت و حوصله‌ی همراهی با او را ندارد؛ که وصفش را در «منطق‌الطیر» می‌بینیم. در اینجا سفرنامه تمام می‌شود.

آن روز که به نگاشتن «کتاب خیام» مشغول شدم، نمی‌دانستم چه نیرویی مرا به این کار واداشته است؟ آنچه بود بزرگ، معتبر و شگفت بود؛ و همواره در سراسر وجودم غوغایی از این مرد بزرگ برپا بود؛ زیرا او با چشم تیزبین خود، آنچه را که در روی زمین و در قعر زمین می‌دید، خبر از گذشته‌های دور و نزدیک افتخارآمیز و پرغوغای ایران داشت که در «کوکوی» او همواره طنین‌انداز بوده و هست.

آن روز که بنا به دعوت دانشگاهی در یکی از روزهای بهاری من و همسر به نیشابور، سرزمین خیام، رسیدیم تا هر یک به نوبه‌ی خود درباره‌ی خیام و نیشابور گفت‌وگویی داشته باشیم، من مختصری از تاریخچه‌ی نیشابور بیان داشتم و ایشان درباره‌ی خیام، از جهت این‌که یکی از بحث‌های نیشابور، اقلیم و جغرافیای آن است و این‌که در بین شهرهای ایران صبح نیشابور معروف‌ترین صبح‌ها می‌باشد، بحث این‌گونه پیش رانده شد و به درازا کشید تا حمله‌ی غزها به این شهر شگفت که خود حدیثی جداگانه دارد. همواره یکی از شادمانی‌های تاریخی من از این جهت بوده و هست که ابن سینا و خیام، هر دو از کتابخانه‌ی معظم نیشابور، که در جهان اسلام شهره و کم‌نظیر بوده، سود جسته بودند؛ به‌خصوص این‌که کتاب‌های معتبر فارسی باستان از دیرباز در آن گرد آمده بود، و ابن سینا به گفته‌ی خود: برای دریافت فرهنگ باستان ایران از آن‌ها بسیار بهره‌مند گشته بود. خیام نیز که جای خود دارد. سپس نبرد غزها درگرفت و غزها کتاب‌ها را چنان آتش زدند که در سراسر شهر شعله‌های آن نمایان بود و تنها کمی از کتاب‌های باقی‌مانده، به نقاط دیگر منتقل شد. جای بسی خوشبختی این است که در زمان این دو شخصیت معتبر ایرانی، این کتابخانه‌ی پرازش و پریمان برقرار بوده است.

آن روز پس از اتمام سخنرانی‌ها من ناباورانه مشاهده کردم که جناب آقای فرماندار وقت به طرف من آمدند، سیدی پر از گل به دستم دادند و گفتند از این جا تا مزار خیام شما باید راه را گلباران نمایید؛ و این یک لحظه‌ی فراموش‌نشدنی و افتخارآمیز برای من بود. لطف ایشان همواره در خاطر من باقی است. روز دیگر: ما را به دیدنی‌های شهر بردند، به جانب



پرواز سیمرغ، از ندوشن به نیشابور

متن سخنرانی به مناسبت خاکسپاری همسر دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن

بانوان، آقایان، همکاران گرامی، خویشاوندان ارجمند و دانشجویان عزیز. قبل از شروع بحث، سپاس فراوان خود و فرزندانم رامین و مهرا را تقدیم حضار محترم می‌نمایم که از راه دور و نزدیک قدم‌رنجه فرموده، این مجلس خاص را مفتخر نموده‌اند. روزهای متمادی نیشابور این شهر که اندیشه‌ی مرا به خود مشغول داشته‌اند، هر یک برای من معنایی مهم و جداگانه دارند. به قول دکتر اسلامی ندوشن، در سفرنامه‌اش راجع به این شهر: «کمتر شهری در سرای ایران می‌توان یافت که به اندازه‌ی نیشابور عبرت‌انگیز و



شیرین بیانی
نویسنده و استاد پیشین تاریخ دانشگاه تهران

آنان که محیط فضل و آداب شدند
در جمع کمال شمع اصحاب شدند
ره زین شب تاریک نبردند برون
گفتند فسانه‌ای و در خواب شدند

خیام

کوهپایه‌های بینالود که شباهت بسیار به آب و هوا و مناظر شگفت‌انگیز البرز تهران دارد. تا آنجا که من دیده‌ام و می‌دانم، سه سلسله‌جبال در ایران اهمیت فوق‌العاده دارند؛ یکی البرز، دیگری بینالود و سومی سلسله‌جبال کرکس که هر سه شباهت‌های فراوان از جهت جاری شدن آب‌های روان متعدد از آن و هوای مطبوع و اقلیم خاص خود دارد.

پس از گذشت چند ماهی از این سفر دل‌انگیز و بازگشت به نیشابور، فردای آن روز چون صبح نزدیک شده بود به خیابان بین آرامگاه خیام و نیشابور رفتیم تا دمیدن آفتاب را تماشا کنیم. «پیش از آن‌که آفتاب طلوع کند، پرتوآش از دور بر کنگره‌ی کوه‌های جنوبی و غربی پدیدار شده بود و سپس به پایین خزید. ناگهان از پس برف اندکی که بر ستیغ‌ها مانده بود، خورشید دم زد. یک‌دفعه گویی دنیا عوض شد.» این چند سطر مقتبس از سفرنامه‌ی همسرم درباره‌ی نیشابور و مندرج در کتاب «صغیر سیمرغ» است که در اینجا پایان می‌پذیرد.

یکی از مهم‌ترین اندیشه‌های عطار، سیمرغ اوست که همه‌ی گوشه‌های عرفان ایرانی را در خود نهفته دارد. مهم‌ترین مسئله، «مسئله‌ی من و ماست» که در این عرفان همه‌ی «من‌ها»، «ما» می‌شود. «سی‌مرغ» در ظاهر «۳۰ عدد مرغ» است، ولی در باطن عدد ۳۰ در هم می‌آمیزد و یک تن می‌شود. و این سیمرغ هنگامی که بال می‌گشاید و به پرواز درمی‌آید، آسمان را فرا می‌گیرد. دیگر این‌که سیمرغ در مواقع خاص در آسمان ایران ظاهر می‌شود و چون خورشید، خبر از طلوعی خوش و درخشان دارد. هم در انتظار او نیز اینک سیمرغی از ندوشن به نام محمدعلی اسلامی به پرواز درآمده، آسمان تهران را پیموده تا به نیشابور رسیده و در کنار عطار آرمیده است.

آن روز که مشخص گردید و خبر آمد که از سالیانی پیش به خواست او، در نیشابور و نزد خیام و همجوار عطار خواهد آرمید، همگان آن را دریافتند.

در این میان من با پدیده‌ی جدیدی روبه‌رو شدم؛ و آن این‌که از نیشابور خبر آمد که لوحی شامل «شهروندی افتخاری شیرین بیانی»، با خطی خوش و زیبا از طریق شورای شهر و شهرداری، به امضای دو تن برگزیدگان شهر، برابم فرستاده شده است. و این افتخاری بزرگ برای من بوده است. درحالی‌که چنین لوحی چند سال پیش برای همسرم از نیشابور رسیده بود. و اینک در این روز غم‌انگیز و شگفت، من، رامین، مهران و مریم و سایر افراد خانواده از محبت همه‌ی دوستان سیاست‌سازاریم.

از جانب آقای دکتر دادبه، استاد ارجمند و ارزشمند دانشگاه، همکار و دوست گرامی و عزیز ما، که ریاست «شورای نظارت بر نشر آثار دکتر اسلامی ندوشن» را برعهده دارند، باید قدردانی نمایم. این شورا متشکل از تنی چند از فرهیختگان یزد و ندوشن و از دوستان نزدیک همسرم می‌باشند.

در بین گروه‌های دوست و همکار باید از جناب آقای

فریدون مجلسی تشکر خاص نمایم که همواره کوشش فراوان در راه بزرگداشت همسرم نموده‌اند.

بزرگان عالی‌مقام دست‌اندرکار نیشابوری که در اثر مجاهدت‌های فراوان ایشان این کار خطیر و پرتلاش به انجام رسیده است، و اگر قرار باشد نام آنان را یکی یکی بر زبان آورم، مثنوی هفتاد من کاغذ شود. در بین همه نام آقای دکتر محقق نیشابوری در خاطر می‌باشد که از همگی سپاس خاص داریم. جز این چه بگویم که همگی خسته نباشید. آقای مسرت، دوست و فرهیخته گرامی از اندیشمندان یزداند و درباره‌ی دکتر اسلامی ندوشن بسیار نوشته‌اند، جای خود دارد و سپاس فراوان نثار ایشان باشد.

همچنین مراتب سپاس خود را تقدیم دوست ارجمند جناب آقای دکتر یاحقی می‌دارم که از



سرو سایه فکن

برای دکتر اسلامی عزیزمان



کاوه دولتشاهی
مهندس کامپیوتر

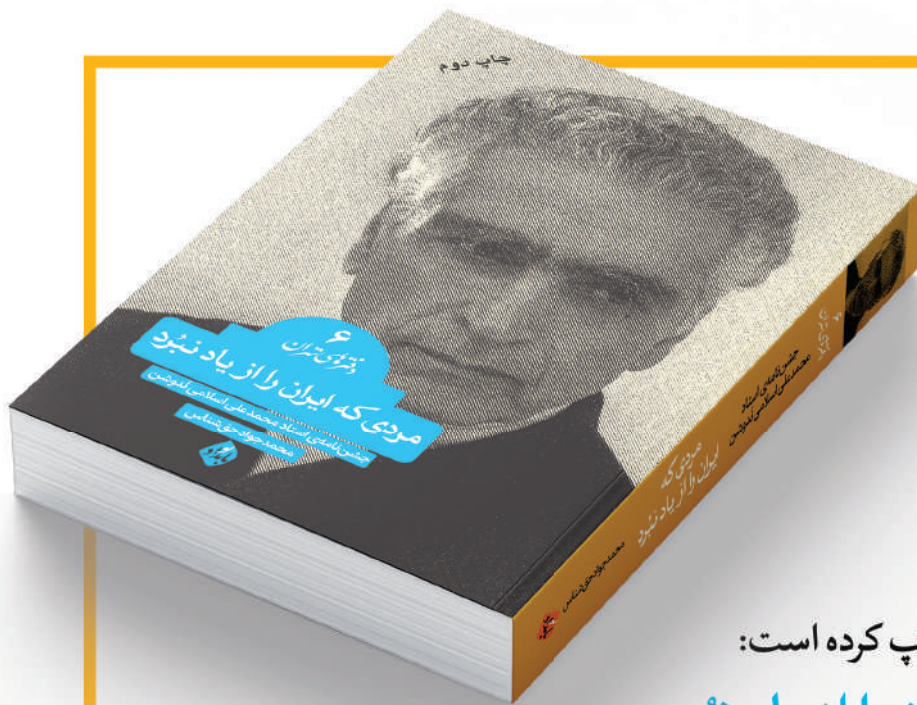
دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن در پهنه‌ی تفتیده‌ی کویر از کوجه‌های خشتی و هشتی‌های کاهگلی و اندرونی‌های پر ز مهر ایران سالخورده جوانه زد، رشد کرد و بالید؛ واژه‌به‌واژه بر غنای ادبیات این اقلیم کهن افزود و شهریه‌شهر و کشوربه‌کشور نستوه و استوار در پیشبرد فرهنگ ایران زمین و ارزش‌های آن کوشید تا سرانجام آن سرو سایه‌فکنی شد که همه‌ی هویت ایرانی را سرپناه شود و خود دل‌آورانه آنچه را که باور داشت زیست، تا بلند و سترگ برای همیشه بر «روی» خاک این کشور بماند ■

مدت‌ها قبل، در نیشابور و نقاط دیگر در این راه گام‌زن بوده‌اند و مرحله‌به‌مرحله در کارها نظارت داشته‌اند. آقای غیائی گرامی زحمتشان چه در یزد و ندوشن و چه در تهران قابل تقدیر و تشکر بسیار است. همچنین جناب آقای دکتر جعفری ندوشن که از ابتدا تا امروز از هیچ کوششی دریغ نوززیده‌اند و پیوسته بین تهران، یزد و ندوشن در رفت‌وآمد بوده‌اند؛ به‌خصوص در سال‌های اخیر جای به‌خصوصی دارند. کارهای ایشان از قبیل تعمیر بناهای ماندگار، ایراد سخنرانی‌ها، تدوین مقالات و کتاب‌ها و از قبیل بسیار متعدد می‌باشد.

یادآوری نام استاد رهبران که از خوشنویسان جوان و بنام یزد و حتی می‌توانم بگویم ایران‌اند، جای ویژه‌ای را به خود اختصاص داده‌اند. آخرین کار ایشان که باید آن را کار گروهی نامید، کتاب نفیس و هنری «ایران‌نامه» می‌باشد که با همکاری جناب آقای دکتر دادبه که مقدمه‌ای فصیح بر آن نگاشته‌اند، تدوین گردیده. خوشنویسی استاد امیرخانی علاوه بر خوشنویسی‌های استاد رهبران، و گردآوری گزیده‌ی قطعاتی از نوشته‌های دکتر اسلامی ندوشن درباره‌ی ایران که توسط آقای دکتر جعفری ندوشن تدوین گردیده، نشانگر آنچه می‌باشد که از ایران باید دانست. این کتاب توسط استاد نقاشی و تذهیب گردیده است به نام استاد اردشیر مجرد تاکستانی. این کتاب به‌وسیله‌ی چهار هنرمند و استاد تدوین و تهیه گردیده است. با سپاس از همگی آنان که زحمات فراوان متحمل شده‌اند.

در خاتمه می‌ماند سپاسگزاری و تقدیر ویژه‌ی ما از جناب آقای دکتر حق‌شناس که با صرف وقت شبانه‌روزی از هیچ کوششی و زحمتی دریغ نوززیده‌اند؛ ابتدا در تهران و سپس در این راه دور و دراز از تهران تا نیشابور، در مسیری طولانی که باید بگویم صمیمانه از جان و دل کوشیده‌اند. زبان از تشکر درباره‌ی ایشان قاصر است.

فرجام کلام این‌که: دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن در طول زندگی خود یک جاده را پیموده است؛ از جنوب به شمال، که در آن سه توقفگاه داشته است: ابتدا ندوشن، که زادگاه و پرورشگاه نوجوانی اوست. سپس تهران، که بیشترین دوران عمر خویش را در آن گذرانیده، خانواده تشکیل داده و آثار خود را تدوین نموده است که به قول خود وی «در آن ۵۰ سال از زندگی را درباره‌ی ایران نگاشته است». و سومین، نیشابور، که آخرین منزلگاه و خانه‌ی ابدی اوست. سرانجام باید متذکر گردم که جهان از دو بخش نیستی و هستی تشکیل گردیده است. نیستی به درازای از ازل تا به ابد، و هستی تنها چند روزی. اگر کسی این چندروزه‌ی هستی را غنیمت شمرد، درست اندیشید و راه راست پیمود، به وسعت هستی، به نیکی گام برداشته و خوشبخت بوده است؛ و محمدعلی اسلامی ندوشن در این هستی کوتاه، این چنین راه پیموده است. روانش شاد باد ■



انتشارات بامداد نو
به تازگی تجدید چاپ کرده است:

مردی که ایران را از یاد نبرد

(جشن نامه‌ی استاد محمدعلی اسلامی ندوشن)

مرکز پخش؛ ققنوس: ۰۲۱۶۶۴۰۸۶۴۰ - ۰۲۱۶۶۴۶۰۰۹۹

سازمان چاپ و نشر یزدا
منتشر کرده است:

ایران نامه

اثر ماندگار پنج استاد:

اسلامی ندوشن، دادبه، امیرخانی، رهبران و مجرد تاکستانی

مرکز پخش؛ ققنوس:

۰۲۱۶۶۴۰۸۶۴۰ - ۰۲۱۶۶۴۶۰۰۹۹

